



جله پایداری
ویژه چهلمین سالگرد
دفاع مقدس

صاحب امتیاز

پیام‌آوران نشر روز

مدیر مسئول

عبدالله گنجی

سر دبیر

غلامرضا صادقیان

دبیر ویژه نامه

علیرضا محمدی

مدیر فنی

حسن فردی

همکاران تحریریه

احمد محمد تبریزی
صغری خیل فرهنگ
علی شیرین

چاپ

چاپخانه روزنامه جوان



■ اول جنگ، وقتی که هفت، هشت، ده روزی گذشت، دیدم که هر چه خبر می‌آید، یأس آور است؛ البته، من نماینده امام در شورای عالی دفاع و سخنگوی آن شورا بودم؛ دیدم که از من کاری بر نمی‌آید، دلم هم می‌جوشد و اصلاً نمی‌توانم صبر کنم. با دغدغه کامل، خدمت امام رفتم. همیشه امام به ما می‌گفتند که خودتان را حفظ کنید و از خودتان مراقبت نمایید. من به امام گفتم، خواهش می‌کنم اجازه بدهید، من به اهواز یا دزفول بروم، شاید کاری بتوانم بکنم. بلافاصله گفتند که شما بروید. من به قدری خوشحال شدم که گویی بال در آوردم.

مقام معظم رهبری

درخشان‌ترین مقطع تاریخ چند هزار ساله ایران

■ علیرضا محمدی

اکنون که به سالگرد ۴۰ سالگی دفاع مقدس رسیده‌ایم، هر روز ابعاد تازه‌ای از جنگ تحمیلی به روی‌مان گشوده می‌شود. از تأثیر جنگ در ادبیات و فرهنگ و سیاست و مناسبات اجتماعی گرفته تا تأثیر آن بر مراودات منطقه‌ای و جهانی. دفاع مقدس به عنوان یک پدیده، تأثیر عمیقی بر نسل‌ها، حوزه‌ها و دهه‌های مختلف گذاشته است.

این جنگ تحمیل شده به ملت ایران، نه تنها در کشورمان، در عراق بعثی و منطقه، بلکه در سطح جهانی نیز تأثیرگذار بود. کشورها و جریان‌هایی که در این جنگ دخیل بودند، آنقدر گسترده و متعدد هستند که گویی دو جهان متضاد مقابل هم صف‌آرایی کرده بودند تا سرنوشت تاریخ را رقم بزنند. انقلابی که تنها دو سال قبل از شروع رسمی جنگ به پیروزی رسیده بود، چهره جهان دوقطبی را تغییر داد و همین دگرگونی، خواب‌های بسیاری را آشفته کرد. از حکومت‌های مرتجع و غالباً نروتمند منطقه گرفته تا قدرتمندان گردنکش جهانی، همه آمده بودند تا جهان را به وضع پیشین خود برگردانند!

واقعیت این است که جنگ تحمیلی هیچ‌گاه منحصر به ایران و عراق نبود. آنهایی که از صدام دفاع می‌کردند، از گسترش یک ایدئولوژی مذهبی می‌ترسیدند که در شعار اسلام ناب محمدی امام خمینی (ره) خلاصه می‌شد. همین دیدگاه بود که به دفاع مشروع ملت ایران تقدس بخشید و باعث جذب رزمندگان داوطلب از سراسر جهان شد. از هند تا پاکستان، افغانستان، بحرین، عربستان و حتی فرانسه، رزمندگانی آمده بودند تا در تغییر تاریخ به نفع جبهه مستضعفین سهیم باشند. حتی اقلیت‌های دینی که از قدیمی‌ترین اقوام ایرانی هستند هم پشت مردمی‌ترین نظام حاکم در وطن‌شان ایستادند تا به سهم خود شکست‌هایی را که در سده‌های اخیر به دلیل بی‌کفایتی حکومت‌های وقت به ایران وارد شده بود، جبران کنند.

در پایان هشت سال جنگ که یک روی طبیعی آن ویرانی، شهادت و اسارت است، تاریخی متولد شد که آن را مستضعفان نوشته بودند. از تسری الگوی دفاع مقدس به جبهه مقاومت اسلامی گرفته تا بالندگی سپاه پاسداران جوان و ارتش ایران در بحث خوداتکایی و پیشرفت‌های شگرف نظامی، جنگی که قرار بود نقطه شکست حق خواهی ایرانیان باشد، با پایداری و ایستادگی ملت ایران به درخشان‌ترین مقطع تاریخ چند هزار ساله‌شان تبدیل شد.

فهرست

- ۲ | تاریخ دفاع مقدس را باید با قصه قهرمانان جنگ نوشت
- ۵ | نه تنها سپاه که کل تاریخ انقلاب و امداد دفاع مقدس است
- ۸ | نیروی دریایی ما از زمین تا آسمان با گذشته فرق می‌کند
- ۱۱ | حوادث پایان جنگ را باید از ۲ منظر داخلی و خارجی دید
- ۱۴ | امروز به هر نقطه‌ای از جهان که اراده کنیم می‌رویم
- ۱۸ | برترین دستاورد جنگ «عمل به تکلیف» بود
- ۲۰ | ادبیات دفاع مقدس سند چشم‌انداز ندارد
- ۲۲ | مرتجعین منطقه از قهرمانی‌های صدام داستان سرایی می‌کردند!
- ۲۵ | شوروی در زمان جنگ یک نیروی هوایی به صدام هدیه داد!
- ۲۸ | برادر شیرخوارم در آغوش مادر شهید شد
- ۳۰ | بابا می‌گفت بعد از مرگ همنشین پسرانم می‌شوم
- ۳۲ | توقعی از انقلاب و کشور برای ۴ فرزند شهیدم ندارم
- ۳۴ | عاقبت به‌خیری ۵ شهید خانواده از تربیت دینی و نفس قدسی امام بود
- ۳۶ | بیمارستان کلیمیان در خدمت مجروحان جنگ بود
- ۳۸ | خون ارامنه و هموطنان مسلمان در هم آمیخته است
- ۴۰ | قلب شهدای مسیحی مالا مال از ایمان بود
- ۴۲ | می‌گفت با اشغال ایران دیگر زنده نخواهم ماند
- ۴۴ | «از سکوت تا خروش» رفتار متضاد یک ملت در ۲ جنگ
- ۴۶ | جنگ تحمیلی نورانی‌ترین مقطع تاریخ چند هزار ساله ایران است

تک تک دستاوردهایی که سپاه به آنها رسیده است، میوه های مقاومت است. تا آخر جنگ هیچ کسی حاضر نشد حتی یک تانک به ما بدهد. اما در پایان جنگ ما شاهد بودیم که سپاه لشکرهای زرهی تشکیل داده بود. همه این تانک ها و ادوات زرهی را هم با استفاده از غنائم به دست آورده بود.

سپاه و بالندگی در جنگ در گفت و گو
با سردار محمد رضا نقدی از فرماندهان دفاع مقدس

تاریخ دفاع مقدس را باید با قصه قهرمانان جنگ نوشت

تاریخ دفاع مقدس باید انسان محور باشد
شهید بروجرودی در تاریخ انسان محور جنگ استاد کادریابی
و کادر سازی در جبهه ها بود

علیرضا محمدی
فاطمه بیضایی



سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در حالی وارد جنگ شد که حتی یک تیپ تمام عیار نداشت و عمده توان آن درگیر اغتشاشات کردستان یا مسئله منافقین و ضد انقلاب بود. اما هشت سال بعد، در پایان جنگ، سپاه تقریباً در همه استان های کشور مان یک لشکر به جبهه ها معرفی کرده بود و قوای سه گانه زمینی، دریایی و هوایی خود را نیز تشکیل داده بود. اوج گیری سپاه آن هم در دل یک جنگ ویرانگر، دلایلی دارد که سردار محمد رضا نقدی معاون هماهنگ کننده سپاه شاه بیت آن را ولایت مداری و توکل بر خدا می داند. او که پیش از شروع جنگ به عنوان یک نیروی اطلاعاتی درگیر منافقین و ضد انقلاب بود، در زمستان سال ۱۳۶۰ توانست به جبهه برود و در این میدان جدید، سمت ها و مسئولیت های مختلفی را تجربه کرد که تأسیس قرارگاه برون مرزی رمضان و فرماندهی لشکر ۹ بدر پس از شهادت سردار اسماعیل دقایقی، تنها بخشی از فعالیت های وی در جبهه های دفاع مقدس را شامل می شود. در گفت و گو با سردار نقدی سعی کردیم علاوه بر پرداختن به چگونگی گسترش سپاه در دل جنگ، گذری هم به خاطرات وی از دوران حضورش در دفاع مقدس داشته باشیم.

یادتان است شروع جنگ کجا بودید
و چطور از بمباران فرودگاه ها مطلع
شدید؟

من آن موقع در اطلاعات بودم و شب و روز با منافقین و گروهک های ضد انقلاب درگیر بودیم. روز ۳۱ شهریورماه ۱۳۵۹ از تهران خارج شده بودم و در مسیر شمال بودم که شنیدم فرودگاه مهرآباد را زده اند. دلم می خواست به جبهه بروم، اما به ما اجازه حضور نمی دادند و می گفتند الان تکلیف شما جهاد در جبهه دیگری است. تا زمستان ۱۳۶۰ درگیر منافقین بودم و بعد از آن توفیق پیدا کردم که به جبهه بروم.

معمولاً نام سردار نقدی و حضورش در
جنگ که می آید به یاد فرماندهی
لشکر بدر می افتیم، اما این موضوع به
بعد از شهادت سردار دقایقی در سال ۶۵
برمی گردد، اولین مسئولیت شما در
جبهه چه بود؟

در اوایل حضور در جبهه ها مسئول اطلاعات غرب کشور بودم. در همان جا سعادت هم زمی و همراهی با شهید بروجرودی نصیبم شد. کمی بعد که قرارگاه حمزه سیدالشهدا (ع) به فرماندهی شهید بروجرودی تشکیل شد، به همراه ایشان آنجا رفته و بنده مسئولیت اطلاعات این قرارگاه را برعهده گرفتم. بعد قضیه تشکیل قرارگاه برون مرزی رمضان پیش آمد که بنده فرماندهی آن را برعهده گرفتم و تا سال ۶۵ در همین مسئولیت بودم. قرارگاه رمضان عملیات

برون مرزی انجام می داد. از مرز تا عمق خاک دشمن، در حیطه مأموریت این قرارگاه قرار داشت. نیروهایش به عمق شمال عراق می رفتند و آنجا با معارضان و مجاهدان عراقی ارتباط می گرفتند و عملیات ایذایی و برون مرزی انجام می دادند. در همان سال ۶۵ به جنوب کشور رفته و مدتی با سردار باقری در کارهای اطلاعاتی فعال بودیم. نهایتاً پس از شهادت سردار اسماعیل دقایقی، فرماندهی لشکر بدر به بنده واگذار شد که تا پایان دفاع مقدس و مدتی بعد از آن، در خدمت برادران و مجاهدان عراقی بودم.

غالباً در گفت و گوهایی که با رزمندگان
یا خانواده شهدای حاضر در جبهه های
غرب انجام می دهیم، یاد می آید که شما
می شود. مثلاً شهید رسول حیدری که از
معدود شهدای ایرانی جنگ بوسنی
است، گویا مدتی در قرارگاه رمضان
نیروی شما بود. در چه مقطعی با شهید
حیدری هم رزم بودید؟

وقتی من مسئول اطلاعات غرب کشور بودم، شهید حیدری مسئول اطلاعات ملایر بود و با هم همکاری می کردیم. اطلاعات غرب کشور چهار استان را شامل می شد: کردستان، کرمانشاه، ایلام و همدان. منطقه بندی در آن دوره به این صورت بود. با شهید حیدری و شهید مفقودالثر رسولی که متأسفانه کمتر نامی از او برده می شود در آنجا آشنا شدیم. شهید رسولی مسئول اطلاعات نهاوند بود. قرارگاه رمضان که

تشکیل شد، این دو شهید بزرگوار و دیگر دوستان به این قرارگاه آمدند و تیم تشکیل دادند و در محور دربندیخان و جنوب استان سلیمانیه عراق فعالیت می کردند. یک مسئله ای که مزید بر علت شد تا این نیروها به قرارگاه رمضان بیایند، تشکیل وزارت اطلاعات بود. آن عده از نیروهای اطلاعاتی سپاه که نمی خواستند وارد وزارت اطلاعات بشوند، آمدند در قرارگاه رمضان کار کردند. تقریباً مشکل گروهک ها و منافقین هم تا حد زیادی رفع شده بود و این جبهه ها فراغ بال بیشتری می توانستند بیابند در جبهه محور بگیرند و کار کنند. شهید حاج رسول حیدری هم در محور دربندیخان (جنوب استان سلیمانیه) مسئولیت گرفت و کار کرد.

چطور شد که از کارهای اطلاعاتی به
فرماندهی لشکر بدر انتخاب شدید؟

خب من در خصوص عراق کار کرده بودم و کردستان عراق را می شناختم. ذیل فعالیت های قرارگاه رمضان در شمال عراق پایگاه هایی دایر کرده بودیم و به آنجا رفت و آمد داشتیم. اوضاع و احوال عراق را تا حدی می شناختم و شاید چون شناختم نسبت به مسائل کشور عراق نسبت به دیگر فرماندهان بیشتر بود، فرماندهان تصمیم گرفتند من جای شهید دقایقی، فرمانده لشکر بدر بشوم که نیروهایش را رزمندگان و مجاهدان عراقی تشکیل می دادند.

چه خاطره ای از کار با مجاهدان عراقی
دارید؟

همان اولین روزی که فرمانده وقت نیروی زمینی من را به جبهه های لشکر بدر معرفی کرد، داخل یک کانکسی بودیم. ایشان (فرمانده نیروی زمینی) که بیرون رفت، طبق عادتی که در قرارگاه برون مرزی رمضان داشتیم گفتیم خوب است فعالیت های مان را به عمق خاک عراق ببریم و آنجا به دشمن ضربه بزنیم. تا این حرف را زدم، همه شان ریختند سرم! [می خندد] بندگان خدا چون خودشان عراقی بودند و از وحشیگری های رژیم بعث با مجاهدان عراقی و خانواده های شان اطلاع داشتند، می گفتند ما حاضریم خودمان در جبهه شهید بشویم، اما هرگز زنده دست بعثی ها نیفتیم. آن وقت نه تنها خودمان که همه خانواده و اقوام مان هم با خطر بزرگی مواجه می شوند.

سپاه در اوایل جنگ یک نیروی جوان
با حداکثر چند گردان بود. آن هم نه
گردان های تمام عیار، چه شد که این
نیرو در دل جنگ پیشرفت کرد و به
چنان قدرت و قابلیت رسید که اکنون
در بسیاری از حوزه ها پیشرفت های
معجزه واری دارد؟

وقتی که شما تصمیم می گیرید در مقابل یک قدرت زورگو بایستید و به خدا تکیه کنید، خدا هم وعده داد که: «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ». اگر شما خدا را (دین خدا) را یاری بدهید، خدا هم شما را یاری می دهد. پیشرفت های سپاه بر همین اساس است و فرمول مادی ندارد، ما اگر به تاریخ جنگ و واقعیت های

رزمندگان در میدان عمل محک می خوردند و بروز و ظهور پیدا می کردند. استاد و سرآمد کادرسازی در جبهه ها هم شهید بزرگوار محمد بروجردی بود که متأسفانه چندان برای مردم شناخته شده نیست. خیلی از اسطوره های دفاع مقدس شاگردان ایشان بودند. هنر بزرگ شهید بروجردی کادریابی بود. در واقع گوهر یاب بود. ایشان خیلی از رزمندگان گمنام را که سابقه ای نداشتند، کشف کرد و به آنها میدان عمل داد تا توانایی های شان را بروز بدهند.

آن نگاه کنیم، می بینیم که سپاه در اوایل جنگ محدودیت های بسیاری داشت. در مراحل دیگر جنگ هم همیشه جبهه ما در مضیقه بود ولی اوایل جنگ بحث دیگری دارد. آن زمان مسئول لجستیک سپاه گریه می کرد برای اینکه چند قبضه آر پی جی ۷ به دست رزمندگان سپاهی برساند. اما اکنون سپاه ماهواره به فضا پرتاب می کند. بین این دو اتفاق تنها چند سال فاصله است. بیشتر هم به یک افسانه و روایت شبیه است. اما به خواست خدا و با توکل بر خدا این مسئله در واقعیت اتفاق افتاده است. من به شما خلاصه بگویم که تکیه به خدا و اطاعت از ولایت، فرمول کار سپاه است و هیچ فرمول مادی در کار نیست. پیشرفت های سپاه از دل مقاومت ها متولد شد.

قدرت سپاه از دل ایستادگی به دنیا معرفی شد. یک روز منافقین از سران نظام گرفته تا مردم عادی و... خیلی ها را ترور کردند و یک جو ترور و وحشتی راه انداختند. سپاه تصمیم گرفت به فرمان امام مقابل اینها بایستد. این ایستادگی که توکل بر خدا و تاسی به ولایت داشت، باعث شد اکنون یک نیروی عظیم امنیتی متولد بشود. نیرویی که می تواند مقابل امریکا بایستد و عرض اندام کند. تک تک دستاوردهایی که سپاه به آنها رسیده است، میوه های مقاومت است. تا آخر جنگ هیچ کسی حاضر نشد حتی یک تانک به ما بدهد. اما در پایان جنگ ما شاهد بودیم که سپاه لشکرهای زرهی تشکیل داده بود. همه این تانک ها و ادوات زرهی را هم با استفاده از غنائم به دست آورده بود. یا گروه های توپخانه سپاه از غنائم جنگی تشکیل شد. ما در دفاع مقدس درگیر جنگ شهرها شده بودیم. دشمن تهران را با موشک های ۹ متری و ۱۲ متری می زد و ما کاری نمی توانستیم انجام بدهیم. حتی نمی توانستیم پنج کیلو مواد منفجره را با سلاحی که دستاورد خودمان باشد به عمق چند متری خاک عراق پرتاب کنیم. اما امروز قدرت موشکی ما به حدی رسیده است که می توانیم موشک های نقطه زن را چند صد کیلومتر آن طرف تر به هدف بزنیم. شهید طهرانی مقدم که از بنیانگذاران موشکی سپاه است، در ابتدا خمپاره چی بود. اینها جوان هایی بودند که آمدند خمپاره های ۱۲۰ و غیره را یاد گرفتند و بعد با شهید شفیع زاده از توپ های غنیمتی توپخانه سپاه را تشکیل دادند و کم کم کار را توسعه دادند. وقتی

اولین موشک های زمین به زمین ناقص و مشکل دار از جاهای دیگر تأمین شد و به ایران آمد، اولین کار شهید طهرانی مقدم این بود که یک نمونه از این موشک ها را داد محققان خودمان آن را باز و رویش کار کنند. در شرایط جنگ هر کسی دیگر بود می گفت باید همین تعداد کم را استفاده کنیم نه اینکه رویش آزمایش انجام بدهیم. اما چون بحث ایستادن روی پای خودمان بود، با توکل بر خدا این کارها انجام شد و حالا ما یک قدرت هوافضا داریم. در نیروی دریایی سپاه هم نظیر همین اتفاق افتاد. جوانهایی مثل شهید نادر مهدوی با قایق هایی کارشان را شروع کردند که این قایق ها حتی توان ایستادگی در برابر موج های سنگین را نداشتند. اما حالا نیروی دریایی سپاه اگر امریکایی ها چند متر هم وارد آب ما شوند می روند و تفنگداران شان را بازداشت می کنند. همه اینها مدیون ولایت مداری و توکل بر خدا است. در خصوص ارتش هم چنین اتفاقی افتاد. همان سال اول جنگ عنوان می شد که اغلب جنگنده های ما ساعت پروازیشان را پر کرده اند و باید قطعات شان تعویض یا تعمیر شوند. این کارها زمان طاغوت توسط مستشارهای امریکایی صورت می گرفت. اما برادران ارتشی هم سعی کردند با

توکل بر خدا روی پای خودشان بایستند و الان نیروی هوای ارتش با قدرت به فعالیتش ادامه می دهد و حتی ما در داخل کشور جنگنده هم می سازیم.

کادرسازی و پرورش فرماندهان و نیروهای نخبه از عملکردهای موفق سپاه است که ریشه در دفاع مقدس دارد. یافتن نیروهای مثل باکری و زین الدین چطور صورت می گرفت؟

همه اینها در میدان عمل انجام می گرفت. اصلاً مجال و فرصتی نبود تا مثلاً یک نیرو برود در دانشگاه و در یک مورد خاص تخصص بگیرد یا استعدادش را در یک زمینه خاصی کشف کند و بعد چند سال رویش کار کنند و آن را پرورش بدهد. رزمندگان در میدان

ایشان یک بار ۹ ماه در شمال عراق ماند و کار کرد. این جوان ها درس جنگ های نامنظم را نخوانده بودند، استعداد و توانایی های شان در همین جنگ بروز یافت و رفته رفته در میدان عمل کارهایی انجام می دادند که کمتر نظیرش دیده می شود. حیدری و رسولی طرحی داشتند که می خواستند بر طبق آن برونند اسرای اردوگاه موصل را آزاد کنند. شناسایی های خوبی هم انجام داده بودند، اما به هر حال فرصت و مجال این کار پیش نیامد. شهید رسولی در همین قضیه به شهادت رسید و پیکرش مفقود شد. ایشان یک منبعی گرفته بود و بر طبق آن به شهرها و عمق خاک دشمن و حتی اردوگاه های اسرا رفت و آمد می کرد. یکبار که با ماشین به داخل یکی از پایگاه های بعثی ها رفته بودند،

درگیری پیش می آمد و رسولی به شهادت می رسید. **اکنون که بیش از سه دهه از اتمام جنگ گذشته، به تعبیری ما داریم از یک موضوع تاریخی صحبت می کنیم. به نظر شما شیوه تاریخننگاری جنگ باید چگونه باشد که حق مطلب ادا شود و نسل های جوان تر مشتاق دانستن و شنیدن از آن بشوند؟**

مهم ترین مسئله تاریخ جنگ مسئله انسان ها است. جوهر اصلی تاریخ دفاع مقدس ما را نه تجهیزات و نه تاکتیک های نظامی و نه مسائل استراتژیک سیاسی و... بلکه انسان ها و آدم هایی تشکیل می دهند که همه وجودشان را وقف اسلام و دفاع از کشور کردند.

محمّد مهدی صالحی | جوان



اینها با همه وجود به صحنه آمدند و همان ها بودند که حماسه ها را خلق کردند. به نظر من پرداختن به شخصیت این آدم ها، کسانی که بار جنگ را بر دوش گرفتند و آن را مدیریت کردند، جنگیدند، حمایت کردند و از همه چیزشان گذشتند، باید محور اصلی تاریخ دفاع مقدس قرار گیرد.

یعنی تاریخ دفاع مقدس باید انسان محور باشد؟

دقیقاً. ببینید ما اگر بخواهیم محور بحث تاریخی مان مثلاً مسائل سیاسی و دیپلماتیک و روابط بین کشورها و این طور مسائل باشد، چیزی در نمی آید! اگر محور را تسلیحات و تجهیزات و تحولات تجهیزاتی و این چیزها بگذاریم، باز هم چیزی در نمی آید. یا محور تاکتیک ها و شگردهای نظامی هم باشد باز چیزی عایدمان نمی شود. آن چیزی که ما را پیروز کرد همان رزمندگان بسیجی مخلصی بود که در دل تاریکی شب، زمانی که نمی توانستی حتی دستت را ببینی و این رزمندگان فرصت و دلایل زیادی داشت تا از میدان رزم شانه خالی کند، برود زیر یک تخته سنگ قایم بشود، در حالی که کسی هم نمی توانست او را ببیند که چه می کند و کجا رفته است، اما با احساس مسئولیتش

دشمن تهران را با موشک های ۹ متری و ۱۲ متری می زد و ما کاری نمی توانستیم انجام بدهیم. حتی نمی توانستیم پنج کیلو مواد منفجره را با سلاحی که دستاورد خودمان باشد به عمق چند متری خاک عراق پرتاب کنیم. اما امروز قدرت موشکی ما به حدی رسیده است که می توانیم موشک های نقطه زن را چند صد کیلومتر آن طرف تر به هدف بزنیم

عمل محک می خوردند و بروز و ظهور پیدا می کردند. استاد و سرآمد کادرسازی در جبهه ها هم شهید بزرگوار محمد بروجردی بود که متأسفانه چندان برای مردم شناخته شده نیست. خیلی از اسطوره های دفاع مقدس شاگردان ایشان بودند. هنر بزرگ شهید بروجردی کادریابی بود. در واقع گوهر یاب بود. ایشان خیلی از رزمندگان گمنام را که سابقه ای نداشتند، کشف کرد و به آنها میدان عمل داد تا توانایی های شان را بروز بدهند. شهید کاوه یکی از همین جوان ها بود که توسط شهید بروجردی شناخته شد و بعدها به فرماندهی لشکر ویژه شهدا رسید و منشأ خدمات بزرگی شد.

خیلی از همین کادرها و نیروهای جوان که در جنگ بروز و ظهور پیدا کردند، طرح ها و ابتکارهایی را ارائه می دادند که شاید به معجزه بیشتر شبیه بود، خود شما در بین نیروهای تان از چنین جوان های خلاق داشتید؟

به شهید حیدری و شهید رسولی قبل از این اشاره کرده بودم. شهید حیدری خیلی از مواقع چندین ماه در عمق خاک عراق می ماند و حتی یادم است

مهم ترین مسئله تاریخ جنگ مسئله انسان ها است. جوهر اصلی تاریخ دفاع مقدس ما را نه تجهیزات و نه تاکتیک های نظامی و نه مسائل استراتژیک سیاسی و... بلکه انسان ها و آدم هایی تشکیل می دهند که همه وجودشان را وقف اسلام و دفاع از کشور کردند. اینها با همه وجود به صحنه آمدند و همان ها بودند که حماسه ها را خلق کردند. به نظر من پرداختن به شخصیت این آدم ها، کسانی که بار جنگ را بر دوش گرفتند و آن را مدیریت کردند، جنگیدند، حمایت کردند و از همه چیزشان گذشتند، باید محور اصلی تاریخ دفاع مقدس قرار گیرد.

می ایستد و مردانه می جنگد. هر آنچه از دستش برمی آید انجام می دهد و از ترکش و گلوله های دشمن نمی ترسد. دفاع مقدس را آدم هایی ساختند که نه تنها از جنگ نمی ترسیدند، بلکه برای ورود به عملیات اصرار و حتی التماس هم می کردند. بارها پیش می آمد که یک جوان به فرمانده اش مراجعه می کرد و مثل یک بچه گریه می کرد تا اجازه بگیرد در عملیات شرکت کند، کجای دنیا نظیر چنین صحنه هایی دیده شده است؟ من خودم در دفاع مقدس از این صحنه ها بسیار دیده ام. اینها اصل ماجرای حماسه دفاع مقدس است که باید پرداخته بشود و شاکله تاریخ جنگ را تشکیل بدهد. اگر می خواهیم درست تاریخ جنگ را بنویسیم، یکی یکی همین بسیجی های گمنام که از جان مایه می گذاشتند همگی در تاریخ جنگ و خلق حماسه دفاع مقدس نقش دارند. فقط این طور نیست که بگوییم فرماندهان بزرگ کارهای بزرگ انجام می دادند و بار اصلی روی دوش آنها بود. نه اصلا این طور نیست. پیروزی ما وابسته به تک تک همین بچه های رزمنده است. چه آن بسیجی ساده یا آن فرمانده گردان و لشکر و... همگی ملخصانه کار می کردند. من یاد دارم همین سردار شهید حاج قاسم سلیمانی که نمونه بارز یک رزمنده مکتبی بود، وقتی در عملیات کربلای ۵ در قرارگاه جلسه گذاشته بودند و از او خواستند در جلسه شرکت کند، نیامد. شرکت در جلسه آن هم در بحبوحه عملیات، غیر از هدفی که جلسه مورد نظر دنبال می کرد، یک وقت تنفسی بود تا فرماندهی که فشار عصبی هدایت نیروهایش را بر دوش می کشد و توانان در شرایط جنگی خط مقدم است، یک وقت استراحتی ولو برای دو، سه ساعت به دست بیاورد. در عملیات گاه پیش می آمد که رزمنده ها و فرماندهان ۴۸ ساعت مدام زیر شدیدترین فشارهای دشمن بودند. منتها وقتی از قرارگاه خواسته شد که سردار سلیمانی مثل باقی فرماندهان یگان ها دو ساعتی عقب بیاید برای جلسه و مشورت، ایشان در همان کانال خط یک ماند و گفت من بچه هایم اینجا در گیر هستند و نمی توانم عقب بیایم. این همان

ایستادگی است که گفتم. این شخص فرمانده همان بسیجی هایی است که تک تک شان قهرمان های جنگ هستند و هر کدام شان حماسه ها خلق کردند.

سپاه یک نیروی نظامی است، اما در مسائلی مثل محرومیت زدایی و توجه به مناطق محروم، کمک در حوادث غیر مترقبه و... ورود می کند. به نظر می آید همین رویکرد محرومیت زدایی در سپاه هم ریشه در دفاع مقدس داشته باشد، این تفکر از کجا نشئت می گیرد و چرا باید یک نیروی نظامی خودش را مکلف به کمک به محرومان بداند؟

این برمی گردد به احساس مسئولیتی که در بین بچه های انقلاب وجود داشته و دارد. با این سؤال شما کسی که در جلوی چشمانم مجسم می شود شهید برونسی است. حتما داستاناش را خوانده اید. ایشان از همان مردان و انسان هایی است که برای شناخت دفاع مقدس باید زندگی اش را مطالعه کرد. نقل شده شهید برونسی بعد از مدتی حضور در جبهه می خواست برای دیدار با خانواده به خانه اش برود. بچه های زیادی هم داشت و مدتی از آخرین دیدارش با خانواده گذشته بود. وقتی به شهرش می رسد، متوجه می شود سقف خانه یکی از شهدا ریخته و خانواده شهید به مشکل افتاده اند. به جای اینکه به خانه خودش برود، شروع می کند از مهارت بنایی اش استفاده کردن و خانه آن شهید را ساختن. این محرومیت زدایی که الان سپاه در آن ورود جدی دارد، از همان زمان جنگ وجود داشت. یعنی در بطن و ذات یک جوان انقلابی وجود دارد. در دفاع مقدس رزمنده ها ۱۲ ماه سال را درگیر جبهه و جنگ بودند، اما هر جا فرصتی پیش می آمد از یاد قشر مستضعف غافل نمی شدند. ما در زمان جنگ لااقل تا اواسط آن درگیر منازعات و اغتشاشات کردستان بودیم. یک سندی را خود من مطالعه کردم که مربوط به ارتش عراق بود. در این سند که به تاریخ ۱۶ آذر ماه ۱۳۵۹ بود و جزو اسناد سراسری ارتش عراق بود (سند

قرارگاه فرماندهی)، در خصوص حدود و وظایف نیروهای عراقی در تجاوز به کشورمان مطالبی ایراد شده بود. مثلاً گفته بودند که سپاه سوم باید از بصره تا فلان جا را پوشش بدهد. سپاه یکم از فلان جا و همین طور وظایف توضیح داده شده بود. وقتی رسیده بودند به کردستان نوشته بودند که نیروهای مبارز ما در داخل ایران (همان ضد انقلاب و گروه های جدایی طلب) در این منطقه جلوی رزمندگان و نیروهای نظامی ایران را می گیرند و اجازه نمی دهند که آنها به مرز برسند. در واقع گروه هایی مثل کومله و دموکرات مثل سایر نیروهای نظامی عراق یک وظیفه ای را در این سبند برعهده گرفته بودند و آن وظیفه هم مشغول کردن نیروهای نظامی کشورمان بود تا به مرز نرسند. بر همین مبنا آنها ما را درگیر کرده بودند و تا مدت ها هم ما نتوانستیم به مرز برسیم. درگیری در منطقه کردستان شدید بود. اما چه چیزی باعث شد تا ما به انبوه گروه های ضد انقلاب که خودشان را بین مردم پنهان می کردند غلبه کنیم؟ همین همراهی رزمنده ها با مردم محروم و همپاری آنها با مردم منطقه بود که باعث شد ضد انقلاب شکست بخورد. این امنیت از مهر و محبتی که بین مردم و سپاه وجود داشته و دارد نشئت می گیرد. عشق موجود بین مردم و سپاه به همان زمان جنگ برمی گردد. هنوز هم خیلی از مردم منطقه با فرماندهان و رزمنده های دوران دفاع مقدس ارتباط دارند و مثل یک خانواده به هم سر می زنند و باهم مراوده دارند.

واژه دفاع مقدس شما را یاد کدام شهید می اندازد؟

شهید بروجردی برای من اسوه بوده و هست. ایشان فرمانده غرب بود. اخلاص و پاکی و ساده زیستی خاصی داشت. یک رزمنده و فرمانده مکتبی به تمام معنا بود. تواضع واقعی داشت. یعنی در ذاتش بود. نه اینکه سعی کند متواضع باشد. با مردم کردستان طوری رفتار می کرد که هنوز هم آثار حلاوت و شیرینی مهر و محبت او به مردم را می توانیم در بین شان سراغ بگیریم. بروجردی



سردار نقدی در کنار شهید سید محمد باقر حکیم

دنیا را طوری دیگر می دید. مال این دنیا نبود. در تمام این سال ها که خدا توفیقی داد و توانستم در جبهه های مختلف حضور داشته باشم، چه آن زمان که جوان بودم و چه الان که به این سن رسیده ام، همیشه سعی کردم شهید بروجردی را الگوی خودم قرار بدهم. هر چند که هرگز نتوانستم خودم را به مرزهای وجودی ایشان برسانم. البته اغلب شهدای ما هر کدام مثل گل، رنگ و بو و عطر خودشان را داشتند. مثل جاویدالتر شهید رسولی که متأسفانه جایی اسمی از ایشان نیست. هیچ خیابانی به نامش نیست. اینها انسان های بزرگی بودند و کارهای بزرگی را هم انجام دادند. یک شهید بزرگواری داشتیم با نام مستعار طاهر که او هم انسان بزرگی بود. ایشان با نیروهای ضد انقلاب ارتباط می گرفت و سعی می کرد آنها را به خط و مسیر انقلاب بیاورد. با اخلاق حسنه ای که داشت، در اغلب مواقع موفق می شد. توانسته بود چند هزار نفر از نیروهای ضد انقلاب را جذب کند که در میان این چند هزار نفر چند صد نفرشان در جبهه های دفاع مقدس به شهادت رسیدند. کسانی که تا دیروز روی ما اسلحه می کشیدند، آمدند و در کنار ضد انقلاب جنگیدند و به عاقبتی چون شهادت دست پیدا کردند.

بر اثر اقدامات شهید طاهر بود که بسیاری از پایگاه های امن ضد انقلاب را نیروهای توبه کرده خودشان لو دادند و ما توانستیم در عمق دشمن به او ضربه بزنیم. ایشان در هر شهری یگانی درست کرده بود که این یگان ها به دلیل آنکه از توابین تشکیل شده بودند، اشراف خوبی روی ضد انقلاب و پناهگاه های شان داشتند. ضربات فلج کننده همین یگان ها بود که باعث شد ضد انقلاب پایگاه های امنش را در ایران رها کند و به آن طرف مرزها برود. همه این حرکت ها و کارهای بزرگ از طریق انسان های پاکی صورت گرفت که اکنون خیلی از آنها گمنام هستند. تاریخ دفاع مقدس باید مرور مجاهدات این انسان های پاک باشد. خیلی از این اقدامات صورت گرفته اصلاً جایی بیان نشده است. ■

در ابتدای جنگ تحمیلی، سپاه نو پا و جوان و بسیج ماهیچ کدام آموزش خاص و تجربه‌ای در خصوص جنگ نداشتند. حتی در ابتدای پیروزی انقلاب، امام فرمودند سپاه ۹۰ درصد عقیدتی و ۱۰ درصد نظامی است. اما به مرور شرایطی بر انقلاب گذشت و دشمنی‌هایی عریان شد. گروه‌های معاند و ضد انقلاب در داخل کشور دست به اغتشاش زدند و بعد همین گروه‌ها پیوندی با دشمن خارجی که رژیم بعث عراق بود، رقم زدند و به کشور ما حمله کردند



حسین سالاری، فرمانده ارتش

مدیریت و خلاقیت‌های جوانان در جنگ تحمیلی در گفت و گو با سردار علی فضلی

نه تنها سپاه که کل تاریخ انقلاب و امداد دفاع مقدس است

صغری خیل‌فرهنگ

«حاج علی فضلی» بچه‌های جبهه و جنگ، همان سرداری است که امروز هم با روحیه و منش بسیجی به خدمت ادامه می‌دهد و یکی از محبوب‌ترین یادگاران دفاع مقدس است. او همان کسی است که امام خامنه‌ای در ۲۶ مهر ۱۳۷۷ در مراسم صبحگاه لشکر سیدالشهدا در خصوصش گفت: «فتح‌الفتوح، این جوانان بودند، همین سرداران شهیدی که این لشکر را به وجود آوردند؛ همین سردار «علی فضلی»، همین سردار «ناصر» همین جوانان مؤمن و همین نورانی‌هایی که نورانیت آنها می‌تواند دل‌هایی را روشن کند. اینها مایه شرفند، اینها مایه عزتند. برای یک کشور، داشتن اینها افتخار است.» چندین سال پیش وقتی که سردار فضلی جانشین سازمان بسیج مستضعفین بود به دیدار شرفیتم و امروز در کسوت جانشین معاون هماهنگ کننده سپاه و مسئول ستاد گرامیداشت چهلمین سالگرد دفاع مقدس رو به روی مان نشست و پراثری با ما به گفت و گو پرداخت و پاسخگوی سؤالات مان در خصوص نحوه انتقال ارزش‌های دفاع مقدس به نسل جوان و همچنین برنامه‌های ستاد گرامیداشت چهلمین سالگرد دفاع مقدس شد.

جنگ با دشمن خارجی به جوانان سپرده شد و از طرف دیگر ارتش مقتدر جمهوری اسلامی ایران و شهید صیاد و دیگر فرماندهان، فضایی را فراهم کردند تا همه ظرفیت‌های نظام در مقابل دشمن صف آرایی کنند. در این صف آرایی ظرفیت‌ها به میدان آمد و تجمیعی از اعتقاد و انگیزه و آموزش و تجهیزات با هم ادغام شد و خون شیعیه و سنی در هم تنیده و از دین خدا دفاع شد. دفاع ما مقدس بود چون ما مهاجم نبودیم به ما حمله شده بود و ما از کشور و ناموس مان دفاع می‌کردیم. در این میان جوانان فداکار برای خدمت به دین خدا و شرکت در دفاع مقدس از هم سبقت می‌گرفتند.

دانش ضمنی حاصل شده بود. اما آنچه ما آموختیم در مقابل با دشمن بود. به جرئت می‌توانیم بگوییم که رزمندگان بسیجی و سپاهی اولین تیرشان را در مقابل با دشمن شلیک کردند و با اطاعت از امر امام از خودشان و خانواده شان برای دین خدا سرمایه‌گذاری کردند. تا جایی که این حضور حماسی و تکلیف مدارانه توأم شد با تجربیات و اندوخته‌هایی که ابتکار و خلاقیت هم به آن اضافه شد.

در دوره بنی صدر خیلی اجازه داده نشد که ما نیروهای مسلح به یک وحدت عینی و عملی برسیم و با عزل بنی صدر و با فرار وی، جبهه جنگ داخلی و جبهه

سپاه ۹۰ درصد عقیدتی و ۱۰ درصد نظامی است. اما به مرور شرایطی بر انقلاب گذشت و دشمنی‌هایی عریان شد. گروه‌های معاند و ضد انقلاب در داخل کشور دست به اغتشاش زدند و بعد همین گروه‌ها پیوندی با دشمن خارجی که رژیم بعث عراق بود، رقم زدند و به کشور ما حمله کردند و ۱۲ تا ۱۵ هزار کیلومتر از خاک ما را به اشغال در آوردند. اگر این احساس تکلیف و احساس وظیفه نبود، ما با دانش نظامی و علم نظامی و تجهیزات نظامی که ابتدا به ساکن نداشتیم، نمی‌توانستیم در مقابل دشمن بایستیم. البته حوادث داخل کشور قدری ما را آبدیده کرد، قدری تجربه و

سپاه در شروع جنگ یک نیروی تازه تأسیس و متشکل از جوانان پاسداری بود که خیلی از آنها تجربه جنگ نداشتند، اما این نیرو به مرور توانست چنان قابلیت‌هایی را در جنگ از خود نشان بدهد که همگان را شگفت زده کرد. چه انگیزه و نیرویی در سپاه بود که او را به چنان قابلیت‌هایی رساند؟

در ابتدای جنگ تحمیلی، سپاه نو پا و جوان و بسیج ما هیچ کدام آموزش خاص و تجربه‌ای در خصوص جنگ نداشتند. حتی در ابتدای پیروزی انقلاب، امام فرمودند

کادر سازی و معرفی مدیران موفق و کار آمد، از رویکردهای اصلی و مهم سپاه است که ریشه در تجربیات دفاع مقدس دارد، در دوران جنگ انتخاب فرماندهان اغلب جوان برای تصدی مسئولیت‌های مهم چطور صورت می‌گرفت؟

امام به جوانان با اعتقاد و با انگیزه و با روحیه حماسه آفرین اعتماد کردند. امروز هم شما می‌بینید حضرت آقا به جوانان اعتماد کردند. ببانیه گام دوم انقلاب مقام معظم رهبری صریحاً اعتماد به جوانان و سپردن امور کشور و کار به جوانان است. دوران دفاع مقدس هم همینطور بود. در آن برهه فضایی فراهم شد که جوانان خودشان را به ظهور و بروز رساندند. اعتماد امام در مورد جوانان در میدان عمل پیاده شد و تدابیر ایشان به واقعیت پیوست. به دلیل همین اعتماد، جوانان مجاهدت‌های زیادی از خودشان نشان دادند. به رغم همه تحریم‌ها و فشارهای که از سوی غرب و شرق و منطقه به ما وارد می‌شد، جوانان با توکل و اعتماد به خدا و با اعتقاد راسخی که داشتند، خلافتانه نوآوری و ابتکارات فراوانی را به میدان آوردند. یک زمانی در دفاع مقدس ما سلاحي نداشتیم که ۵۰ کیلومتر جلوتر از خودمان را زیر آتش بگیرد. بزرگ‌ترین توپخانه حدود ۳۶ کیلومتر بردش بود که باید یک مقداری عقب‌تر از خط مستقر می‌کردیم و شلیک می‌شد. اما امروز خروجی آن ابتکارات و خلافت‌ها شهیدان طهرانی مقدم، حسن باقری و حاج قاسم سلیمانی شده است که هر کدام سر منشأ خیر و برکات در دفاع از دین خدا بودند. جوانانی که آن دوران هم با اطاعت محض و بی‌چون و چرا از ولی فقیه نایب بر حق امام زمان (عج) مجدانانه برای حفظ اسلام تلاش کردند. سر منشأ اعتماد امام به جوانان از اعتماد پیامبر اکرم و امام علی (ع) در صدر اسلام به جوانان الگو گرفته بود.

در سال ۶۴ حضرت امام فرمان تشکیل نیروهای سه گانه سپاه را صادر کردند، حال این مسئله مطرح می‌شود که ایشان چه ظرفیت‌هایی را در نیروهای انقلابی و جوان سپاه می‌دید که در بحبوحه دفاع مقدس و زمانی که کشور درگیر جنگ و بحران بود، دستور تشکیل نیروهای سه گانه سپاه را صادر کردند؟

دفاع مقدس یک الزامات و ظرفیت‌های نهفته‌ای



یک زمانی در دفاع مقدس ما سلاحي نداشتیم که ۵۰ کیلومتر جلوتر از خودمان را زیر آتش بگیرد. بزرگ‌ترین توپخانه حدود ۳۶ کیلومتر بردش بود که باید یک مقداری عقب‌تر از خط مستقر می‌کردیم و شلیک می‌شد

را در خود داشت که به عینه در آن دوران احساس می‌شد. در آن دوران این نیاز احساس شد که سپاه هم باید نیروهای زمینی، دریایی و هوایی را برای پشتیبانی از رزمنده‌ها داشته باشد. فرمان نورانی امام در ۲۶ شهریورماه ۱۳۶۴ حکایت از راهبری پیامبر گونه ایشان دارد. امام نیاز و کمبود دفاع را از نظر سازمان و ساختار احساس کردند و فرمان تشکیل سه نیرو را به سپاه صادر کردند. از آنجایی که در سپاه بستر و زمینه لازم مهیا بود با سرعت این فرمان امام پیاده‌سازی و عملیاتی شد.

از طرف دیگر اعتماد و اعتقاد امام خمینی (ره) به جوانان بود. در طول دوران دفاع مقدس از میان رزمنده‌ها جوانانی انتخاب شدند که اداره نیروها را به عهده گرفتند. فرماندهان جوانی که با موفقیت دفاع مقدس را پشت سر گذاشتند. امام باور داشت که همین جوانان در این شرایط می‌توانند این نیروها را مدیریت و به جنگ کمک کنند. لذا این سه نیرو تشکیل و برای دفاع از انقلاب مانا و حتی بعدها تکمیل شدند (چنانکه بعدها نیروی هوایی به هوافضا تبدیل شد) در ادامه ما نیروی قدس سپاه را برای هدایت و مأموریت‌های برون مرزی، نیروی مقاومت با همان سازمان بسیج مستضعین را برای عمق بخشی داخلی و استفاده از

مقدس دسترسی پیدا کنیم. طبیعتاً همان ساختار بود که کشور و انقلاب اسلامی و جبهه مقاومت را بیمه کرد. همین طور امام خامنه‌ای فرمودند ما هر چه در جمهوری اسلامی پیشرفت کردیم، ریشه در دفاع مقدس مان دارد. البته این محدود به عرصه نظامی نیست و در همه عرصه‌ها دیده می‌شود. از این رو ما مرهون روزهای دفاع مقدس و تجربیات آن روزها هستیم.

سپاه یک نیروی نظامی است، اما در بسیاری از مباحث مثل محرومیت‌زدایی، حوادث غیر مترقبه نظیر سیل، زلزله، کرونا و... در صف اول خدمت رسانی حضور داشته و دارد. چه رویکرد یا انگیزه‌هایی باعث ورود سپاه به چنین عرصه‌هایی می‌شود؟

توان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در لوح زرینی نوشته شده که شما پاسدار انقلاب اسلامی هستید. هر جایی و در هر عرصه‌ای که انقلاب نیاز داشته باشد، چه گذشته و چه امروز و آینده، ما خودمان را با نیازهای انقلاب تطبیق می‌دهیم و حضور پیدا می‌کنیم. یک روزی دفاع، یک روزی تأمین امنیت، یک روز ارتقا در حوزه‌های فناوری، سازندگی و خدمت رسانی به مردم



نیاز است، یک روز حضور در کنار مردم در حوادث غیر مترقبه و اخیراً هم در بحث کرونا، سپاه پاسدار انقلاب و دست آوردهای انقلاب اسلامی است. برای همین خودش را با نیاز انقلاب و مردم تطبیق می‌دهد. مردم ولی نعمت ما هستند و آنچه که ولی نعمت‌های ما به آن نیاز داشته باشند در اولویت سپاه خواهد بود و ما در صف اول خدمت رسانی خواهیم بود و به این حضور و همراهی افتخار می‌کنیم.

زمان جنگ هم با وجود اشتغال کشور و مردم در مسائل جنگ، بچه‌های انقلابی و رزمنده در بحث محرومیت‌زدایی ورود می‌کردند؟

مادر دوران دفاع مقدس، جهاد سازندگی داشتیم و این مسئولیت متوجه جهاد بود. اما سپاه و بسیج هم به جهاد کمک می‌کرد. جهاد سازندگی یکی از حلقه‌های دفاع از انقلاب اسلامی بود. جهاد سازندگی پیشینه بسیار درخشانی در کمک رسانی به محرومین، مستضعفین و حتی در دفاع مقدس داشت. بخش مهندسی رزمی جهاد باز در همه بود. سنگر سازان بی‌سنگر در دفاع مقدس فداکاری زیادی از خود نشان

در دفاع مقدس جوانان بودند که به فرموده امام جنگ را اداره کردند. سخت‌ترین موردی که می‌تواند به یک کشور تحمیل شود، جنگ است که امام این را به جوانان واگذار کردند. از همان ابتدای پیروزی انقلاب دشمنی‌ها آغاز شد. منافقین دست به کار شدند. مادر جبهه داخلی و خارجی با دشمنان درگیر بودیم. اما همین جوانان بودند که طومار این دشمنی‌ها را برچیدند

دادند که در تاریخ دفاع مقدس برای همیشه ماندگار شده است. امروز هم بسیج سازندگی ادامه دهنده همان مسیر در بخش محرومیت‌زدایی است. امروز گروه‌های جهادی که به فرموده رهبری آتش به اختیار وارد عرصه شدند در خدمت‌رسانی به مردم پیش‌تاز بوده و هستند. بسیج سازندگی در عقبه این کار قرار دارد و ما هم چون دوران دفاع مقدس که کمک کار جهاد سازندگی بودیم، در کنار این عزیزان مساعدت‌های لازم را خواهیم داشت.

جوان نسل امروز ما جنگ را ندیده و مسلماً با حال و هوای آن آشنا نیست. به نظر شما در معرفی دفاع مقدس و ارزش‌های آن به نسل جوان باید روی چه بُعد این پدیده تاریخی تمرکز کنیم؟

شاید ما توفیق معرفی در شأن دفاع مقدس را نداشتیم، خصوصاً برای جوانان عزیز. اما تکلیف از دوش ما ساقط نیست. همه ما مکلف هستیم دفاع مقدس را با همه آن ویژگی‌های منحصر به فرد و سازنده‌اش به مردم عزیزمان به ویژه به جوانان معرفی کنیم. دفاع مقدس پایه و اساس قرآنی دارد. اگر در این ۴۲ سال بعد از پیروزی انقلاب دنبال قطعه‌ای که عمل به قرآن و عمل به احکام الله در آن بیشتر ساری و جاری و برجسته بود بگردیم، بی‌تردید هشت سال دفاع مقدس مانند خورشید می‌درخشد.

امام عظیم الشان ما ذوب در اسلام، قرآن و مکتب رسول الله بودند. ایشان تعبیر متفاوتی از جنگ داشتند و دشمنان را از همان ابتدا تحقیر کردند و فرمودند: حالا دیوانه‌ای آمده سسنگی زده و شیشه‌ای را شکسته... در عین حال ابتدا فرمودند: از دشمن اصلی غافل نشوید و دشمن اصلی را آمریکا تفسیر کردند. کما اینکه در این ۴۲ سال بعد از پیروزی انقلاب همواره دشمنی‌هایی که دشمنان به ویژه امریکایی‌ها و صهیونیست‌ها علیه مردم ما اعمال کردند، در ذهن و حافظه تاریخ مانده است. اما دفاع مقدس حریت و آزادی مردم و دفاع از ارزش‌ها را به نمایش گذاشت. به رغم شرایطی که داشتیم و با وجود تحریم‌ها و امکانات محدودمان که با دشمن برابری نمی‌کرد، دفاع مقدس یک درس تاریخی و ماندگار برای همه مردم و برای همه آزاداندیشان و مردم جهان شد. این دفاع از حق و حقانیت و دفاع از ارزش‌ها و نوامیس بود. در این مدت بسیاری برای آشنایی نسل سوم و چهارم با مفاهیم و ارزش‌های دفاع مقدس زحمات زیادی کشیدند. اما کافی نیست و این تکلیف همه ما به ویژه رسانه هاست که باید اطلاع‌رسانی کنیم و به جوانان تغذیه فکری بدهیم.

در دفاع مقدس جوانان بودند که به فرموده امام جنگ را اداره کردند. سخت‌ترین موردی که می‌تواند به یک کشور تحمیل شود، جنگ است که امام این را به جوانان واگذار کردند. از همان ابتدای پیروزی انقلاب دشمنی‌ها آغاز شد. منافقین دست به کار شدند. مادر جبهه داخلی و خارجی با دشمنان درگیر بودیم. اما همین جوانان بودند که طومار این دشمنی‌ها را برچیدند. در این مدت همه ظرفیت‌ها متوجه جنگ شد. جنگی که پنج استان خوزستان، ایلام، کردستان، آذربایجان غربی و کرمانشاه را درگیر کرده بود. ۱۶۰۸ کیلومتر در اشغال عراقی‌ها در آمده بود. مرزهای ما در اشغال دشمن قرار گرفته بودند. اما نفس گرم امام و راهبری ایشان به مدد جوانان و مردمی آمد که ایستادگی کرده و مقاومت کردند. ارتشی‌ها به میدان آمدند و سپاه نوپا و جوان وارد کارزار شد. رهبری پیامبر گونه امام همه را به میدان آورد. الحمدلله نیروها سازمان‌بندی شد و پیشروی‌هایی حاصل شد که دشمن ناگزیر به عقب‌نشینی شد و این

سپاه اسلام بود که فتوحات زیادی را به دست آورد.

شما در یکی از سخنان تان دفاع مقدس را «جنگ هویت» معرفی کردید؟ برخی از جریان‌ها می‌گویند در جنگ ما صرفاً از خاک ایران دفاع کردیم، این جنگ چه در خود دارد که می‌توانیم آن را جنگ هویت بدانیم؟

همانطور که می‌دانید بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ما با دشمنان فراوانی از بلوک شرق و غرب مواجه شدیم. حتی بعضی از کشورهای منطقه در این موضوع از دشمن ما حمایت می‌کردند. همه ظرفیت‌ها و امکانات سردار ناکام قادسیه، از سوی بیش از ۴۰ کشور تأمین می‌شد. موضوع ما در دفاع مقدس، موضوع ملی گرایانه یا صرفاً موضوع دفاع از خاک نبود. دفاع مقدس دفاع برگرفته از هویت دینی و اسلامی ما بود. در گذشته جنگ‌هایی اتفاق افتاده و بخش‌هایی از ایران جدا شده بود که می‌توان گفت موضوع اینها آب و خاک بود که خیلی راه به جایی نبردند، اما در دوران انقلاب در دوران هدایت و راهبری انقلاب توسط حضرت امام و امروز هم حضرت آقا، طبیعتاً ما از هویت اسلامی و ولایی مان دفاع کردیم. بنابراین دفاع از کشور و ناموس ما یک تکلیف الهی بود. اگر غیر از این بود جنگ ممکن بود سالیان بیشتری طول بکشد و به طور حتم اداره آن در ید نیروهای مسلح نبود. شما می‌بینید مردم در قالب بسیج آمدند و در دفاع مقدس نقش آفرینی کردند. سهم بزرگ و عمده‌ای را از آن خود کردند. اگر نقش بسیج مردمی را در یک کفه ترازو قرار بدهیم و در کفه دیگر خانواده بزرگ نیروهای مسلح که ارادت زیادی خدمت‌شان دارم را بگذارید، اصلاً قابل قیاس نیست. این به میدان آمدن مردم دفاع از هویت بود و دفاع از کین انقلاب اسلامی که عزیزان احساس تکلیف کردند و به امر امامین انقلاب جانانه مجاهدت کردند.

شنیدن اصطلاح «دفاع مقدس» شما را یاد کدام یک از سرداران و فرماندهان شهید جنگ تحمیلی می‌اندازد؟ به تعبیر دیگر با کدام یک از سرداران شهید جنگ ارتباط قلبی بیشتری داشتید؟

همه شهدا پیش خدا آبرو دارند و ما دست به دامن هر کدام از آنها بشویم، اهل کرم هستند. من ارادت زیادی به شهید یدالله کلهر دارم، ایشان قائم مقام لشکر سید

الشهدا و لشکر حضرت رسول بود. شهید کلهر استاد اخلاق و مرشد من بود. فردی کم حرف، پر کار و عامل بود. عامل به آنچه خدا به ایشان روزی کرده بود. شهید عزیز دیگر که الگوی همه ما است، حاج قاسم سلیمانی است. ایشان رفیق، برادر و سال‌ها همسایه دیوار به دیوار ما بود. اتفاقاً من این جمله را بارها از شهید کلهر شنیدم که فرمود: «هر کاری اجر و مزدی در درگاه خدا دارد، اگر خدا کمتر از شهادت به ما بدهد گلایه می‌کنیم.»

سردار سلیمانی بزرگ‌مرد تاریخ انقلاب چیزی کمتر از شهادت نه قانعش می‌کرد و نه مستحقش بود. مردم کشور در تشییع ایشان سنگ تمام گذاشتند و با عظمتی غیرقابل وصف از ایشان تجلیل کردند. ان‌شاءالله توفیق پیدا کنیم که راه این شهدا را شجاعانه و صادقانه دنبال کنیم.

امسال شما مسئول ستاد گرامیداشت چهلمین سالگرد دفاع مقدس هستید، این ستاد چه برنامه‌هایی دارد و خط مشی کلی آن چیست؟

امسال در ۴۰ سالگی دفاع مقدس یک توفیق مضاعف پیدا شد تا فراتر از یک هفته دفاع مقدس که همه سال با شکوه برگزار می‌شد، برنامه‌هایی برگزار شود. معمولاً چله‌ها حرف‌های زیادی برای گفتن دارند. امسال یک

نیرو مشخص شده است. نیروی زمینی سپاه که حکم ستون فقرات سپاه را دارد، بخش‌های وسیعی از این مسئولیت و مأموریت را بر عهده دارد. قرارگاه‌ها و لشکرهای منتسب به این نیرو، ویژه برنامه‌هایی دارند.

نیروی دریایی سپاه هم بخش‌هایی از این ۴۰ هفته را در برنامه خود دارد. روز نیروی دریایی روز شهادت نادر مهدوی است که هیمنه آمریکایی‌ها را در سال ۶۶ شکست. آنها عاجز هستند که مکتب شهید نادر مهدوی را از بین ببرند و امروز افتخار مدارانه می‌گوییم، مکتب سردار سلیمانی همان مکتب شهید مهدوی است که نیروی مقتدر دریایی امروز مرهون زحمات بزرگمردانی چون ایشان است.

نیروی هوافضای سپاه هم در این برنامه‌ها سهیم است. چند هفته متعلق به هوا فضا است. بزرگترین نمایشگاه ما در هفته دفاع مقدس مربوط به هوافضای سپاه است. سازمان بسیج مستضعفین هم به نسبت وسعی که دارد بیش از چند هفته را به خود اختصاص داده است. نیروی قدس مشارکت جدی در این عرصه دارد. سه هفته به این نیرو اختصاص پیدا کرده تا از عملیات برون مرزی (عملیاتی که هدایت آن بر عهده نیروی قدس بوده و همچنین از عملیات انجام گرفته در دفاع از حرمین)



تجلیل شود. به ویژه از مقام شامخ همه شهیدان و شهید حاج قاسم سلیمانی و ابومهدی المهندس که سمبل مقاومت هستند، تجلیل خواهد شد.

سپاه‌های استانی هم هر کدام یک هفته را به خود اختصاص داده‌اند تا بتوانند مجاهدت مردم‌شان را در دفاع مقدس و در عملیاتی که حضور داشتند به نمایش بگذارند که ان‌شاءالله با کمک رسانه ملی، رسانه‌های استانی، رسانه‌های نوشتاری و فضای مجازی به استحضار مردم عزیز برسانیم. اقشار بسیج و نیروها در این ۴۰ هفته برنامه‌های متنوع و مترکمی را بر عهده دارند که بخشی تولید و بخش عمده دیگر هم از آرشیوها استفاده می‌کنیم. آرشیوهایی که در سال‌های گذشته امکان انتشار آن پیدا نشده و فرصتی برای ارتباط با مردم نداشتیم. البته اقشار بسیج ۲۲ گانه سازمان بسیج مستضعفین در انتشار این فرهنگ سهم بسزایی را از آن خود کردند. ما برنامه‌های مفصلی را پیش‌بینی کرده‌ایم که در این ۴۰ هفته هر کدام از این برنامه‌ها زاویه‌ای را در نظر گرفته‌اند. هر چند باز توفیق کامل پیدا نمی‌شود.

در این راستا ما سال‌ها از عزیزان رزمنده غفلت

برداشت خود من این است که ما صد در صد و امدار دفاع مقدس هستیم، نه تنها در سپاه در همه مراحل و تاریخ انقلاب. چون دفاع مقدس یک دفاع آرمانی و بی‌بدیلی بود که آن روز رخ داد. دفاعی که عمل به قرآن و عمل به احکام در آن موج می‌زند. لذا ما باید امروز برای تکمیل ساختار و سازمان و هر آنچه که مورد نیاز پیشروی انقلاب است، به آن تجربه‌های دوران دفاع مقدس دسترسی پیدا کنیم

داشتیم و نتوانستیم از همه آنها تقدیر کنیم. امسال در برنامه‌ریزی‌هایی که صورت گرفته قرار است، فرمانده محترم کل سپاه با تقدیم لوح تقدیر از ۲ میلیون و ۴۵۰ هزار رزمنده که نزدیک به ۲ میلیون بسیجی و ۴۵۰ هزار سرباز بسیجی که در دوران دفاع مقدس در سپاه خدمت کردند، قدردانی به عمل آید. ممکن است قدردانی از همه‌شان در طول هفته دفاع میسر نباشد، اما از همین هفته دفاع شروع و تا پایان سال ان‌شاءالله این لوح‌های تقدیر دست همه این رزمنده‌ها خواهد رسید. می‌خواهیم بگوییم که ما نوکر شما هستیم. اگر تا امروز نتوانستیم از شما و از خدمات باارزشی که شما در دوران دفاع مقدس از خودتان نشان دادید قدر دانی کنیم، اما یاد و نام شما و ارزش‌هایی که خالقش بودید، همیشه در یادها خواهد ماند و ثمره این حماسه آفرینی‌های شما خلق جوانانی بود که در جبهه مقاومت اسلامی حضور پیدا کردند و ادامه دهنده راه شما در اعتلای پرچم اسلام و زمینه‌سازی ظهور امام زمان (عج) شدند.

اخیراً شما جلسهای را با امیر سیاری و برخی از فرماندهان ارتش در ستاد گرامیداشت هفته دفاع مقدس داشتید، ارتباط و همراهی سپاه و ارتش در دوران دفاع مقدس چگونه بود؟ اکنون این همکاری‌ها در چه سطحی قرار دارد؟ خصوصاً بفرمایید در ستاد گرامیداشت هفته دفاع مقدس قرار است چه همکاری‌هایی بین ارتش و سپاه انجام گیرد؟

ما برنامه‌های مشترکی با برادران ارتشی‌مان در این ۴۰ هفته داریم و این را فرصت مغتنمی می‌دانیم که همه بخش‌های سپاه، بسیج و نیروهای مسلح و ارتش در کنار هم فعالیت کنند. ما جلسات مشترکی با ارتش داریم. برنامه‌های مشترک‌مان را در دبیرخانه ستاد بزرگداشت چهلمین سالگرد دفاع مقدس تنظیم و تعریف کرده‌ایم که ان‌شاءالله این مشارکت همچون همراهی‌مان در روزهای جنگ در کنار ارتش انجام می‌شود. ما در این جلسات یک هدف اصلی را دنبال می‌کنیم تا اخوت و برادری ما به گوش همه برسد تا کسی فرصت این را پیدا نکند که بین صفوف ما رخنه و نفوذ ایجاد کند. عمده برنامه‌های ما مشترک است، چون فضای وسیعی است که هر کدام در بخش‌هایی به آن می‌پردازیم. ما هزاران برنامه کوچک و بزرگ داریم که نشان از وفاق و برادری ما دارد.

در راستای گرامیداشت ۴۰ سالگی دفاع مقدس، همکاری صد در صدی با ارتش داریم که آنها به اندازه ما و شاید بیشتر از ما برنامه دارند و اجازه نمی‌دهیم از یک بیانی سوء استفاده شود. برادر عزیزم امیر سیاری از ما و ما از ایشان هستیم. ممکن است جایی کسی هم نقدی داشته باشد، اما در برخی رسانه‌هایی تقوایی شده و نیت‌شان ایجاد شکاف بین سپاه و ارتش جمهوری اسلامی است. ما از همان روزهای اول انقلاب و بعد از آن در تحولات دوران دفاع مقدس با برادران ارتشی عقد اخوت داشتیم و مفتخر هستیم که امروز هم با عزیزان ارتش جلسات فی‌مابینی داریم.

ما این موهبت برادری با ارتش را با دنیایی عوض نمی‌کنیم. خون بچه‌های ارتش، سپاه، بسیج، ناجا، جهاد و شیعه و سنی در هم تنیده شده است. ما یک نگاه آرمانی داریم. پای این نگاه آرمانی مان هم هستیم. ما از این اخوت و همسنگری با ارتش، مراقبت و پاسداری می‌کنیم که خناس‌ها و شیطانی‌نوازان از هر نکته کوچکی بزرگ‌نمایی نکنند و در واقع سوء استفاده نکنند. ■

درست در زمانی که در هواپیما بودیم، فرودگاه مهرآباد بمباران شد و هواپیمای ما آسیب دید. بعد از فرود و جابه‌جایی با هواپیمای دیگری به سمت بندرعباس پرواز کردیم. اتفاقاً وقتی متوجه شدیم که در بندعباس فرود آمده‌ایم، پرسیدیم خرمشهر جنگ است، ما در بندرعباس چه می‌کنیم؟ گفتند دشمن قصد تصرف جزایر را دارد. ما ظرف ۲۴ ساعت تمام جزایر به ویژه جزایر تنب کوچک، تنب بزرگ و ابوموسی را شناسایی کردیم. نیروی دریایی آنجا استقرار داشت.



حمیدرضا نیک‌مهد/ جوان

گذری بر نقش و حضور ارتش در وقایع انقلاب در گفت‌وگو با امیر دریادار حبیب‌الله سیاری، معاون هماهنگ‌کننده ارتش جمهوری اسلامی ایران

نیروی دریایی ما از زمین تا آسمان با گذشته فرق می‌کند

امروز اگر دشمن از توانمندی دفاعی و تجهیزاتی ما اطلاع نداشت بی‌درنگ به ما حمله می‌کرد

صغری خیل‌فرهنگ

که این وابستگی فقط در ارتش اتفاق نیفتاده بود. همه ارگان‌ها و سازمان‌های آن زمان درگیر این وابستگی بودند. طبیعی است اگر این وابستگی در آن دوران نبود، به آنها مسئولیتی برای اداره امور مملکت داده نمی‌شد. نکته حائز اهمیت در این مجال همراهی کارکنان ارتش با انقلاب بود. از زمانی که تظاهرات مردمی آغاز شد و انقلابیون به میدان آمدند تا نظام شاهنشاهی را شکست بدهند؛ یعنی از سال‌های پیش از ۵۶ بدنه ارتش با مردم همراهی کرد. بررسی رفتار و عملکرد شهیدان صیادشیرازی، شهید قرنی و شهید کلاه‌دوز و برخی دیگر از نیروهای ارتشی در این برهه خاص، نشان از این همراهی‌ها داشت. همین همراهی ارتش با انقلابیون باعث شد تا انقلاب اسلامی ایران در کمترین زمان ممکن و با کمترین آسیب به پیروزی برسد. نکته دیگری که باید مورد توجه قرار بگیرد، این است که وقتی امام فرمود سربازها پادگان‌ها را ترک کنند، بسیاری از سربازها به فرمان امام لبیک گفتند که خود این امر نشان از شناخت امام نسبت به ارتش و بالعکس شناخت ارتش نسبت به امام خود است. اگر این اتفاق نمی‌افتاد، قطعاً در جریان انقلاب تلفات بیشتری می‌دادیم و زمان بیشتری برای پیروزی انقلاب نیاز داشتیم، اما در ادامه بعد از به ثمر نشستن انقلاب

در دوره ۲۰ ماهه پیروزی انقلاب تا شروع جنگ تحمیلی ارتش تنش‌های بسیاری را پشت سر گذاشت، گاهی شعار انحلال ارتش از سوی برخی جریان‌ها سر داده می‌شد، اما آنکه بیش از همه به ارتش اعتماد داشت، حضرت امام بود. اعتقاد امام راجح به ارتش از چه واقعیاتی نشئت می‌گرفت؟

ارتش ایران از آغاز نهضت امام خمینی (ره) در سال ۴۲ مورد توجه ایشان بود. آنجایی که امام در سخنرانی‌های خود بارها و بارها نام ارتش را برد و فرمود: «آقا، من اعلام خطر می‌کنم! ای ارتش ایران، من اعلام خطر می‌کنم! ای سیاسیون ایران، من اعلام خطر می‌کنم! ای بازرگانان ایران، من اعلام خطر می‌کنم! ای علمای ایران، ای مراجع اسلام، من اعلام خطر می‌کنم...» در واقع حضرت امام با دوراندیشی و نگاه بلندشان، می‌دانستند و یقین داشتند برای پیروزی و حفظ انقلاب، ارتش را باید حفظ کنند.

امام مرجع تقلید بود. ایشان بدنه ارتش را خوب می‌شناخت. امام خمینی ارتش شناس بود و کاری به سران ارتش که به نظام شاهنشاهی یا به عناصر خود فروخته وابسته بودند، نداشت. امام به خوبی می‌دانست

ظهر روز ۳۱ شهریور ۱۳۵۹، درست در لحظه‌ای که هواپیمای حامل امیر سیاری و هم‌زمانش قصد داشت فرودگاه مهرآباد را به مقصد جنوب کشور ترک کند، فرودگاه بمباران می‌شود و هواپیمای آنها آسیب می‌بیند. جنگ که پیش از شروع رسمی‌اش برای سیاری و هم‌زمانش از ناآرامی‌های خرمشهر شروع شده بود، حالا می‌رفت تا نام‌رزمده‌هایی را در تاریخ به ثبت برساند که با دست‌های خالی مقاومت‌جانانه‌ای را در برابر دشمن رقم زدند. امیر حبیب‌الله سیاری که اکنون به عنوان معاون هماهنگ‌کننده ارتش جمهوری اسلامی ایران خدمت می‌کند، از محدود نظامی‌های کشورمان است که نشان درجه یک فتح را از دست مقام معظم رهبری دریافت کرده است. او که این نشان را به پاس سال‌ها مجاهدت در جبهه‌های دفاع مقدس و خدمت در نیروی دریایی ارتش به دست آورده، می‌گوید خدمتگزاری است که به وظیفه‌اش عمل کرده است. به مناسبت گرامیداشت چهلمین سالگرد دفاع مقدس، گفت‌وگویی با امیر سیاری انجام دادیم که ماحصلش را پیش رو دارید.

“

با وجود همه اتفاقات و شعارهایی که در جهت انحلال ارتش داده شد، امام خمینی (ره) ۲۹ فروردین ماه ۵۸ را به عنوان روز ارتش نامگذاری کردند؛ یعنی پاسخ دندان‌شکنی به همه اهداف چنین جریان‌اتی دادند

اتفاق خوشایندی که در بحث نیروی دریایی افتاد، دقیقاً اجرای شدن تدابیر مقام معظم کل قوا بود. ایشان در ۱۴ مهر ۱۳۸۸ در دانشگاه امام نوشهر خطاب به نیروی دریایی فرمودند: نیروی دریایی امروز در بسیاری از نقاط عالم و در کشور ما یک نیروی راهبردی است، به چشم یک نیروی راهبردی به نیروی دریایی باید نگر بسته شود. منظورشان از نیروی دریایی راهبردی این بود که ما بتوانیم در آب‌های آزاد دنیا حضور داشته باشیم. ایشان فرمودند: «مظهر استقلال کشور در دریاها نیروی دریایی است.»

بعد بلافاصله بعد از تجاوز دشمن، به یک‌باره ۱۴۰ فروند هواپیمای ارتش بر فراز آسمان عراق به پرواز درآمد و اکثر پایگاه‌های هوایی بعثی را بمباران می‌کنند و برمی‌گردند. این در دنیا بی‌سابقه بود. الحق ارتش خوش درخشید. اکثر خلبانان، افراد فنی کار و مستشاران از کشور رفته بودند. به‌طور طبیعی آمادگی ما باید صفر می‌شد. در اصل صدام با همین تفکر به کشور حمله کرد. فکر می‌کرد ما آمادگی لازم را نداریم، اما در عین ناباوری ایستادیم. همین نیروی دریایی در شصت و هفتمین روز از جنگ، نیروی دریایی عراق را شکست داد. نیروی دریایی عراق خیلی قوی بود. ناوهای کلاس اوزا داشت، ما در مقابل اینها ایستادیم و جنگیدیم. عملیاتی نظیر کمان ۹۹ یا مروارید و بسیاری دیگر از عملیات غرور آفرین را با تقدیم تعدادی شهید با پیروزی به اتمام رساندیم.

شما سال‌ها فرمانده نیروی دریایی ارتش بودید، اتفاقاً در دوره فرماندهی شما دایره مأموریت ناوهای کشورمان بسیار گسترش یافت و برای اولین‌بار ایران در آب‌هایی نظیر تنگه باب‌المندب و خلیج عدن حضور یافت. اول بفرمایید چه امتیازی به حضور نیروی دریایی در دوران دفاع مقدس می‌دهید و ثانیاً اکنون سطح توانایی‌ها و آمادگی‌های نیروی دریایی را چطور ارزیابی می‌کنید؟

اتفاق خوشایندی که در بحث نیروی دریایی افتاد، دقیقاً اجرای شدن تدابیر مقام معظم کل قوا بود. ایشان در ۱۴ مهر ۱۳۸۸ در دانشگاه امام نوشهر خطاب به نیروی دریایی فرمودند: «نیروی دریایی امروز در بسیاری از نقاط عالم و در کشور ما یک نیروی راهبردی است، به چشم یک نیروی راهبردی به نیروی دریایی باید نگر بسته شود.»

منظورشان از نیروی دریایی راهبردی این بود که ما بتوانیم در آب‌های آزاد دنیا حضور داشته باشیم. ایشان فرمودند: «مظهر استقلال کشور در دریاها نیروی دریایی است.»

حالا هر جا که پرچم استقلال کشور را بالا ببریم، افتخاری است که نصیب ما شده است. دریای عمان، شمال اقیانوس هند، خلیج عدن، کانال سوئز، مدیترانه و جبل الطارق از سوی دیگر خلیج بنگال، اقیانوس آرام، بنادر چین، اقیانوس هند، کشورهای آفریقایی و ورود به اقیانوس اطلس مسیرها و آبراهه‌هایی هستند که نیروی دریایی در آن حضور پیدا کرده است. مقام معظم رهبری هم در این‌باره فرمودند: «وقتی شما در این مناطق حضور پیدا می‌کنید، دشمنان شما مانند زنبور شروع می‌کنند به جوش و خروش می‌دانند که شما قصد تعرض ندارید، اما نفس حضور شما باعث اعتمادبخشی به کشورهای همسایه و کشورهای منطقه است.» و امروز ما به‌عنوان یک نیروی دریایی راهبردی پرچم عزت و سربلندی کشور را در بالاترین نقطه بر افراشتیم و در اکثر کشورها حضور یافته و دیپلماسی دریایی برقرار کردیم. توان خودمان را برای حفظ امنیت در خلیج عدن برقرار کردیم. ما به‌عنوان عضواصلی همایش فرماندهان نیروی دریایی اقیانوس هند در تمامی جلسات شرکت کردیم و قاطعانه حرف انقلابی زده و استکبار را زیر سؤال بردیم. ما آمریکا را از همایش بنگلادش حذف کردیم. تنها مخالف آمریکا نیروی دریایی جمهوری اسلامی ایران بود که مخالفت کرده و آمریکا را در این همایش راه ندادیم و توانمندی خودمان را به نمایش گذاشتیم.

نیروی دریایی در مقطع ۱۳-۱۲ سال توانست امنیت را در خلیج عدن برقرار کند و با دیپلماسی دریایی در اکثر

به خطر می‌افتد. ما بنا بر دستور حرکت کرده و در ساحل کرخه مستقر شدیم. با استقامت توانستیم پل نادری را حفظ کنیم. سه، چهار روز آنجا ماندیم تا یک گردان از نیروی زمینی آمد و مسئولیت را به آنها تحویل داده و به خرمشهر رفتیم. در نهایت توانستیم پل نادری و فرودگاه دزفول را حفظ کنیم. اگر این اتفاق نمی‌افتاد قطعاً پل شوش از بین می‌رفت و شوش را تصرف می‌کردند، بعثی‌ها برای همین آمده بودند که الحمدالله به اهدافشان دست پیدا نکردند.

در روزها و ماه‌های اول جنگ، نیروی دریایی و نیروی هوایی ارتش با عملیات مروارید و کمان ۹۹ دشمن را متحیر کرد، اماروی زمین بعثی‌ها پیشروی داشتند، شما به‌عنوان تکاور که در نبرد خرمشهر حضور داشتید، عملکرد نیروی زمینی ارتش را در روزها و ماه‌های اول جنگ چطور ارزیابی می‌کنید؟

در ماه‌های ابتدایی جنگ فرمانده کل قوا بنی‌صدر بود. اگر اتفاقاتی در آن دوره افتاد به خاطر حضور ایشان و سوءمدیریتی بود که داشت. با وجود فردی چون بنی‌صدر، در سال‌های ابتدایی جنگ «ارتش» نه تحت فرماندهی بنی‌صدر، بلکه تحت فرماندهی امام خوش درخشید. نیروی زمینی ارتش با وجود همه اتفاقاتی که برایش افتاده؛ یک ساله شدن سربازی نیروها، انتقال متخصصان و بسیاری مشکلات دیگر توانست به وظیفه خودش در صیانت از مرزها عمل کند. مسئولیت نیروی زمینی چیست؟ وظیفه‌اش جلوگیری از پیشروی دشمن است. نیروی زمینی جلوی دشمن را گرفت و بعد او را از مرز بیرون کرد. آیا نیروی زمینی با همه مشکلاتی که داشت، مأموریتش را انجام نداد؟ خدا و کیلی انجام داده است. اگر به وظیفه‌اش عمل نکرده بود که دشمن آبادان، خوزستان و اهواز را می‌گرفت. مگر دشمن تا آب تیمور نیامده بود. مگر فاصله آب تیمور تا اهواز چقدر است؟ دشمن تا بن‌دندان مسلح با تجهیزات و آمادگی بالا وارد میدان شده بود و الحمدالله نیروی زمینی وظیفه‌اش را به نحو احسن انجام داد. ارتش از ۲۶ ماه قبل از آغاز جنگ یعنی از بهمن ۵۷ تا شهریور ۵۹، هیچ آزمایشی انجام نداده بود، به خاطر درگیری‌اش با مسائل انقلاب آمادگی لازم را نداشت.

این انقلاب و نظام بوده و هستم. شهریور ۵۹ در خرمشهر بودم. مسافران و شواهد حمله عراق را می‌دیدم و گزارش‌ها و مشاهدات‌مان را ارائه می‌کردیم. ۴۸ ساعت قبل از آغاز رسمی جنگ ما را به منجیل احضار کردند. من و تعدادی از هم‌زمان با قطار به تهران آمدم و از تهران با اتوبوس به منجیل رفتیم. وقتی رسیدیم ۳۰ شهریور بود. آنجا از ما خواستند تا تجهیزات‌مان را کامل کنیم و آماده حرکت شویم. ما هم تجهیزات‌مان را عوض کرده و بلافاصله نیازهای‌مان را تأمین کردیم. صبح روز ۳۱ شهریور سوار اتوبوس شدیم و به تهران آمدم و به فرودگاه مهرآباد رفتیم. ساعت دو بعدازظهر سوار هواپیماهای سسی ۱۳۰ شدیم و به سمت مقصد نامعلوم پرواز کردیم. درست در زمانی که در هواپیما بودیم، فرودگاه مهرآباد بمباران شد و هواپیمای ما آسیب دید. بعد از فرود و جابه‌جایی با هواپیمای دیگری به سمت بندرعباس پرواز کردیم. اتفاقاً وقتی متوجه شدیم که در بندعباس فرود آمده‌ایم، پرسیدیم خرمشهر جنگ است، ما در بندرعباس چه می‌کنیم؟ گفتند دشمن قصد تصرف جزایر را دارد. ما ظرف ۲۴ ساعت تمام جزایر به ویژه جزایر تنب کوچک، تنب بزرگ و ابوموسی را شناسایی کردیم. نیروی دریایی آنجا استقرار داشت. منتهی برای تقویت استقرار، شناسایی کردیم. بعد به ما گفتند باید برگردید و ما بدون اطلاع از مقصد سوار هواپیما شدیم. ساعت یک نیمه شب و وضعیت قرمز بود. درگیری شدید بود. برای همین هواپیما نشست و از ما خواستند پیاده شویم. بعد از تحویل گرفتن مهمات و تجهیزات متوجه شدیم در دزفول هستیم.

بلافاصله به سمت منازل پایگاه هوایی دزفول رفتیم. من فرمانده دسته بودم و بعد از نماز صبح با فرمانده گروهان‌مان علی صالحی و فرمانده دسته دیگر به باشگاه افسران پایگاه هوایی دزفول رفتیم تا توجیه شویم. به محض ورود چشم‌مان به آقای زهیرنژاد و بنی‌صدر افتاد. بنی‌صدر نشسته روی مبل خوابیده بود و آقای طهیرنژاد هم در حال قدم زدن بود. مشخص بود که دغدغه داشت و عصبانی بود. بعد از کمی صحبت به ما گفت سریع به شوش بروید. دشمن قصد دارد از کرخه عبور کند، اگر از کرخه و پل نادری عبور کند، فرودگاه اضطرابی دزفول را می‌گیرد و دزفول و شوش

اسلامی برخی به فکر انحلال ارتش افتادند و بر این باور بودند حالا که انقلاب شده، همه سازمان‌های وابسته باید از بین بروند! اما با کمی جریان‌شناسی به خوبی متوجه می‌شدیم، چه کسانی شعار انحلال ارتش را سر می‌دادند و چه هدفی را دنبال می‌کردند؟ آنها کسانی بودند که می‌خواستند در آینده نزدیک مسیر انقلاب را به نفع خودشان تغییر بدهند. یعنی مسیری نباشد که مدنظر امام (ره) بود. به عبارت دیگر نیتشان این بود که انقلاب سپر دفاعی از خودش نداشته باشد؛ چرا که وقتی انقلاب سپر دفاعی از خود نداشته باشد، در مقابل همه ناملازمات می‌ایستد. همه حواشی را کنار زده و در مسیر اصلی خود گام برمی‌دارد. برای همین اولین اقدام یکسری از جریان‌ها این بود که سپر دفاعی این انقلاب، یعنی ارتش را منحل کنند.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، ارتش در هر جایی که لازم شد، حضور داشت. به‌عنوان مثال در ۲۷ مرداد ۵۸ حضرت امام (ره) با صدور فرمانی باعث عقب‌نشینی ضدانقلاب و شکست حصر پاهو شد. امام فرمود: «من به عنوان ریاست کل قوا به رئیس ستاد ارتش دستور می‌دهم که فوراً با تجهیز کامل عازم منطقه شوند و به تمام پادگان‌های ارتش و زاندار مری دستور می‌دهم که بی‌انتظار دستور دیگر و بدون فوت وقت، با تمام تجهیزات به سوی پاهو حرکت کنند.» و ارتش در آن مقطع هم خوش درخشید. با وجود همه اتفاقات و شعارهایی که در جهت انحلال ارتش داده شد، امام خمینی (ره) ۲۹ فروردین ماه ۵۸ را به‌عنوان روز ارتش نامگذاری کردند؛ یعنی پاسخ دندان‌شکنی به همه اهداف و جریاناتی دادند که انحلال ارتش را در سر می‌پروراندند. ۲۹ فروردین روز تولد ارتش شد. امام فرمودند: «ارتش متعلق به مردم است. ارتش متعلق به اسلام است... مردم از ارتش حمایت کنند. ارتش متعلق به مردم است.» ارتش به‌عنوان سپر دفاعی انقلاب ماند تا بسیج، سپاه و نیروهای مسلح به وجود آمد. در ادامه در کنار هم هشت سال دفاع مقدس را با سرافرازی پشت‌سر گذاشته و امروز نظام اسلامی بالنده در جهان می‌درخشد.

آغاز جنگ شما کجا بودید و چه زمانی وارد میدان نبرد شدید؟

من پیش از ۲۲ بهمن ۵۷ تا امروز در ارتش در خدمت



عبداللہ بنی‌سعود
فرمانده ارتش
عمان

شهید ابومهدی المهندس



متولد ۱۳۳۳ در بصره، مهندس عمران، عضو حزب الدعوة اسلامی، شرکت در قیام انتفاضه رجب ۱۹۷۹ (خرداد ۱۳۵۸)، ورود به ایران در سال ۱۳۶۰، شرکت داوطلبانه در دفاع مقدس از سال ۶۲، از اعضای اولیه تیپ بدر، از اعضای کادر فرماندهی لشکر بدر، فرمانده نیروهای بدر، جانشین فرمانده حشدالشعبی. شهادت: ۱۳ دی ماه ۱۳۹۸، فرودگاه بغداد

سخن شهید: خوش به حال ایرانی‌ها که کسی مثل امام و مقام معظم رهبری را دارند.

به شخصه با کدام یک از شهدای دفاع مقدس انس و الفت بیشتری داشتید، اگر می‌شود از شهدایی که مدنظر تان است، یادی کنید؟

همه شهدا عزیز هستند و قطعاً برای آنانی که در روزهای دفاع مقدس در میدان نبرد حق علیه باطل حضور داشتند، همواره یاد و نام چند شهید در اذهانشان باقی مانده است. بنده نه فقط در ایام دفاع مقدس که هر از گاهی یاد شهیداسماعیل شعبانی، شهیدی که به تیربار خودش می‌گفت، «ناموس من» در ذهنم تداعی می‌شود. در میدان رزم سلاح برای یک سرباز حکم ناموسش را دارد و ارزشمند است. باید تمام جانت را بگذاری تا سلاح را حفظ کنی. شهید شعبانی به تیر بار ز. ۳۳ می‌گفت بلبل. ۲۴ مهر که خرمشهر خونین شهر شد، ما در خیابان ۲۴ متری موضع گرفته بودیم. ایشان فرمانده گروه من بود و نزدیک هم بودیم. رو به من کرد و گفت: «تا بلبل من چه می‌زند، خیالت راحت باشد. من تا صبح هم فشنگ دارم. اگر بلبل چه چه نزد، من شهید شدم.»

نزدیکی‌های صبح متوجه شدم که دیگر صدای تیربار شعبانی نمی‌آید. انگار خاموش شده بود. خودم را کشان کشان به او رساندم و دیدم شهید شده است. به طوری که ترکش‌های گلوله، تیربارش را تکه‌تکه کرده و این ترکش‌ها و قطعاتی از تیربار در بدن مطهر او جای گرفته بود. هرگز از ذهن من نمی‌رود که شعبانی چطور با آن تیربارش که حکم ناموسش را داشت، با آن روحیه به شهادت رسید. با بیان این خاطرات هرگز نمی‌خواهم بین شهدا فرق قائل شوم. هر کسی رفته و جانش را از دست داده، باید قدرانش باشیم و با همه سرشلوغی‌های کاری نباید از یاد آنها غافل شویم.

یک روز یک بنده خدایی به دفتر من آمد و گفت من براتی هستم. گفتم کدام براتی. گفت فرزند شهید براتی از همرزمان شما. شما در تلویزیون خاطره‌ای از شهادت پدرم تعریف کردید که می‌خواهم بار دیگر آن خاطره را اینجا از زبان شما بشنوم. من هم که شوق و شور او را دیدم خاطره شهادت پدرش شهید براتی را برایش مجدداً روایت کردم. او بعد از شهادت پدرش به دنیا آمده بود و تشنه شنیدن روایات و خاطرات از پدر و شخصیت ایشان بود. ماهمراه شهید براتی در تیم اسکورت کشتی‌ها بودیم. او پشت تیربار می‌نشست. در یکی از مأموریت‌ها کشتی براتی آسیب دیده و او بالای کشتی مانده بود. وضعیت قرمز و زرد بود. هر بار که وضعیت کمی آرام می‌شد ما با هلیکوپتر بالای سرش می‌رفتیم و طناب را می‌انداختیم که او خودش را بالا بکشد و از نقطه خطر ناک رها شود. دو، سه مرتبه رفتیم، اما ایشان همراه ما برنگشت. آخرش کار به بحث کشید. رفتیم بالای سرش گفتیم بیا. گفت نمی‌آیم. بعد که عصبانی شدیم گفت پس اول تیربار من را با خودتان ببرید، بعد من را بالا بکشید. اول تیربارش را بالا کشیدیم و بعد خودش را نجات دادیم. وقتی آمد بالا گفت اگر بدون اسلحه می‌آمدم، شما به من می‌خندیدید. در عملیات بعدی شهید براتی روی یک شناور یدک‌کش بود که ناگهان در همان نقطه موشک به یدک‌کش خورد و همه همرزمان ما در آن یدک‌کش به شهادت رسیدند و اثری از آنها باقی نماند. در زمان جنگ همه آنهايي که آمده بودند به اسلام، مملکت و کشورشان خدمت کنند، افرادی عاشق بودند. اینطور نبود که کسی برای مال دنیا آمده باشد. امام فرموده بود کشور، ناموست، وطن و انقلاب در خطر است. همه آمدند هر کسی با هر چه در توان داشت آمد. شهدا از تعلقات دنیایی‌شان گذشتند. همین روحیه امروز هم عامل برتری ما در مقابل دشمنان مان است. ■

رهبری را ابلاغ فرمودند: «سلام مرا به کارکنان هوشیار پدافند هوایی کشور برسانید، امنیت کشور مرهون آمادگی و بیداری پدافند هوایی است. مردم متدین ما قدردان تلاش‌های بی‌وقفه شما هستند، این را پاس بدارید.» سردار شیرازی در این ارتباط تلفنی خواستار ابلاغ سلام محبت‌آمیز و قدردانی رهبر معظم انقلاب اسلامی به آحاد کارکنان، فرماندهان و خانواده پدافند هوایی شدند. توجه مقام معظم رهبری به پدافند هوایی بسیار حائز اهمیت است. دشمنان ما باید بدانند هر جا که لازم باشد پدافند هوایی با تاکتیک عاشورایی وارد میدان شده و می‌جنگد، همانطور که در دوران دفاع مقدس ثابت کردیم هر جا که لازم بوده تاکتیک‌های ما عاشورایی است. در حال حاضر هم ما در مقابل هر تهدیدی می‌ایستیم. نیروی پدافند هوایی قبل از انقلاب و بعد از آن جزو نیروی هوایی بود، اما پدافند هوایی طی چند سال اخیر از نیروی هوایی جدا شده و به عنوان یک نیروی مقتدر فعالیت می‌کند. دو نکته در این مبحث قابل توجه است. ابتدا بحث آموزش نیروها، پیشتر متخصصان ما در پدافند هوایی ارتش دانش آموخته غربی‌ها بودند، اما امروز ما برای پرورش افراد نیاز به خارج از کشور نداریم. این بدان معنا نیست که دلمان نخواهد تبادیل علم و فناوری کنیم، نه! ما از علم و دانش هر جا که باشد استفاده می‌کنیم. ما امروز به جایی رسیدیم که می‌توانیم نیروی خودمان را خودمان آموزش بدهیم. مبحث دوم تجهیزات



اعطای نشان درجه یک فتح به امیر سیاری

است. شما بررسی کنید که پدافند هوایی مادر دوران دفاع مقدس چه داشت؟ چند یگان توپخانه و چند موشک زمین به هوا، آن هم در برد متوسط نه برد بالا، اما در حال حاضر چه توانمندی در اختیار دارد. این را با پدافند هوایی امروز مقایسه کنید تا اقتدار پدافند دست‌تان بیاید. ما آن زمان چند رادار معمولی داشتیم که نمی‌تواند تمام زوایای کشور را پوشش بدهد. در عملیات طبس امریکایی‌ها از جنوب شرق کشور و با استفاده از نقطه کور راداری و ضعف راداری نفوذ کردند، اما امروزه تمام مرزها و نقاط مختلف مرزی کشور تحت پوشش رادار است. رادارهایی که در داخل کشور تولید شده است؛ در ارتش، در وزارت دفاع و... ما با علم و دانش خودمان تجهیزات قبل را هم مجهزتر ساخته و وارد میدان کرده‌ایم. بسیاری از این تجهیزات با نوع خارجی‌اش در حال رقابت است. خب این توانمندی از کجا به دست آمده؟ اینها به برکت انقلاب به دست آمده که هر روز در حال پیشرفت است.

بوده متفاوت است. این نشان از قدرت نگهداری و تعمیر تجهیزات به همت نیروهای ما دارد. ما از تجهیزات آن نسل به خوبی نگهداری کردیم و با جابه‌جا کردن و تعمیر سامانه‌هایی که روی آنها بود نظیر سامانه اطلاعات سونار و همه سامانه‌های رانش، به سطح بالایی از پیشرفت و توانمندی رسیدیم که دشمن حاضر به ادعای آن نیست. کشوری که ۴۲ سال است انقلاب کرده و همه این ۴۲ سال با تحریم مواجه بوده، اگر با همت، ابتکار، توانمندی و خلاقیت کار نکرده بود، امروز به اینجا نمی‌رسید و نیازمند کمک فلان کشور و بهمان کشور می‌ماند. به جرئت باید بگویم که اگر دشمن از توانمندی دفاعی و تجهیزاتی ما اطلاع نداشت، بدون لحظه‌ای درنگ و واهمه اهداف شوم خود را علیه ما عملی کرده و به ما حمله می‌کرد، اما الان هر چه زمان می‌گذرد، ترسش بیشتر می‌شود. این نشان از توانمندی ما دارد.

اقتدار پدافند هوایی ارتش به عنوان یک نیروی حساس و بازدارنده چقدر اهمیت دارد و الان در چه شرایطی هستیم؟

همانطور که می‌دانید ۱۰ شهریور روز پدافند هوایی ارتش است. اتفاقاً سردار سرتیپ بسیجی محمدشیرازی، رئیس دفتر فرماندهی معظم کل قوا، طی تماس تلفنی با امیر سرتیپ علیرضا صباحی‌فرد، فرمانده نیروی پدافند هوایی ارتش، پیام مقام معظم

آب‌های دنیا حضور داشته باشد و نشان بدهد توانسته به فرامین رهبری جامه عمل بپوشاند. ما برای اولین بار به مدیترانه رفتیم. پیش از این ما با اختیار خودمان در دوره هخامنشیان به مدیترانه رفته بودیم، ولی ما دستور رهبری و رهنمودهای ایشان را در این زمینه گوش کرده و حضور پیدا کردیم و توانمندی این ملت و انقلاب را بر همگان نشان دادیم. ان شاء الله ادامه هم خواهیم داد. البته این بدان معنا نیست که به همین نمره بسنده کنیم، نه! ما نمراتمان خیلی بالاتر از اینکه است باید برود، اما نیروی دریایی تمام تلاش خود را انجام داده و بارها مورد رضایت مقام معظم رهبری قرار گرفته است. این نشانی که من امروز با افتخار در سینه خود دارم، نشان درجه یک فتح است که در پایان فرماندهی نیروی دریایی به من اعطا کردند و فرمودند: «انصافاً حق شما بود.»

مقام معظم رهبری درباره اقتدار نیروی دریایی فرمودند: «امروز بحمدالله نیروی دریایی ارتش، با نیروی دریایی ارتش در سال‌های اول انقلاب از زمین تا آسمان تفاوت و فرق کرده است. بنده، هم آن نیروی دریایی را با جزئیات می‌شناختم، هم این نیروی دریایی را می‌شناسم؛ بچه‌های مؤمن، آماده به کار. همکاری داشته باشید، همدلی داشته باشید، به یکدیگر کمک کنید، از تجربیات یکدیگر استفاده کنید؛ این هم‌افزایی، کمک خواهد کرد، این ثروت ملی را افزایش خواهد داد.»

لازم به ذکر است که پس از صدور فرمان مقام معظم رهبری مبنی بر لزوم توجه ویژه به منطقه راهبردی سواحل مکران، نیروی دریایی ارتش با تأسیس منطقه دوم دریایی ولایت جاسک در سال ۱۳۸۷، اولین گام در راستای تحقق منویات فرمانده کل قوا را برداشت. تأسیس منطقه دوم دریایی نداجا در این منطقه به این دلیل اهمیت دارد که سواحل مکران در هم‌زیستی با دریای عمان، ورودی یا عقبه خلیج فارس محسوب می‌شود و در صورتی که دشمنان فرامی‌نهند قصد تجاوز احتمالی را داشته باشند، می‌توان با استقرار سامانه‌های دفاعی و پدافندی از ورود آنها به خلیج فارس جلوگیری و در برابر آنها ایستادگی کرد. در واقع این هدفی است که نداجا علاوه بر تلاش برای آبادانی این منطقه برعهده دارد.

در تحلیلی کارشناسان غربی، بسیاری از تجهیزات ارتش که روزگاری به دست مستشارهای امریکایی اداره می‌شد، با گذشت بیش از چهار دهه از پیروزی انقلاب دچار فرسودگی شده است، پاسخ معاون هماهنگ‌کننده ارتش به این سخنان چیست؟

شکی در این نیست که تجهیزات ما از قدیم تجهیزات غربی بود، اما این را که سامانه‌های به کار گرفته شده در این تجهیزات ساخت داخل کشور است را دشمنان ما نمی‌دانند. یعنی بعد از گذشت این سال‌ها از توانمندی رزمی این تجهیزات نه تنها کم نشده، بلکه اضافه هم شده است. مثلاً می‌گویند فلان هواپیمای شما غربی است، اما نمی‌دانند که ما روی این کار کردیم و چه تجهیزاتی را با خود دارد. یا می‌دانند یا نمی‌خواهند به زبان بیاورند. ما به نقطه‌ای رسیدیم که می‌توانیم هواپیما تولید کنیم. ما امروز ناوشکن، ناو موشک‌انداز، تانک، زیر دریایی، توپخانه، رادار سولار و سامانه پدافند هوایی می‌سازیم. همه اینها در نمایشگاه‌هایی که وزارت دفاع یا خود نیروها برگزار می‌کنند به نمایش در آمده است. حتی همین ناوشکن‌های قدیمی با آنکه قبل از این



متولد ۱۳۳۱ در مشهد، از نیروهای تیپ ویژه هواپردار تش، طی دوره‌های نظامی در آلمان، ایتالیا، مصر و اردن، زندانی سیاسی در دوران طاغوت، پیوستن به سپاه پس از پیروزی انقلاب، مسئول آموزش نظامی کل استان خوزستان و طراح و فرمانده اولین عملیات موفق علیه بعثی هادر دفاع مقدس. شهادت: ۹ مهرماه ۱۳۵۹.
سخن شهید: فقط با انسان مؤمن و واقعی دوستی کنید و از افرادی اعتقاد دوری نمایید.



مروری بر وقایع دفاع مقدس از شروع جنگ تا پذیرش قطعنامه
در گفت‌وگو با سردار احمد غلامپور

حوادث پایان جنگ را باید از ۲ منظر داخلی و خارجی دید

“

بحث غافلگیر شدن یا نشدن مسئله مهمی است که دیدگاه و نظرات متفاوتی درباره‌اش وجود دارد. در جنگ سطوح متفاوتی داریم که یکی از سطوح سطح راهبردی است که شامل سران و دولتمردان در حوزه سیاسی و دفاعی کل کشور می‌شود

تاریخ هشت ساله دفاع مقدس از نخستین روزهای شروع جنگ تا پذیرش قطعنامه دوره‌های مختلفی را به خود دیده است. عملیات مختلفی انجام شده که گاه با موفقیت روبه‌رو بوده و گاه با عدم‌الفتح. تحلیل وقایع جنگ و نگاه جزئی‌نگر به اتفاقات نکات بسیاری را پیش‌روی علاقه‌مندان به تاریخ دفاع مقدس می‌گشاید و برای تحلیل شرایط آن روزها، فرماندهانی که در صحنه نبرد حضور داشته‌اند، بهترین مفسرانند. به همین منظور با سردار احمد غلامپور، از فرماندهان عالی‌رتبه دفاع مقدس در دانشگاه امام حسین (ع) قراری گذاشتیم و ساعتی درباره مسائل مختلف جنگ گفت‌وگو کردیم. غلامپور که در کارنامه فرماندهی‌اش، فرماندهی قرارگاه کربلا و قدس را دارد، به برخی از ابهامات و سؤالات درباره شروع و پایان جنگ پاسخ می‌دهد که در ادامه می‌خوانید.

احمد محمد تبریزی



خیلی از مواقع برای مقطع شروع جنگ از واژه «غافلگیری» استفاده می‌شود. شما خودتان اهل خوزستان هستید؛ یک پاسدار در استانی مرز نشین. با توجه به مشاهدات شما یا هم‌زمان‌تان از تحرکات مرزی عراق پیش از شروع رسمی جنگ، تعریف شما از «غافلگیری» در اوایل جنگ چیست؟

بحث غافلگیر شدن یا نشدن مسئله مهمی است که دیدگاه و نظرات متفاوتی درباره‌اش وجود دارد. در جنگ سطوح متفاوتی داریم که یکی از سطوح سطح راهبردی است که شامل سران و دولتمردان در حوزه سیاسی و دفاعی کل کشور می‌شود. سطح دیگر عملیاتی است که فرماندهان

جزیره برای اعراب است، چرا اوندروود باید اینگونه باشد و ما قرارداد الجزایر را قبول نداریم. به علاوه اینها بیش از سه‌هزار گزارش و اطلاع از ارتش، سپاه و ژاندارمری و استان‌های مرزی و نیروهای مردمی به مرکزیت نظام ارسال می‌شد که عراق در حال انجام تحرکاتی است. سپاه خوزستان حدوداً سه ماه قبل از شروع جنگ به مرز نیرو اعزام کرد. چون شواهد و قرائن وقوع جنگ خیلی برایمان قطعی و روشن بود. تیر و مرداد از شهرهای مختلف خوزستان به مرز نیرو فرستادیم. مثلاً یک گروه از امیدیه آقاجاری به شلمچه، یک گروه از ماهشهر به چزابه و یک گروه از دزفول به مرز فکه رفت. این اعزام نیروی ما جدی بودن مسئله را نشان می‌دهد. با وجود اینکه ما به عنوان سپاه پاسداران مسئولیتی نداشتیم و در مرز ژاندارمری و ارتش مستقر بودند، اما ما به دلیل احساس خطر شدیدی که می‌کردیم و وقوع جنگ را خیلی نزدیک می‌دیدیم و نیرو اعزام می‌کردیم.

ارشد جنگ را در بر می‌گیرد و سطح تاکتیکی هم داریم که سطح یگان‌های جنگ است. در رابطه با بحث غافلگیری بنا بر ادله‌هایی که وجود دارد، به جرئت می‌توانیم بگوییم در سطح تاکتیک به هیچ عنوان غافلگیر نشدیم. دلیلش هم این است که فعالیت‌های سیاسی و تحرکات مرزی عراق از حداقل شش ماه قبل از جنگ به شدت زیاد شده بود. کودتای بدون خونریزی، به شهادت رساندن مراجعی که ممکن بود در زمان جنگ برایش مشکل ایجاد کنند و فتوا بدهند تا شیعیان عراق به جنگ نروند و برگزاری جلسه با عناصر ضدانقلاب نمونه‌ای از این فعالیت‌ها بودند. عراق در تقسیم‌بندی‌های بین‌المللی یک کشور شرقی تلقی می‌شد و وابسته به شوروی بود. اما آنها در حوزه سیاسی و بین‌الملل تغییر رویکرد دادند و جلساتی با امریکایی‌ها گذاشتند. سران حزب بعث عراق از رئیس‌جمهورش گرفته تا نخست‌وزیرش در سخنرانی‌هایشان ادعاها و پرخاشگری‌هایی را نسبت به ایران اتخاذ کردند که سه

سردار شهید حاج حسین بصیر



متولد ۱۳۲۲ در فریدونکنار، حضور در افغانستان و کمک به مجاهدان این کشور، بازگشت به ایران در اولین روزهای دفاع مقدس و شرکت در جبهه‌های جنگ، از رزمندگان گروه فدائیان اسلام، مؤسس گردان یار رسول الله(ص)، جانشین تیپ یک لشکر ۲۵ کر بلا، جانشین فرمانده لشکر ویژه ۲۵ کر بلا. شهادت: دوم اردیبهشت ۱۳۶۲.

سخن شهید: من خود را قطره‌ای می‌دانم از دریای بیکران رزمندگان و خودم را رزمنده به حساب نمی‌آورم.

یعنی در آن مقطع فقط سپاه پاسداران استان خوزستان این احساس خطر را می‌کرد؟

ایلام هم همین وضع را داشت. در استان‌های مرزی چنین وضعی وجود داشت، ولی چون من در خوزستان حضور داشتم شاهد اعزام نیروها به مرز بودم. چون خطر حمله را جدی می‌دیدیم، به میدادی ورودی مثل شلمچه، چزابه و فکه نیرو فرستادیم. در مرکز هم خیلی‌ها مطلع بودند و گزارش‌ها را می‌خواندند، اما متأسفانه چون در مرکز یک دعوی شدید سیاسی بر مجموعه مسئولان نظام و حکومت غلبه داشت، باعث می‌شد توجه کافی به اتفاقات نداشته باشند. جریان بنی‌صدر و طیف یاران امام در یک تقابل شدید سیاسی قرار داشتند و حواسشان به این گزارش‌ها نبود و شاید این باور را نداشتند که ممکن است حمله‌ای صورت بگیرد. بدتر اینکه سران ارتش هم این باور را نداشتند که عراق جرئت حمله به ما را پیدا کند. نگاه آنها به ایران و عراق، نگاه ایران و عراق قبل از انقلاب بود. چون قبل از انقلاب عراق و ایران از لحاظ تقابل نظامی قابل مقایسه نبودند. حتی بعضی از فرماندهان ارتش می‌گفتند عراق غلط می‌کند بخواهد حمله کند. وقتی می‌گویم در سطح تاکتیک غافلگیر نشدیم چون همه چیز معلوم بود. اما در سطح راهبردی به نظرم غافلگیر شدیم. وقتی سطح راهبردی با وجود این همه شواهد و قرائنی که از سطح تاکتیک می‌رسد، باور به شروع جنگ ندارد، طبیعتاً یک نوع غافلگیری به شمار می‌رود. چون تصمیم‌گیرندگان مسائل کشور در سطوح راهبردی هستند و آنها باید تصمیم بگیرند که یگان‌ها و امکانات بروند یا نه. لذا عملاً دچار یک نوع غافلگیری شدیم و به همین خاطر عراق در کمترین زمان ممکن ۱۷ هزار کیلومتر از خاکمان را اشغال کرد.

خود حضرت امام چطور؟ ایشان چه تحلیل یا نظری در خصوص تحرکات عراق یعنی قبل از شروع رسمی جنگ داشتند؟

امام در صحیفه نور فرمایشی دارد که امریکا به عنوان استکبار غرب به صدام دستور داد و به ایران حمله کرد. این جمله یعنی اینکه صدام بدون چراغ سبز امریکا به هیچ عنوان نمی‌توانست به کشورمان حمله کند. چون عراق الزاماتی را برای حمله به ایران می‌خواست. صدام اگر می‌خواست وارد چنین جنگی شود، پول و امکانات نیاز داشت و امریکا به عنوان محوریت کشورهای حاشیه خلیج فارس را مجاب کرد، پول جنگ را به صدام بدهند. سناریوی اصلی شروع جنگ به نظرم امریکایی‌ها بودند. البته امریکایی‌ها قبل از تحمیل جنگ به ما، یک سناریوی دیگر داشتند که کودتا بود. آنها کودتای نقاب را طراحی کردند و اگر آن کودتا پیروز می‌شد، قطعاً هیچ ضرورتی به تهاجم صدام نبود و امریکایی‌ها اجازه چنین کاری را نمی‌دادند. کودتا که شکست خورد سناریوی دوم پای کار آمد که تحمیل جنگ و حمله عراق است.

اتفاقی قبل از ۳۱ شهریور افتاد که این اتفاق به نظرم بزرگترین هشدار به ما می‌توانست باشد. در تاریخ ۱۶ و ۱۹ شهریور عراق دوبار به مرزهای ماحمله کرد و دو ارتفاع را که قرار بود در قرارداد الجزایر به عراق داده شود، اشغال کرد. وقتی عراق حمله می‌کند و مناطق مرزی ما را اشغال می‌کند آیا این نشانه جنگ نیست. باز هم مسئولان هنوز این را جنگ تلقی نمی‌کنند. بعد هنگامی که عراق در بعدازظهر ۳۱ شهریور بخش قابل توجهی از فرودگاه‌ها و شهرهای ما را بمباران می‌کند همه شگفت‌زده می‌شوند. معلوم هست هیچ کس انتظار چنین اتفاقی را نداشت. شوک‌های ۱۶ و ۱۹ شهریور ما را بیدار نکرد تا در ۳۱ شهریور بیدار شویم.

البته اینجا دو کد مهم داریم که امام می‌دهد. یک کد این

است که امام یکسال قبل از جنگ نسبت به تهاجم عراق هشدار می‌دهد. ایشان در سخنرانی‌شان می‌فرمایند من بعید می‌دانم ارتش عراق حاضر شود به ما حمله کند. کد دوم اینکه شش ماه قبل از شروع جنگ، امام، بنی‌صدر را به عنوان فرمانده کل قوا معرفی می‌کند. باینکه بنی‌صدر در یک جنگ سیاسی با یاران امام هست و خیلی بافضای انقلاب همسو نیست، ولی امام چون نگران این است که مملکت دچار جنگ و تهدیدی شود و دوگانگی در مدیریت کشور به وجود نیاید، بنی‌صدر را به عنوان فرمانده کل قوا معرفی می‌کند. اما بنی‌صدر این مسائل را درک نمی‌کند. حتی یک جلسه شورای عالی دفاع را که امام قبل از جنگ دستور داده بود، تشکیل شود به خاطر همین دعوای سیاسی تشکیل نمی‌شود و ۲۰ روز پس از جنگ تشکیل می‌شود. این نشان می‌دهد امام می‌خواست بهانه را از بنی‌صدر بگیرد. اختیارات لازم را به او می‌دهد که او هم استفاده نمی‌کند.

شما همراه شهید غیور اصلی در ماجرای شهادتش بودید، کسی که اولین عملیات موفق کشورمان را به انجام رساند. عملیات غیور اصلی با توجه به امکانات ناچیز بچه‌های سپاه روز منته‌ها در اوایل جنگ، چطور انجام گرفت؟



سردار غلامپور (نیما) پیستاده در جمع فرماندهان سپاه و جنگ

صحبت‌های کاملاً احساسی‌ای برای بچه‌ها کرد. طبیعتاً رزمندگان در فضای انقلابی بودند و وقتی فهمیدند امام چنین جملاتی را گفته غلیان و جوش احساسات در وجودشان به وجود آمد. همه نیروها بچه‌های عملیاتی نبودند. چون بچه‌های عملیاتی در قالب یک گردان به کردستان رفته بودند و نیروی عملیاتی قابل توجهی در اختیار نداشتیم. هر کسی که آنجا بود از تدارکات و حتی آشپز تصمیم گرفته بودند شب به حمیدیه بروند. همگی تصمیم گرفته بودیم برویم یک شبیخون بزنیم و کاری کنیم.

حدود ۲۵ نفر آمدند ساعت ۲ صبح روز دهم جنگ به آنجا رفتیم و شبیخون زدیم. خدا کمک کرد بچه‌ها تانک عراقی را زدند و ماشین مهمات‌شان منفجر شد و فضایی ایجاد شد که عراقی‌ها خیلی وحشت کردند. چون عراقی‌ها از مرز که راه افتاده بودند تا ۱۵ کیلومتری اهواز رسیده بودند اتفاقی برایشان نیفتاده بود. ناگهان اینجا خیلی وحشت کردند. پیاده تا سوسنگرد رفتیم و خوشبختانه دیدیم عراق بین حمیدیه و سوسنگرد نیرو نیچده است. عراق سرش را پائین انداخته بود و آمده بود و بنا را برای آمدن گذاشته بود. حتی به سوسنگرد هم رسیدیم خبری از

ارتش عراق نبود. یکسری عناصر را دستچین کرده بود تا شهر را اداره کنند. بخشدار و فرماندار را خودش گذاشته بود. آنقدر اطمینان داشت که با سرعت تمام می‌آید و خوزستان را اشغال می‌کند که حتی از نیروهای ارتش در سوسنگرد استفاده نکرده بود. ما به سوسنگرد رسیدیم و به این شهر سر و سامانی دادیم. غروب هوا در حال گرگ و میش شدن بود. من به شهید غیور اصلی گفتم بیا سمت بستان برویم و شناسایی کنیم دشمن تا کجا عقب رفته است. من یک جیب استیشن داشتم که برای شرکت نفت بود و یک جوان به نام ویسی راننده‌اش بود. به همراه شهید غیور و یکی از دوستان به نام حسین که از کادر خودش بود چهار نفری سوار ماشین شدیم. من جلو نشستیم و شهید غیور عقب نشست. حرکت کردیم و کمتر از ۵ کیلوتر از حرکت‌مان نگذشته بود که در یکی از پیچ‌های سوسنگرد تصادف کردیم، راننده من و غیور اصلی شهید شدند. من و حسین هم مجروح شدیم. آن عملیات موجب شد که اهواز نجات پیدا کند. آن عملیات یا شبیخون با اینکه ماهیچ توقعی ازش نداشتیم، حرف امام را ثابت کرد. این عملیات باعث شد نه تنها اهواز نجات پیدا کند، بلکه روند جنگ را نیز تغییر دهد. این عملیات تمام نقشه‌های دشمن را به هم ریخت.

در طول دفاع مقدس شاهد بروز و ظهور استعدادهای درخشانی در بین پاسدارهای جوان بودیم. اصلاً نحوه تشکیل سپاه در استان‌ها با امکانات آن زمان حکایت خودش را دارد، چه برسد که همین سپاه در شرایط سخت جنگ و محدودیت‌ها گسترش یافت، چه دیدگاهی در نیروهای جوان سپاه حاکم بود که توانستند از تهدید جنگ یک فرصت برای توسعه و پیشرفت بسازد؟

تشکیل ساختاری سپاه از سپاه شهرستان‌ها به سپاه استان‌ها قبل از جنگ شروع شد. قبل از جنگ سپاه‌های استان‌ها تشکیل شده و تقریباً فعال بودند. شما وقتی به صحنه جنگ و فرماندهانش نگاه می‌کنید می‌بینید همه جوان هستند. فرمانده کل سپاه ۲۸ سالش است. میانگین سنی ما روی ۲۰ تا ۲۲ سال بود و فرماندهان ۱۸ ساله هم داشتیم. متوسط سن مان حداکثر ۲۳ سال بود. فرماندهان صحنه جنگ همه جوان بودند. ما اعتقاد داریم جنگ‌مان جنگ انقلابی بود. در جنگ دونیرو وجود دارد. یک نیروی ارتش که متکی به نبرد کلاسیک است و یکی نیروی انقلابی که متکی بر جهاد عمل می‌کند. هیچ کدام از ما آموزش درستی ندیده بودیم و خیلی از مسائل نظامی سردر نمی‌آوردیم. به نظرم یکی از نکات مهمی که می‌توان تأکید کرد، این بود که ما خودمان را متناسب با شرایط تغییر می‌دادیم و خودمان را به وضع موجود می‌رساندیم. مثلاً من با فرمانده لشکر و فرمانده قرارگاه شدن خیلی فاصله داشتم. یک فرمانده لشکر باید خیلی خدمت کند و آموزش‌های تخصصی ببیند و تجربه کسب کند تا به فرماندهی برسد. در ارتش هم یک فرمانده باید بیش از ۲۰ سال خدمت کند و تجربه کسب کند. این ویژگی انقلاب است. می‌توان گفت تناسب انقلاب با نیروهای خودش است که به صورت جهشی و خلاقانه آنها را جلو می‌برد.

بعد از اخراج دشمن از خرمشهر، ما سیاست تنبیه و تعقیب متجاوزان انتخاب کردیم، در این خصوص یک شائبه مطرح می‌شود که جبهه ایران شعار و هدف مشخصی یا به تعبیر دیگری حد و نهایی برای پیشروی خودش در خاک دشمن تعیین نکرده بود؟

آقای رضایی قبل از عملیات ثامن الائمه(ع) از امام حکم

سردار شهید ناصر کاظمی



متولد ۱۳۳۵ در تهران، دانشجوی رشته تربیت بدنی، معلم مدارس جنوب شهر تهران، زندانی سیاسی رژیم طاغوت، از اعضای اولیه سپاه، شرکت در فرونشاندن غائله‌های سیستان، خوزستان و کردستان، فرماندار و فرمانده سپاه پاوه، فرمانده سپاه کردستان و فرمانده تیپ ویژه شهدا. شهادت: ۶ شهریور ۱۳۶۱.

سخن شهید: شاید بیش از دو سال است که آمادگی شهادت را به نظر خودم دارا هستم ولی نظر خودم اصلاً شرط نیست، نظر خداوند شرط است.

گرفت و مهرماه ۱۳۶۰ هم بعد از عملیات شکست حصر آبادان و شهادت فرماندهان در حادثه هواپیما شهید صیاد فرمانده نیروی زمینی ارتش شد. بعد از شکست حصر آبادان با توجه به تغییر فرماندهی در جنگ، مهمترین اتفاق نوشته شدن راهبردی برای جنگ بود. این راهبرد دو بخشی است. بخش اول آزادسازی مناطق اشغالی و بخش دوم تعقیب و تنبیه متجاوز.

برای انجام عملیات‌ها هم طرح‌ریزی شد. عملیات‌ها پلکانی انجام می‌شد. اول طریق القدس را انجام دادیم که در یک منطقه محدود و کوچک و به اندازه وسع مان بود. فتح المبین چند برابر طریق القدس بود و بعد الی بیت المقدس چند برابر فتح المبین. ما ظرف کمتر از ۹ ماه عملیات الی بیت المقدس را انجام دادیم و خرمشهر آزاد شد. آیا در بیت المقدس هدف ما خرمشهر بود؟ خیر. در طرح بیت المقدس قرار بود برویم کنار شط العرب و شرق بصره دفاع کنیم. چون تنها موضع دفاعی که خیال مان را راحت می‌کرد که عراق دیگر نمی‌تواند به ما حمله کند رفتن به پشت شط العرب بود. با این طرح خرمشهر خودبه‌خود آزاد می‌شد. در بیت المقدس هدف اصلی ما خرمشهر نبود و ما می‌خواستیم به شرق بصره برویم. در جواب برخی که می‌گویند چرا پس از فتح خرمشهر می‌خواستید وارد خاک عراق شوید باید گفت برنامه این عملیات از قبل نوشته شده بود. منتهی وقتی به مرز رسیدیم، دیدیم توان ما با عراق قابل قیاس نیست. ما نزدیک به ۳۰ روز جنگ مستمر داشتیم و تمام توان ما حدود ۱۵ گردان بود. ما با ۱۵ گردان نمی‌توانستیم با پنج لشکر عراق مقابله کنیم و به پشت شط العرب برویم. فرماندهان در عملیات الی بیت المقدس تدبیر خوبی کردند و گفتند اگر بخواهیم نیروی محدودمان را به شرق بصره بفرستیم آنها آسیب می‌بینند و دستان به جایی نمی‌رسد حداقل برویم خرمشهر را آزاد کنیم. ما با ۱۵ گردان که کمتر از ۴ هزار نفر می‌شدند به سمت خرمشهری که ۳۰ هزار نفر نیرو داخلش بود، رفتیم. طرح آنقدر خوب اجرا شد که فقط ۱۹ هزار اسیر از دشمن گرفتیم. این اعداد و ارقام شگفت‌آور است و در محاسبات نظامی قابل هضم نیست. بعد از اینکه ما خرمشهر را آزاد کردیم، عراق عقب‌نشینی تاکتیکی کرد و روی مرز رفت.

بعد از عملیات بیت المقدس عراق عملاً شکست را پذیرفت. چون بنا داشت خوزستان را بگیرد و نظام را ساقط کند. عراق وقتی بعد از فتح خرمشهر روی مرز رفت، گفت باید مراقب باشم ایران وارد خاکم نشود. رویکرد عراق از آفند به پدافند تغییر کرد. ما قبل از آزادی خرمشهر بنایمان ورود به خاک عراق بود.

عملیات رمضان طرح تکمیلی بیت المقدس بود و یک عملیات جدید و مستقل نبود. اینجا یک شبهه و نگرانی در ذهن امام پیش آمد. بر خلاف کسانی که شیطننت می‌کنند و می‌گویند امام گفته جنگ را همین‌جا تمام کنید، ولی امام چنین چیزی را نگفت. اسناد و شواهد و مدار کش هست. بعد معلوم می‌شود دغدغه امام مردم بصره بود. ایشان می‌دانستند، اگر ما به سمت بصره برویم توپ و تانک و آتش است و مردم بصره آسیب شدید می‌بینند. بعداً تاریخ جنگ نشان داد صدام به قدری ناجوانمردانه نسبت به مردم خودش عمل کرد که در والفجر ۱۰ وقتی حلبچه را گرفتیم روی سر مردم خودش بمب شیمیایی ریخت. چه بسا آن زمان هم عراق خودش بصره را بمباران می‌کرد. در جلسه اول شورای عالی دفاع سپاهی‌ها حضور نداشتند و ظهیرنژاد به عنوان رئیس ستاد مشترک و مرحوم هاشمی به امام می‌گویند نمی‌توان روی مرز ایستاد و اینجا جای دفاع ندارد و باید تا پشت شط العرب برویم. یک جلسه دیگر هم می‌گذارند و در آن جلسه آقای رضایی و شهید صیاد شیرازی هم شرکت می‌کنند. آنجا این دو نفر هم می‌گویند، روی مرز امکان دفاع وجود ندارد. اینجا امام می‌پذیرد و می‌گوید پس بروید و اگر رفتید تا آخر بروید. این جمله امام خیلی مهم است. وقتی امام متقاعد می‌شود که باید در پشت شط العرب دفاع کرد، برای عملیات رمضان خطاب به مردم بصره نامه می‌نویسد و از رسانه‌ها پخش می‌شود. امام اگر مخالف بود که نامه نمی‌نوشت. امام در طول جنگ برای هیچ عملیاتی نامه ننوشت. ولی این نامه را نوشت تا در تاریخ بماند آنهایی که می‌خواهند فردا شیطننت کنند بدانند ایشان از انجام عملیات رضایت قلبی داشت. مادر عملیات رمضان شکست خوردیم و نتوانستیم ورود کنیم. امام می‌توانست بگوید حالا که شکست خورد دید سر جایان بایستید و دیگر کاری نخورید، ولی اجازه دادند سراغ عملیات‌های دیگر برویم. حتی پس

از رمضان، در عملیات‌های دیگر مثل والفجر مقدماتی و والفجر یک هم شکست خوردیم، امام اصرار داشت که جنگ را تا ساقط کردن صدام ادامه دهیم.

به دنبال استراتژی تعقیب و تنبیه متجاوز ما به دو عملیات والفجر ۸ و کربلای ۵ رسیدیم که طبق تحلیل برخی از سیاست‌پویان، دستاوردهای شان می‌توانستند جنگ را به اتمام برسانند، علت ادامه جنگ بعد از فتح در فاو و شلمچه چه بود و آیا مادر دشمن شناسی مان در دفاع مقدس خوب عمل نکردیم؟

شرایط جنگ به سمتی می‌رفت که ایجاد فرسودگی می‌کرد. سپاه نقش بسیار مؤثری در اداره و روند جنگ داشت. از دو منظر می‌توان اتفاقات آخر جنگ را نگاه کرد که یکی از منظر دشمن است. به این معنا که بعد از والفجر ۸ که فاو را گرفتیم، امریکا و شوروی به این نتیجه رسیدند که جنگ به جاهای خطرناکی کشیده شده است. سران امریکا و شوروی جلسه‌ای در اسلو پایتخت نروژ گذاشتند. یکی از مصوبات جلسه این



سپاه نقش بسیار مؤثری در اداره و روند جنگ داشت. از دو منظر می‌توان اتفاقات آخر جنگ را نگاه کرد که یکی از منظر دشمن است. به این معنا که بعد از والفجر ۸ که فاو را گرفتیم، امریکا و شوروی به این نتیجه رسیدند که جنگ به جاهای خطرناکی کشیده شده است

بود که جنگ به نحوی تمام شود که هیچ طرفی پیروز نشود. می‌گفتند پیش‌نویس یک قطعنامه‌ای را آماده و تهیه می‌کنیم تا خواسته‌های ایران هم در نظر گرفته شود. به آلمان این مأموریت را دادند که یک پیش‌نویس تحت عنوان قطعنامه ۵۹۸ تهیه کند و این پیش‌نویس بعداً قطعنامه ۵۹۸ شد. در پیش‌نویس آلمانی‌ها هنوز شرایط مادر نظر گرفته نشده بود. تعیین متجاوز، تعیین خسارت و عقب‌نشینی عراق را در نظر نگرفته بودند. عقب‌نشینی به واسطه اراده رزمندگان محقق شده بود، ولی دو مورد دیگر خیر. حامیان صدام در گنجاندن این دو مورد مقاومت می‌کردند و نمی‌خواستند آن را لحاظ کنند. در کربلای ۵ که عملیات انجام شد در آستانه تصرف بصره قرار گرفتیم و آنها آنجا این پیش‌نویس را کامل کردند و دو شرط ایران را در آن گنجانده. بعد از کربلای ۵ قطعنامه کامل شد.

از طرفی به صدام هم اجازه دادند و گفتند: «دست باز است هر کاری می‌خواهی انجام بده و ما هم حمایت می‌کنیم» و تجهیزات قابل توجهی به او دادند. وقتی پایگاه موشکی را که در فاو نفس ما را گرفته بود گرفتیم به او هواپیمای سوپراکوندار با موشک اگزوست دادند تا از این طریق کشتی‌هایمان را بزنند. همه جانبه پشت صدام آمدند تا زمین نخورد. همچنین امریکایی‌ها خودشان مستقیم وارد جنگ شدند. بعد از کربلای ۵ دو بند را اضافه کردند ولی هنوز به قطعنامه تبدیل نشده بود. با وجود اینکه ما در طول جنگ چندین بار سازمان رزم ارتش بحث را نابود کردیم اما باز عراق چهار برابر ارتش تقویت می‌شد. ما از زمانی که به خاک عراق در سال ۱۳۶۲ ورود کردیم و جزایر مجنون را گرفتیم کارمان سخت‌تر شد. ما قبلاً هر جایی می‌رفتیم و منطقه‌ای را آزاد می‌کردیم آنجا را دست ارتش می‌دادیم و خودمان نیروهایمان را آزاد می‌کردیم و می‌رفتیم جای دیگری عمل می‌کردیم. نیروهایمان محدود بود. سال ۱۳۶۲ ما دچار پدیده پدافند شدیم. یعنی هر جایی را که می‌گرفتیم خودمان هم باید نگاهش می‌داشتیم. جزایر، فاو و شلمچه را گرفتیم و خودمان هم باید نگاهش می‌داشتیم. این یعنی همه یگان‌های ما یک پایشان در جزایر، فاو و شلمچه بود و بعد باید به شمال و غرب می‌رفتیم و عملیات هم انجام می‌دادیم. ما وقتی دچار وضعیتی شدیم که هم ناچار بودیم پدافند و آفند کنیم توان مان کم شد. از آن طرف توان ما تضعیف شده و از آن طرف توان چند برابر شده بود. همچنین دشمن اگر با ساز و کار معمول جنگ به فاو حمله می‌کرد ما حتماً جلویش را می‌گرفتیم. دشمن در یک جنگ نامتعارف که در همه جا محکوم است از خط اول ما را شیمیایی زد و ناجوانمردانه جنگید. آن طوری که جنگ برای صدام مسئله اصلی بود و همه چیز را در جنگ خلاصه می‌کرد ما نمی‌کردیم. امام می‌گفت جنگ در رأس امور است ولی برخی از افراد و جریان‌ها گوش نمی‌کردند. ما در زمان جنگ ۳۶ میلیون جمعیت داشتیم و عراق ۱۶ میلیون نفر. با وجود اینکه در دنیا هیاهو می‌کردند که ما با نیروی انسانی می‌جنگیم کل نیروی اعزامی ما به جبهه در حالت خوشبینانه در طول هشت سال یک میلیون نفر بود. در حالی که صدام ۳ میلیون نیرو از ۱۶ میلیون جمعیت اعزام کرده بود. در نهایت همه این مسائل باعث شد تا جنگ پس از فتح فاو و شلمچه ادامه پیدا کند و با تقویت عراق توسط ابرقدرت‌ها، او از ابتدای سال ۶۷ حملات خودش را علیه ما آغاز کرد و سپس ماجرای پذیرش قطعنامه پیش آمد. اما به‌رغم همه کاستی‌هایی که جبهه خودی در اواخر جنگ داشت، رزمندگان توانستند حملات سنگین بعضی‌ها پس از پذیرش قطعنامه را با قدرت دفع کنند و نهایتاً شکست منافقین در مرصاد باعث شد تا جنگ را با پیروزی به اتمام برسانیم. ■



چله پایداری | ویژه چهلمین سالگرد دفاع مقدس
شهریور ۱۳۹۹ | روزنامه جوان |

امیر شهید
حسن
آبشناسان



متولد ۱۳۱۵ در تهران، از اولین نیروهای تکاور ارتش، فرمانده یکی از تیپ‌های لشکر ۲۱ حمزه، فرمانده نیروهای ارتش در قرارگاه حمزه سیدالشهدا (ع)، فرمانده لشکر ۲۳ نوه (نیروهای ویژه هواپرد)، شهادت هشتم مهرماه ۱۳۶۴.
سخن شهید: محل دفن من کربلا باشد، اگر راه کربلا را خود باز کردیم آسان است، ولی اگر زودتر شهید شدم، پیکرم به صورت امانی باقی بماند تا پس از باز کردن راه و انقلاب عراق، این کار انجام شود.

گفت و گو با «امیر در یادار حسین خانزادی» فرمانده نیروی دریایی ارتش در خصوص نقش این نیرو در دفاع مقدس و حضور در آب‌های بین‌المللی

امروز به هر نقطه‌ای از جهان که اراده کنیم می‌رویم

زیر دریایی‌های کلاس «غدير» گرگ دریا هستند و امریکایی‌ها به شدت از آن وحشت دارند

صغری خیل فرهنگ



با آغاز جنگ تحمیلی رژیم بعث عراق علیه ایران، نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی، برای تأمین امنیت جزایر و سواحل و دفاع از منافع کشور در خلیج فارس وارد میدان شد و طی بیانیه‌ای اعلام کرد «کلیه مرزهای آبی نزدیک سواحل ایران منطقه جنگی تلقی شده و دولت ایران به هیچ عنوان اجازه حمل کالاهای بنادر عراق را نخواهد داد». این نیرو نقش بی‌بدیلی در حفظ سسکوهاي نفتی کشور در دوران دفاع مقدس و در عملیاتی نظیر شکست حصر آبادان، آزادسازی خرمشهر و والفجر ۸ داشت. به جرئت می‌توان گفت که اولین پیروزی کشور در جنگ تحمیلی توسط نیروی دریایی و بانام عملیات مروارید رقم خورد که در این عملیات بخش عمده‌ای از نیروی دریایی رژیم بعث از بین رفت و به صادرات نفت عراق لطمه زیادی زد. به طوری که ۷ آذر ماه سال ۱۳۵۹ در پی رشادت نظامیان نیروی دریایی ارتش در برابر تهاجم دریایی و هوایی رژیم بعث عراق، با تأیید امام خمینی، این روز، روز نیروی دریایی نام گرفت. امروز نیز حضور موفقیت آمیز نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی در دریاهای آزاد از جمله خلیج عدن، دریای سرخ، خزر، خلیج فارس و سایر دریاهای نشان از اقتدار این نیرو دارد. گفت و گوی ما با امیر در یادار حسین خانزادی، فرمانده نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران را به مناسبت هفته دفاع مقدس پیش‌رو دارید.

صغری خیل فرهنگ / جوان



امروز نیروی دریایی یک نیروی جوان، پرانگیزه و پرانرژی است. خود شما هم از کادرها و فرماندهان پرورش یافته در دوران پس از انقلاب و دفاع مقدس هستید؛ چه سالی وارد نیروی دریایی شدید؟

همانطور که شما اشاره کردید، نیروی دریایی امروز نیرویی بسیار جوان است. اگر امروز می‌خواهیم از نقش نیروی دریایی در دفاع مقدس صحبت کنیم باید بگوییم عمده کسانی که امروز در نیروی دریایی هستند، در جبهه‌ها نبودند؛ از جمله خود من که استخدام سال ۱۳۶۵ هستم. من وارد دانشگاه حضرت امام شدم و آنچه امروز خدمت مخاطبین شما تقدیم می‌کنم، همه آموخته‌هایی است که در محضر پیشکسوتان تلمذ کردم.

به حتم مطالعه تاریخ و استفاده از تجربیات دفاع مقدس سروسره فرماندهانی است که امروز سکان هدایت نیروهای نظامی ما را در اختیار دارند. یکی از مقاطع حساس دفاع مقدس مقطع شروع آن است. با توجه به تحرکات ارتش بعث عراق ماه‌ها پیش از آغاز رسمی جنگ

تحمیلی، آیان نیروی دریایی خودش را آماده رویارویی احتمالی با بعثی‌ها کرده بود؟

برای پاسخ به این سؤال مهم، باید کمی به عقب یعنی به سال ۱۳۵۹ برگردیم و نگاهی به شرایط مملکت بیندازیم. در انتهای سال ۵۷، انقلاب اسلامی به ثمر می‌نشیند و ساختارهای حکومتی در فرآیند نو شدن و تبدیل شدن به ساختارهای متناسب با نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران حرکت می‌کنند؛ یعنی سیستم‌های اقتصادی و ساختارهای اجتماعی و ساختارهای نظامی به این صورت که امروز هست، هیچ کدام شکل نگرفته بود. در کنار این شرایط، گروه‌های مختلفی هم بودند که تلاش می‌کردند انقلاب را به نوعی مصادره کنند و در راستای آن حرکت‌های شیطانی حزبی و گروهی متعدد و مختلفی را رقم می‌زدند. در این فضا ارتش هم دچار موضوعاتی بود، بسیاری از سربازان ارتش یا فرار کرده یا باز داشت شده بودند یا شرایطی داشتند که ارتش در رأس خودش آن استحکام لازم را نداشت. در بدنه هم تغییراتی اتفاق افتاده بود. دو شاخص مهم در ارتش، یکی سلسله مراتب و دیگری نظم تقریباً کارکرد مناسب خودش را نداشت و ارتش را وارد شرایطی می‌کرد که اگر قرار بود وارد یک صحنه جنگی

شود، قطعاً بسیاری در موردش این قضاوت را می‌کردند که ارتش توان وارد شدن به یک جنگ تمام‌عیار را ندارد، اما در همان شرایط نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران در دریا و در مرزهایی که مسئولیت داشت، خیلی هوشیار عمل کرد. به عنوان نمونه در آن شرایط بخش‌هایی از مملکت مسیر تجزیه را طی می‌کرد؛ نمونه‌هایی را در کردستان و خوزستان مشاهده می‌کردیم.

در اواخر سال ۵۸ در غائله خوزستان، تکاوران نیروی دریایی به کنترل غائله خوزستان کمک می‌کردند و اتفاقاً خیلی خوب هم عمل کردند. اما در کنارش یک عده لباس تکاوران را به تن و شروع به شرارت کردند تا چهره این تکاوران را خراب کنند. اما استاندار وقت خوزستان خیلی خوب و آگاهانه وارد عمل شد، روشنگری و از حضور تکاوران حمایت کرد.

وقتی غائله خوزستان کنترل می‌شود، نیروی دریایی در فروردین ماه ۵۹ نیروهای خودش را از خوزستان خارج می‌کند. ۱۵ فروردین ماه ۵۹ استاندار خوزستان نامه‌ای به ارتش جمهوری اسلامی ایران می‌نویسد و از نیروی دریایی تقاضا می‌کند به واسطه عملکرد خیلی خوب تکاوران این نیروها در آنجا باقی بمانند. در پی این تقاضا نیروی دریایی

چله پایداری ویژه چهلین سالگرد دفاع مقدس
| شهریور ۱۳۹۹ | روزنامه جوان |

امیر شهید حسن اقارب‌پرست



متولد ۱۳۲۵ در اصفهان، دانش آموخته دوره تانک چيغتن در انگلیس و دوره جنگ‌های شیمیایی در امریکا، از اعضای ستاد استقبال از امام، از فرماندهان ستاد مشترک ارتش، معاون عملیات لشکر ۹۲ زرهی اهواز، شهادت ۲۵ مهر ۱۳۶۳ جزیره مجنون.
سخن شهید: دعا برای فرج امام مهدی عزیز (عج) از اهم مسائل است. خدا را در هر مسئله و هر لحظه لحاظ کنید و از یاد او غافل نباشید.

با استقرار تکاوران در خوزستان موافقت می‌کند و در این فضا نیروی دریایی خیلی خوب کار کرده و گزارشات متعددی برای سیستم‌های حکومتی، نیروهای مسلح و ارتش ارسال و اعلام می‌شود که تحرکاتی در حوزه مرزی در بخش عراق در حال شکل‌گیری است و این پیش‌آگهی از تعرضی داده می‌شود.

با شروع جنگ تحمیلی، وظیفه نیروی دریایی در میدان عمل و در آب‌های گرم خلیج فارس و دریای عمان چه بود؟

در آن شرایط نیروی دریایی خیلی سریع طرح «ذوالفقار» را که یک طرح جنگی است، برنامه‌ریزی و اجرا می‌کند.

در این طرح همه ابعاد بررسی می‌شود اینکه نقش نیروی دریایی چیست؟ چه اقداماتی باید انجام بدهد؟! برای چه باید خودش را آماده کند؟ ساختار و سازوکار چیست و چه نقطه‌ای را به عنوان منطقه جنگی اعلام کند را مورد بررسی قرار داده و در طرح مد نظر قرار می‌گیرد. سپس طرح برای ستاد مشترک ارسال و به تصویب می‌رسد و برای اجرا و آمادگی به نیروی دریایی ابلاغ می‌شود. نیروی دریایی در شهریور ماه ۵۹ در پوشهر «گروه رزمی ۴۲۱» راتشکیل می‌دهد. این در شرایطی است که هنوز جنگی اتفاق نیفتاده است. این گروه رزمی یگان‌های شناور در دریا را متناسب با آن شرایط ساماندهی می‌کند.

کردم. در این طرح بخشی از دریا، نیمی از خلیج فارس که تحت حاکمیت جمهوری اسلامی بود، به عنوان منطقه جنگی اعلام و روی نقشه قرمز می‌شود و هر گونه تردد و تحرکی از این منطقه تحت کنترل نیروی دریایی ارتش صورت می‌پذیرد. با آغاز حمله سراسری در ۳۱ شهریورماه بپایه مذکور صادر و در آن اعلام می‌شود که هر گونه جابه‌جایی کالا به مقصد بنادر عراق و از مقصد بنادر عراق به نقاط دیگر ممنوع است و دریا تحت کنترل نیروی دریایی ارتش قرار می‌گیرد.

در همان اولین ماه‌های شروع جنگ ما شاهد عملیات موفق «اشکان» و «شهید

پشت دروازه‌ها متوقف می‌کنند. ۳۴ روز مقاومت یعنی فرصت خیلی خوب برای مهیا شدن سایر رزمندگان اسلام در جبهه‌های دفاع از کشور. (در این میان شهدایی چون شهیدان صفری و مختاری تقدیم انقلاب شدند که بعدها نام عملیات‌های نیروی دریایی با نام این عزیزان مزین شد.) دفاع ۳۴ روزه در مرزهای خرمشهر همان دفاع استراتژیک است. جنبه دیگر و قابل اهمیت کنترل ظرفیت اقتصادی بود. به همین خاطر سکوها البکر و الامیه به عنوان یکی از اهداف نظامی در دریا تعیین شدند. بعضی‌ها رادارها و ایستگاه‌های کنترلی و شنودی و مراقبتی را روی همین سکوها مستقر کرده بودند. اهمیت سکوها البکر و الامیه در تأمین اقتصاد رژیم بعثی باعث شد که این سکوها نفتی از همان ابتدا مورد حمله نیروهای دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران قرار بگیرد. در آبان ماه سال ۵۹ نیروی دریایی با اجرای دو عملیات «اشکان» و «شهید صفری» علیه سکوها البکر و الامیه که ترمینال‌های بزرگ نفتی دشمن برای صدور نفت آن کشور بود توانست این سکوها را منهدم کند و به این ترتیب دشمن از امکان صدور نفت از طریق این سکوها محروم و از نظر اقتصادی در تنگنا قرار گرفت.

اولین عملیات «اشکان» بود که سکوها از طریق دریا بمباران شده و بلافاصله بعد از بمباران، نیروها پیاده شدند و مواضعی که دشمن روی آن ایجاد کرده بود، تخریب شد. عملیات «صفری» در واقع تکمیل مرحله اول یا همان عملیات «اشکان» بود که چند روز بعد از آن اجرایی شد. در این عملیات هم بمباران سکوها مجدداً انجام شد، اما از آنجایی که سکوها بسیار بزرگ بودند، به خنثی‌سازی کامل نرسیدند. پس از عملیات موفقیت‌آمیز شهید صفری، به منظور تخریب سکوها نفتی دشمن در هفتم آذر سال ۱۳۵۹ توسط نیروی دریایی در شمال خلیج فارس عملیات مروارید اجرا شد.

«عملیات مروارید» به عنوان تکمیل این زنجیره طراحی شد. به طوری که نیروها به وسیله بالگردهای عرشه پیاده شدند و بعد از پیاده شدن نیروها توانستیم اسرای زیادی بگیریم و شاهد یک جنگ تمام‌عیار دریایی در منطقه شمال اقیانوس هند بین نیروی دریایی ارتش و نیروهای دریایی رژیم بعث عراق بودیم. بسیاری از شناورهای بعثی در این رویارویی از بین رفتند و البته نباید نقش بسیار مؤثر نیروی هوایی ارتش را که پشتیبانی هوایی بسیار خوبی در این عملیات داشتند، نادیده بگیریم.

قهرمان عملیات مروارید بود، چطور این ناوچه در تداوم عملیات غرق شد؟

در ادامه «عملیات مروارید» یکی از ناوهای موشک‌انداز عراق که ارتفاع کمی هم داشت، زیر سکوها پنهان و متأسفانه از دید خارج می‌شود. ناوچه پیکان برای اینکه اسکله را ترک و اسرا را منتقل کند، از پست فرماندهی استعلام می‌کند که صحنه دریا را برای من تشریح کنید. آیامن تهدیدی دارم یا نه؟ پست فرماندهی هم با کمکی که از پوشش‌های هوایی می‌گیرد، اعلام وضعیت عادی کرده و به ناوچه پیکان می‌گوید که شما می‌توانید اسکله را ترک کنید. ناوچه پیکان در حالی که بیشتر مهمات خودش را خرج کرده اسکله را ترک می‌کند. اما در یک غافلگیری ناو همیشه قهرمان پیکان، مورد اصابت قرار می‌گیرد. در این واقعه تعدادی از هم‌زمان‌ها در ناوچه پیکان به شهادت رسیدند.

اما نتیجه عملیات مروارید بسیار درخشان بود؛ ۵۷ روز از حمله سراسری رژیم بعث گذشته اولین پیروزی بسیار مستحکم جمهوری اسلامی ایران در دریا شکل گرفت. به جرئت می‌توان گفت که عملیات مروارید اولین پیروزی قاطع در رویارویی نظامی جمهوری اسلامی ایران در دریا مقابل رژیم بعث بود. در این عملیات نیروی دریایی



صفری» علیه سکوها البکر و الامیه و همین‌طور عملیات مروارید بودیم که گویی بخش اعظم نیروی دریایی دشمن را از بین برد، این عملیات‌ها می‌فوق چه تأثیری بر روند جنگ در آن مقطع داشتند؟

دو جنبه مهم در این مجال قابل بررسی است یکی بعد نظامی و دیگری اقتصادی. به عبارت دیگر چند روزی قبل از اجرای عملیات‌های «اشکان و صفری» درگیری اصلی مان در خرمشهر و در مناطق مرزی به واسطه حضور تکاوران شکل می‌گیرد. صدام در مقابل دوربین قرارداد الجزایر را پاره و مصاحبه تلویزیونی را قطع و اعلام می‌کند که ادامه مصاحبه در تهران انجام خواهد شد. او اینگونه تصور می‌کرد که طرف دو، سه روز خرمشهر تصرف و وارد جاده اهواز می‌شود و با عبور از خوزستان ظرف یک هفته جشن پیروزی‌اش را در تهران می‌گیرد. در واقع استراتژی اصلی صدام این بود.

به همین خاطر آنچه در خرمشهر اتفاق می‌افتد، دفاع جانانه ۳۴ روزه مردم و نیروهای مردمی ژاندارمری، بسیج به همراه تکاوران نیروی دریایی است که ۳۴ روز دشمن را

در ۳۰ شهریورماه ۵۹ «گروه رزمی ۴۲۱» اعلام می‌کند که اتفاق جنگ تشکیل داده و از نیروی هوایی می‌خواهد که گزارشات خودش را برای اتاق جنگ ارسال نماید و موضوع پشتیبانی هوایی را از این طریق دنبال و یگان‌های خودش را در دریا آرایش می‌دهد.

در ۳۱ شهریورماه ۵۹ که حمله سراسری دشمن آغاز می‌شود، نیروی دریایی آماده‌ترین نیرویی است که در دریا و سواحل حضور دارد و در خرمشهر هم تکاوران نیروی دریایی زنده‌ترین و آموزش دیده‌ترین نفراتی هستند که در صحنه حاضر هستند. نیروی دریایی با آمادگی کامل بدون هیچ غافلگیری به نمایندگی از ارتش در صحنه حضور دارد.

نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران در اولین روز از شروع دفاع مقدس، اولین بیانیه قاطعانه خود مبنی بر اینکه ایران اجازه حمل کالاه به عراق را نخواهد داد صادر کرد. آثار و پیامدهای این بیانیه چه بود؟

صدور آن بیانیه بخشی از طرح «ذوالفقار» بود که عرض

د

نتیجه عملیات مروارید بسیار درخشان بود؛ ۵۷ روز از حمله سراسری رژیم بعث گذشته اولین پیروزی بسیار مستحکم جمهوری اسلامی ایران در دریا شکل گرفت. به جرئت می‌توان گفت که عملیات مروارید اولین پیروزی قاطع در رویارویی نظامی جمهوری اسلامی ایران در دریا مقابل رژیم بعث بود

خلبان شهید جواد فکوری



متولد ۱۳۱۷ در تبریز، دانشجوی رشته پزشکی، خلبان جنگنده اف-۴ نیروی هوایی ارتش، فرمانده گردان هوایی، وزیر دفاع دولت شهید رجایی، طراح عملیات هوایی کمان ۹۹ و حمله به اچ-۳، از فرماندهان ستاد مشترک ارتش، شهادت هفتم مهرماه ۱۳۶۰.

سخن شهید: این جنگ پایش زمانی است که ما به دنیا اثبات کنیم ملتی هستیم که به زانو در نخواهیم آمد و حاضر هستیم بهای این تسلیم نشدن را بپردازیم.

کشورمان با انهدام هسته اصلی نیروی دریایی دشمن توانست ضربه قابل توجهی به آنها وارد کند. به طوری که تا پایان جنگ هیچ وقت نیروی دریایی عراق نتوانست در دریا حضور پیدا کند و سکوهاى نفتی البکر و الامیه به طور کامل از کار افتادند. این سکوها دیگر نه توان بهره برداری نظامی داشتند و نه اقتصادی. هیچ کالایی اجازه ورود به سمت بندر عراق را نداشت و از بندر هم هیچ کالایی بیرون نمی رفت. عراق اقتصادی تک محصولی بر مبنای فروش نفت داشت و اگر توانست ادامه بدهد از طریق کشور های منطقه و فرمانطقه ای دریافت می کرد. دریا نبود، بلکه از طریق پشتیبانی هایی بود که از طریق کشور های منطقه ای و فرمانطقه ای دریافت می کرد.

شاید خیلی از مردم ندانند که نیروی دریایی در شکست حصر آبادان و همین طور آزادسازی خرمشهر هم نقش ایفا کرد، چن دو چون حضور این نیرو در عملیات ثامن الائمه (ع) و الی بیت المقدس چطور بود؟

بعد از اینکه عراقی ها بخش های زیادی از خرمشهر را تصرف کردند، برای اینکه تهدیدی از پشت سر برای شان وجود نداشته باشد، اقدام به محاصره شبه جزیره آبادان کردند. مقاومت جانانه ای در آبادان شکل گرفت که اگر حمایت های لازم از طریق دریا صورت نمی گرفت، قطعاً این مقاومت قوام زیادی نداشت. اینجا بود که نیروی دریایی کارش را از دریا آغاز کرد. برای اینکه حصر آبادان شکسته شود، لازم بود که نیرو، ادوات، تجهیزات و پشتیبانی ها و هر آنچه برای شکستن حصر لازم بود از طریق دریا جابه جا شود، اما چند نکته در این مسیر دارای اهمیت است. ابتدا اینکه اجازه ندادیم محاصره دریایی شکل بگیرد، دریا تحت کنترل ما بود و ناوگان نیروی دریایی به دریا مسلط بود. نکته دوم اینکه چون شبه جزیره آبادان به لحاظ جغرافیایی نزدیک به مرزهای دریایی عراق بود، این امکان وجود داشت که از طریق ساحل مورد اصابت موشک قرار بگیریم. در ادامه هوا دریای نیروی دریای ارتش، پشتیبانی خودش را شروع کرد و هو ناوها یا همان هاور کرافت هایی که در اختیار نیروی دریایی بودند، به همراه بالگردهای نیروی دریایی عملیات را آغاز کردند. ظرفیت بزرگ حمل و جابه جایی توسط هو ناوها انجام می گرفت، آنها می توانستند هفت تا ۱۰ تن بار به شکل استاندارد جابه جا کنند. وقتی هاور کرافت ها وارد صحنه شدند، انگلستان که سازنده این وسایل بود در پاسخ به تیر یک روز نامه کیهان که نوشته بود: «هاور کرافت های نیروی دریایی وارد صحنه جنگ شدند» اعلام کرد، ما سازنده این هاور کرافت ها هستیم که بیشتر از ۴۸ ساعت دوام نخواهند آورد. همین هاور کرافت هایی که انگلیس این ادعا را در موردشان بیان کرده بود تا پایان جنگ یک روز هم متوقف نشدند. هر جا و در هر عملیاتی که لازم بود وارد صحنه شوند، حضور داشتند.

در عملیات شکست حصر آبادان بیشتر تلاش نیروی دریایی متوجه ارسال آمادها توسط بالگردها بود (ادوات، تجهیزات، مهمات و حتی بخشی از نیروهای نظامی) مجموع این حضور و تلاش صف مستحکمی در مقابل دشمن ایجاد کرد که نه تنها نتوانستند شبه جزیره آبادان را تصرف کنند، بلکه شکست حصر آبادان کلیدی شد برای باز پس گیری خرمشهر.

به صورت کلی نیروی دریایی چه وظایفی را در حراست از آب های سرزمین مان در دفاع مقدس انجام داد؟

در این سال ها اتفاقات زیادی افتاد. به طور مثال بخشی از کارکنان نیروی دریایی مثل همه رزمنده های دیگر داوطلبانه وارد این صحنه شدند و درخواست کردند که



منتهی به سواحل هند می شود، تنگه پالت و همینطور تا تنگه مالاکا حضور دارد.

افتخار اولین رویارویی جدی و عملی با شیطان بزرگ امریکا مدالی است که بر گردن نیروی دریایی ارتش خوش می درخشد. ماجرای رؤیایی ما با امریکا به خلیج فارس به چه زمانی برمی گردد و عملکرد نیروی دریایی کشورمان در برابر یک ابر قدرت دریایی چون امریکا را چطور ارزیابی می کنید؟

در دوران دفاع مقدس حمایت های زیادی از رژیم بعث صورت می گرفت که خیلی آشکار و اعلامی نبود. این حمایت ها بیشتر به صورت پنهانی صورت می گرفت. از این رو ما در صحنه جنگ دریایی، هیچ وقت امریکا را به عنوان دشمنی که باید رودر روی ما قرار بگیرد، تلقی نمی کردیم.

ما امریکا و همه همپیمانانش (فرانسوی ها، آلمانی ها و کشورهای حاشیه خلیج فارس) را که تسلیحات دادند، به عنوان حامیان رژیم بعث می شناختیم. بسیاری از کشورهای دنیا در این صف حمایتی ایستادند. این بدان معنا نبود که ما با آنها در جنگ بودیم نه اجنگ اصلی ما در

زمین، دریا و هوا با رژیم بعث بود. با توجه به این شرایط انتظار درگیری و رویارویی مستقیم نه وجود داشت و نه متصور می شد، اما نکته مهم اینجا بود که نیروی دریایی، صحنه دریا را خیلی مستحکم تحت کنترل گرفت و تلاش بعضی ها برای بردن کالا و مهمات و تسلیحات به بندر عراق از سوی بعضی ها به ثمر ننشست. هر شناوری که می خواست تحت حمایت و اسکورت کشتی های کشور های بیگانه و استکبار جهانی تردد کند، توقیف و بازرسی و تفتیش می شد. حتی اگر در جایی لازم بود که به حملات موشکی آنها پاسخ داده بشود، این کار می شد.

امریکایی ها از این نوع حمایت ها نسبت به بعضی ها انجام می دادند و دنبال بهانه هم می گشتند. برخی از این بهانه ها تدریجاً در دریا شکل گرفت. ممکن بود این بهانه ها بعضاً شیطنتهایی باشد که انتساب داده می شد و به نقطه ای می رسید که با نیروی دریایی ایران درگیر شوند. در حالی که هیچ اعلام و نشانه ای از این موضوع وجود نداشت.

مملکت می کردند باید بعد از ورود به تنگه هرمز اسکورت و در این مسیر وارد بندر امام می شدند. اوایل بعضی ها خیلی تلاش کردند که کشتی های ما را در دریا بموشک بزنند، همانطور که در نقشه مشخص است بندر امام فاصله زیادی با عراق ندارد. بعضی ها همه تلاش خودشان را صرف کردند تا از زمین و هوا کشتی ها را بزنند. برای همین عملیات اسکورت کشتی ها آغاز شد. در ادامه حملات بعضی ها به سمت کشتی های ما موقوف یابی اثر شد. نیروی دریایی در دوران دفاع مقدس ۱۰ هزار فروند کشتی تجاری و نفتکش را اسکورت کرد تا اینها به سلامت به بندر برسند. البته وقتی با چنین آماری مواجه هستیم، قطعاً آسیب هایی به برای کشتی های ما وجود دارد. فکر می کنم حدود ۲۰ فروند یگان شناور تجاری مورد اصابت قرار گرفت که همه اینها عملیات کنترل صدمات رویشان انجام شد. همه تلاش ما این بود که اینها غرق نشوند یا اگر غرق می شوند، مسیر آب راه مسدود نشود. در کل، این آمار بسیار موفق است. از سال ۸۸ اسکورت کشتی ها شروع شده است و حدود ۱۱ سال است این کار انجام می شود. در این مدت ۶ هزار فروند کشتی مستقیم یا غیر مستقیم نیاز به اسکورت پیدا کردند.

اما در زمان جنگ ۱۰ هزار فروند کشتی نفتکش اسکورت شد، آن هم در شرایطی که مستشارهای نظامی کشور را ترک کرده، انقلاب اتفاق افتاده، پشتیبانی ها قطع شده و قطعه ای وارد کشور نشد. در این شرایط نیروی دریایی شبانه روز عملیات اسکورت را انجام می داد. بعد از پایان جنگ مقام معظم رهبری فرمودند: «امروز ماجرای عملیات ۳۴ روزه دفاع از خرمشهر و تکلوران را همه می دانند، اما کمتر کسی از ماجرای اسکورت کشتی های نفتکش خبر دارد. همه کشور به نفت بند بود. می خواستند آن را قطع کنند، اما اینجا بود که نیروی دریایی جوهر خود و توانایی خود را نشان داد و از اینکه بخواهد به اقتصاد کشور آسیب وارد شود، جلوگیری کرد.» در تمام این شرایط زندگی سخت تر شد، اما هیچ گاه شاهد قطعی در کشور نبودیم. امروز نیروی دریایی در عرصه جغرافیایی در منطقه شمال اقیانوس هند، خلیج عدن، تنگه باب المندب دریای سرخ تا کانال سوئز به سمت غرب و همینطور به سمت شرق از محدوده سواحل شمال اقیانوس هند که

به جبهه منتقل شوند و جهادشان را در آن سنگر ادامه دهند. بخش دیگر این حضور، حضور و مشارکت نیروی دریایی در عملیات هایی نظیر خیبر و بدر و هر جا که لازم بود، نیروی دریایی ورود کند، ورود می کرد و از طریق دریا حضور خود را نشان می داد، اما بخش دیگر عملیاتی بود که نیروی دریایی خودش مستقل عمل می کرد. از جمله عملیات مروراید، پدافند جزایر و سکوهاى نفتی. پدافند جزایر که به طور مستقیم توسط نیروی دریایی انجام می شد. جزیره خارک در دوران دفاع مقدس همواره وضعیت قرمز داشت. یعنی هر روز مورد حملات و بمباران هوایی قرار می گرفت. استقرار ناوگان نیروی دریایی و البته پدافند هوایی در پیرامون جزیره خارک کمک کرد تا مهم ترین پایانه صادرات نفت ما بتواند تا پایان جنگ کارش را انجام بدهد.

بعد از اینکه دشمن را در دریا متوقف کردیم، تلاش کردیم او نتواند خطوط مواصلاتی ما را در دریا قطع کند. البته از دریانی توانست چون ما پیش از انقلاب تنها دوسه تاندر فعال در دریایی داشتیم که ظرفیت واردات کلان داشتند. یکی بندر خرمشهر که خیلی فعال بود، دومی بندر آبادان و سومی بندر امام که بزرگترین بندر بود. بندر امام از شمال اقیانوس هند آبراهی به طول ۹۰ کیلومتر دارد؛ یعنی باید مسیری را در خشکی طی کنید تا به بندر امام برسید. اگر فقط یک کشتی در این آبراه غرق می شد، کل این بندر مسدود می شد. ما باید نهایت تلاش خودمان را انجام می دادیم که هیچ حمله هوایی و موشکی از سمت ساحل عراق منجر به این نشود که شناوری در آبراه غرق و باعث مسدود شدن آبراه شود. بندر شهید رجایی، بندر شهید باهنر و شهید کلاتری که امروز در حال فعالیتند، بندری هستند که بعد از دفاع مقدس شکل گرفته، توسعه پیدا کرده و ظرفیت تجاری پیدا کرده اند. ما هم باید بندر را حفظ می کردیم که کشتی و شناوری در آن غرق نشود و هم باید کالاها بمان را به سلامت وارد بندرهای کردیم، چون بندر خرمشهر و آبادان دیگر عملکردی نداشتند. عملیات اسکورت کشتی های تجاری و نفتکش آغاز شد. نفتکش ها باید به سلامت از جزیره خارک که جزیره سیری بارگیری می کردند و به سمت مقاصدشان می رفتند. سایر کشتی های تجاری که پول حاصل از فروش نفت را وارد

خلبان شهید مصطفی اردستانی



متولد ۱۳۲۸ در روستای قاسم‌آباد ورامین، خلبان جنگنده اف-۵ نیروی هوایی ارتش، فرمانده پایگاه هوایی امیدیه، معاون عملیاتی پایگاه دوم شکاری، از رگورداران مأموریت‌های پروازی در شرایط جنگی، معاون عملیات نیروی هوایی ارتش، شهادت ۱۵ دی ماه ۱۳۷۳ سانحه هوایی.

سخن شهید: الهی از تومی خواهم به حق پنج‌تن آل‌عبا که تمام جهان به خاطر آنها برپاست، مرا از دوستان علی و اولاد علی قرار دهی.

اولین رویارویی ۲۹ فروردین سال ۱۳۶۷ رقم خورد. ناو موشک‌انداز جوشن برای دریافت خدمات مهندسی و همین‌طور تعویض موشک‌ها از بندر بوشهر به سمت بندرعباس حرکت می‌کرد که با اختطاری از سمت امریکایی‌ها مواجه شد. آنها اخطار دادند که شناور مورد حمله قرار خواهد گرفت و اعلام کردند که نیروهای ما سریعاً شناور را ترک کنند، اما فرمانده و کارکنان قهرمان ناو موشک‌انداز جوشن در پاسخ گفتند: اینجا دریاهای جمهوری اسلامی ایران است و آن کسی که اینجا زیادی است و باید آب‌ها را ترک کند، شما هستید. هم‌زمان مادر جوشن مقابل تمام تهدیدات ایستادند. هر چند تجهیزاتی که جوشن در مقابل امریکایی‌ها در اختیار داشت، بسیار ناچیز و نابرابر بود. آنها با یک ناو گروهی وارد صحنه شدند که تجهیزات و تسلیحات متعددی از قبیل ناو هواپیمابر، انواع ناوشکن‌ها، پشتیبانی‌های هوایی، سیستم‌های اطلاعاتی ماهواره‌ها را در اختیار داشتند، اما ناو جوشن با سیستم‌های محدود الکترونیکی و تعداد چهار عدد موشک در مقابل‌شان ایستاد و تلاش کرد که موشک‌های دشمن را منهدم کند و موفق هم عمل کرد. این در شرایطی بود که هیچ‌یک از نیروهای خدم و دلاور نیروی دریایی حاضر نشدند عرصه شناور را ترک کنند و همه روی شناور قهرمانانه ماندند.

با ادامه درگیری ستاد فرماندهی نیروی دریایی به ناوشکن سهند ابلاغ کرد که وارد صحنه شود. صحنه دریا صحنه گسترده‌ای است. تا اخبار و اطلاعات بررسی میدانی و منتقل شود، زمان می‌برد. بعد از ارسال گزارش که خبر از درگیری جوشن را در دریا می‌داد با اینکه هنوز قطعی نشده بود، سهند بلافاصله به صحنه اعزام و در مسیر حرکت خود به سمت صحنه درگیری توسط سیستم‌های ماهواره‌ای رصد شد و سهند همچون جوشن مورد حمله قرار گرفت. صحنه درگیری گسترده شد. سهند هر چه در توان داشت و با همه تسلیحاتی که در اختیار داشت، وارد عمل شد. کسی از نیروهای سهند هم عرشه کشتی را ترک نکرد.

در این عملیات ۴۴ نفر از همکاران ما در سهند به شهادت رسیدند. ناو سهند هم چون جوشن با درآغوش گرفتن پیکر تعدادی از شهدای عزیزمان در نیروی دریایی به قعر دریا رفت. بعد از این حادثه «سیلان» به دریا اعزام و با قدرت حضور پیدا کرد که در روند درگیری با ناو امریکایی

مورد حمله لیزری قرار گرفت و بخش‌هایی از آن آسیب جدی دید. اگر عملیات کنترل صدمات خیلی خوب روی آن انجام نمی‌شد، شاید ما سیلان را هم از دست می‌دادیم. تعدادی از بچه‌های ما آنجا جانباختن شدند تا سیلان غرق نشود و به کار خانجالت نیروی دریایی و در داخل حوض خشک باز گردد. حماسه بزرگ دیگر نیروی دریایی حماسه احیای سیلان و بازگرداندن آن به صحنه رزم است. بعد از چند سال سیلان بازسازی و به دریا برمی‌گردد.

مادر حوزه ساخت ناوشکن‌ها تا چه میزان ورود کرده‌ایم؟

کار ساخت ناوهای نظامی با جدیت پیگیری و از اواخر دهه ۷۰ آغاز شد. ۱۰ فروند ناو توپدار کلاس قائم را با حمایت وزارت دفاع در دریای خزر ساختیم و ۱۰ فروند ناو سریالی پشت سر هم ساختیم. ما تعداد قابل‌ملاحظه‌ای ناو موشک‌انداز داشتیم، اما در خزر چیزی نداشتیم. اینها ابعاد و اندازه محدودتری داشت، اما در خزر نیاز به شناورهای سنگین‌تر بود که ما دانشش را نداشتیم. از این‌رو اولین ساخت ناوهای موشک‌انداز در دریای خزر آغاز شد. ناو موشک‌انداز پیکان که در عملیات مروارید در ۵ آذر سال ۱۳۵۹ غرق شد، مجدداً با همان توانایی و قابلیت‌ها منتها با ظرفیت‌های بومی احیا کردیم. آن ناو را ایتالیایی‌ها ساخته بودند و فناوری بسیار پیشرفته‌ای داشت. ما در این دهه بعد از پشت سر گذاشتن دوران دفاع مقدس در دهه ۸۰ موشک‌اندازها را با استفاده از ظرفیت بومی در دریای خزر یکی‌یکی ساخته و به نیروی دریایی ملحق کردیم. پیکان ساخته شد و بعد از آن «سپر» ساخته شد. ما چهار فروند ناو موشک‌انداز در دریای خزر ساختیم. مقام معظم رهبری در دهه ۷۰ باز دیدی از کارخانجات نیروی دریایی داشتند و به نیروی دریایی ابلاغ کردند که ناوشکنی با قابلیت حمل بالگرد و موشک بسازید. اواخر سال ۸۸ توفیق شرف‌یابی محضر آقا را داشتیم در آنجا ایشان مجدداً یادآور شدند که «من گفتم فلان شناور را بسازید خیلی‌ها باور نمی‌کردند که این امکان‌پذیر باشد، اما اراده کردید و شد. «۳۰ بهمن ماه ۸۸ با حضور حضرت آقا در ناوگان جنوب نیروی دریایی، ناوشکن جمهوری اسلامی ایران جماران به نیروی دریایی ملحق شد. ۱۲ سال طول کشید تا اولین فروند ساخته شد و هم‌زمان با آن عملیات ساخت ناوشکن دماوند در دریای خزر شروع شد و ما بعد از

جماران دومین ناوشکن یعنی دماوند را در دریای خزر ساختیم. در سال گذشته همان‌طور که مستحضر هستید «سهند» به ناوگان نیروی دریایی ملحق شد و در آینده نزدیک ان‌شاءالله شاهد الحاق ناوشکن «دنا» به نیروی دریایی خواهیم بود. زیردریایی «فاتح» به عنوان یک زیردریایی نیمه سنگین ساخته شده، اما قبل از «فاتح» سریال ساخت زیردریایی کلاس «غدیر» آغاز شده بود. به جرئت می‌توان گفت که غدیرها امروز گرگ‌های دریا هستند و امریکایی‌ها به شدت از این زیردریایی‌ها هراس دارند. در حال حاضر توانایی ساخت شناورهای نظامی در بالاترین سطح ممکن در نیروی دریایی، مجموعه نیروهای مسلح و وزارت دفاع وجود دارد. الحمدلله آنقدر انباشت از زیرساخت‌ها دانش فناوری و توانایی صنعتی نظامی وجود دارد که هر آنچه اراده کنیم با همه ظرفیت‌های بومی در داخل کشور می‌سازیم.

د

آنقدر قدرتمند هستیم که برای هر تخلفی در دریا حتی جایی که استکبار جهانی ناوگان‌اش در آن منطقه حضور دارد و از تحرکات غیرقانونی حمایت می‌کند در مقابل چشمان امریکایی‌ها کشتی را متوقف و تفتیش و بازرسی کنیم که نمونه‌اش را چندی پیش در توقیف کشتی ویلا شاهد بودیم

نیروی دریایی ارتش و نیروی دریایی سپاه در چه سطحی از همکاری و تعامل قرار دارند؟

پیش از هر توضیحی باید خدمت شما عرض کنم که سردار تنگسیری در دوره خودم و قبل‌تر سردار علی فدوی از دوستان صمیمی و نزدیک من هستند و ارتباط بسیار دوستانه و خوبی با هم داریم. گرهمایی‌های خوبی با هم داشته‌ایم و در حال توسعه آن هستیم. در آینده نزدیک ان‌شاءالله «اولین بازی جنگ» مشترک ارتش و سپاه با هم برگزار می‌شود. مادر تمام سطوح به‌ویژه در سطح تاکتیکی ارتباطات خوبی با هم داریم. الحمدلله پشتیبانی‌های خوبی انجام شده، تبادل‌فنی و عملیاتی خوبی در کنار هم داریم و سلاح‌ید واحده ارتش و سپاه در دریا، بسیار مستحکم و نفوذناپذیر است.

سطح مأموریتی نیروی دریایی تا چه آب‌هایی گسترش پیدا کرده‌است؟ به تعبیر دیگر هم اینک که ما با هم گفت و گو می‌کنیم، ناوهای ارتش جمهوری اسلامی ایران در کدام آب‌ها مشغول مأموریت هستند؟

اول از هر چیزی باید خدمت شما عرض کنم، هیچ محدودیتی برای حضور ما در هیچ آبی وجود ندارد. ما در تمام دریاهای آزاد دنیا اجازه حضور داریم. امروز هیچ نقطه‌ای در دنیا وجود ندارد که جمهوری اسلامی اراده کند که ناوگان نیروی دریایی آنجا حضور داشته‌باشد و ما نتوانیم آنجا برویم. هر جا که اراده کنیم، بلافاصله حضور مؤثر، معنادار و قدرتمند پیدا می‌کنیم. امروز هم در منطقه شمال اقیانوس هند که منطقه اصلی مأموریت نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی است، ناوگروه‌های ما برای اسکورت نفتکش‌ها و مقابله با دزدی دریایی حضور گسترده دارند. امروز شصت و نهمین ناو گروه ما با وجود مسائلی از قبیل تحریم، حضوری تمام‌عیار دارد و با همه مأموریت‌های ما متوقف نشده و پیوسته ادامه دارد. یعنی زمانی که ناو گروه به مأموریت می‌رود و دو، سه ماهی در مأموریت است، ناو گروه بعدی منتظر اعزام است. آنقدر قدرتمند هستیم که برای هر تخلفی در دریا حتی جایی که استکبار جهانی ناوگان‌اش در آن منطقه حضور دارد و از تحرکات غیرقانونی حمایت می‌کند در مقابل چشمان امریکایی‌ها کشتی را متوقف و تفتیش و بازرسی کنیم که نمونه‌اش را چندی پیش شاهد بودیم.

چندی پیش ستاد فرماندهی مرکزی امریکا، سنتکام، مدعی شد ایران یک کشتی تجاری به نام ویلا را در تنگه هرمز متوقف کرده‌است، توقیف «ویلا» همان موردی است که شما اشاره کردید؟

بله، اگر در دریا کار توقیف یا کار تفتیشی انجام می‌شود، همه براساس چارچوب قوانین بین‌المللی و ملی خودمان است. اگر فرمان توقیف کشتی به ما داده شود ما به عنوان ضابط قضایی در دریا با رعایت تمام پروتکل‌های روز دنیا که به آن مسلط هستیم، انجام وظیفه می‌کنیم. چندی پیش کشتی «ویلا» در ادامه اجرای حکم قضایی در دریا متوقف شد. این کشتی به خاطر عدم تمکین از قوانین به ناچار توقیف شد و تسکاوران نیروی دریایی، نیروهای عملیاتی ویژه (کلاه سبزها) ناچار با انجام عملیات راپل وارد عرشه کشتی شده و کار بازرسی را انجام دادند. در ادامه بعد از بررسی، با توجه به اینکه تخلفی مشاهده نشد، بعد از امضای فرمانده کشتی و اعلام رضایتی که در چارچوب قوانین دریایی است، تسکاوران نیروی دریایی به سلامت از کشتی خارج شدند و کشتی رها شد. ■



چله پایداری |ویژه چهلمین سالگرد دفاع مقدس
|شهریور ۱۳۹۹| روزنامه جوان |

**جاوید الاثر
حاج احمد
متوسلیان**



د

متولد ۱۳۳۲ در تهران معروف به حاج احمد، فرمانده سپاه مرپوان، مؤسس و فرمانده تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص)، فرمانده قوای محمد (ص) اعزامی به سوریه، ر بوده شده به تاریخ ۱۴ تیر ۱۳۶۱ در گذرگاه بر باره لبنان.
سخن جاوید الاثر: با اسرائیل وارد جنگ خواهیم شد و عملیات مان را علیه آنها شروع خواهیم کرد. هر کس با ماست؛ بسم الله! هر کس با ما نیست، خدا حافظ! ما با ایمانمان می جنگیم؛ جندالله با ایمانش می جنگد.

برترین دستاورد جنگ «عمل به تکلیف» بود

امام خمینی برای دفاع مقدس دستاوردها و نتایجی قائل بود که آن را متمایز و متفاوت می کرد

دکتر محمدصادق کوشکی



بدون شک نتایج و پیامدهای دفاع مقدس از دیدگاه امام خمینی (ره) به عنوان یک رهبر مذهبی و کسی که عمر خود را مصروف معرفی و اشاعه اسلام ناب محمدی کرده بود، تفاوت بسیاری با نظرات و دیدگاه‌هایی دارد که صرفاً به دستاوردهای مادی در حوادث و قضایای مختلف توجه دارند. حضرت امام با نگاه ژرف‌اندیشی خود نتایج را برای دفاع مقدس بیان داشته‌اند که مروری بر دیدگاه‌های ایشان می کنیم.

توفیق عمل به تکلیف

اولین نکته این است که بدانیم نگاه امام به نفس پدیده جنگ یا دفاع مقدس چه بوده است. امام یک نگاه تکلیف محور به همه فعالیت‌ها و رفتارهایی داشتند که در مقام یک حاکم دینی از ایشان انتظار می رفت. بر طبق نظر ایشان تکلیف ما در جنگ استقامت و مقاومت بود. وقتی نگاه تکلیف محور باشد نفس انجام آن بهترین نتیجه است. به این دلیل که موجب رضایت خدا می شود. از نظر امام مهم ترین دستاورد جنگ این بود که رزمندگان اسلام، خانواده‌ها و کسانی که به اشکال و نحای مختلف در امر جنگ دخیل بودند و کمک می کردند، اینها موفق شدند رضایت خدا را کسب کنند و تکلیف الهی خودشان را انجام بدهند.

این نکته‌ای است که در نتایج جنگ اصلاً مطرح نمی شود. در حالی که نگاه تکلیف محور امام می گوید برترین نتیجه دفاع مقدس همین قسمت بوده است. بنابراین ایشان می فرمایند: «خوشا به حال آنها که در این قافله نور سر و جان باختند. خوشا به حال آنها بی که این گوهرها را در دامن خود پروراندند!»

چون نگاه تکلیف محور است، در کنار رزمندگان خودمان، رزمندگانی از سایر کشورها مثل افغانستان، عراق، بحرین، عربستان، ترکیه، فرانسه و هند هم برای انجام تکلیف الهی می آیند و در جنگ شرکت می کنند. امام جنگ را جنگ اسلام و کفر می دانستند و رزمندگان رانه رزمندگان ایرانی که رزمندگان اسلام می دانستند و در صحبت‌هایشان از اصطلاح رزمندگان اسلام استفاده می کردند. بر همین اساس قضیه دفاع رانه دفاع از ایران که دفاع از اسلام می دانستند. بر همین اساس است که می بینیم به عنوان مثال یکی از شیعیان هند می آید و رزمنده لشکر ۴۱ تارالله می شود و شهید سلیمانی هم او را می شناخت. ایشان داوطلبانه می آید و در جبهه‌های دفاع مقدس خدمت می کند.

پس اولین برکت جنگ این است که عده‌ای توانستند تکلیف خودشان را در دفاع از اسلام انجام بدهند. این مهم ترین دستاورد و نتیجه جنگ است، فارغ از نتیجه آن. اینکه امام می گوید ما برای یک لحظه در جنگ نادم و پشیمان نیستیم، بر طبق همین نگاه شرعی و دینی است. در این دیدگاه عدم پشیمانی از جنگ، نشانه جنگ طلبی نیست. نشانه عمل به تکلیف است که در آن هیچ ندامت و پشیمانی وجود ندارد. ما نمی توانیم هیچ انسان دینداری را پیدا کنیم که بگوید من از نماز خواندم پشیمان هستم. چرا که او تکلیفش را انجام داده است. شاید بگوید کاش با حضور قلبی بیشتری می خواندم. اما از اصل نماز خواندن و انجام تکلیف شرعی اش که پشیمان نیست.

پرورش انسان طراز انقلاب

دومین نتیجه و پیامد جنگ از دیدگاه امام، پرورش یک نسل از انسان‌های طراز انقلاب اسلامی است. انسان طراز انقلاب در عرصه دفاع مقدس ساخته شد. اگر خوب نگاه کنیم انسان مطلوب انقلاب اسلامی، همان انسان مطلوب

دین است. مؤمن است، خدامحور است، تکلیف محور است، ایثارگر است، فداکار است، خلاق است، مستقل و خودباور و پر تلاش است و با تفکر جهادی اش خستگی نمی شناسد. نیروهایی که با این ویژگی‌ها مطلوب انقلاب هستند در جنگ ساخته شدند. شاید در هیچ کارگاه دیگری امکان پرورش چنین انسان‌هایی نبود، اما دفاع مقدس آنها را ساخت. یکی از آنها شهید حاج قاسم سلیمانی است و هزاران هزار نفر مثل او پرورش پیدا کردند که بخش اعظم این نیروها گمنام هستند. اما هر کدام در یک گوشه از ایران و جهان منشأ تأثیر هستند.

اگر در نقاط مختلف جهان برکت‌هایی از انقلاب اسلامی می بینیم، مدیون آدم‌هایی هستیم که در جنگ پرورش پیدا کردند؛ دکتر سید ناصر عمادی در طول ۲۰ سال گذشته سالی یک ماه به آفریقا می رود و به قبایل فقیر آفریقایی خدمت می کند. ایشان یکی از همین آدم‌های جنگ است که اکنون جلوه‌ای از برکت انقلاب را به نواحی

دور دست جهان کشانده است. به افتخار این پزشک بسیجی ایرانی، خیلی از مردم آفریقا اسم بچه‌های شان را حسین گذاشتند و علاقه‌مند تشیع و اسلام شدند. ایشان حتی پاداش یکی از رؤسای جمهور آفریقایی را نمی پذیرد و می گوید می خواهم با این پاداش در مانگاه امام رضا (ع) بسازم و یک ریال و یک سنت از این پاداش را بر نمی دارد. دکتر عمادی در دوران دفاع مقدس یک بسیجی رزمنده بوده و می گوید این حرکت را مدیون نگاهی هستم که در جنگ تحمیلی به دست آوردم.

اگر الان در صنایع نظامی و غیر نظامی مشغول نوآوری و پیشرفت هستیم، عقبه آدم‌های مشغول در این صنایع را که نگاه کنیم می بینیم عمدتاً به عنوان بسیجی یا رزمنده در جنگ مشغول بودند. یا خیلی از پزشک‌هایی که در قالب گروه‌های جهادی چه در بحث کرونا یا غیر از آن سال‌هاست خدمت می کنند، بخش اعظم آنها که سن شان اجازه می دهد سابقه رزمندگی دارند. یا خودشان رزمنده بودند یا



د

یکی از نتایج جنگ
از دیدگاه امام، پرورش
یک نسل از انسان‌های
طراز انقلاب اسلامی
است. انسان طراز انقلاب
در عرصه دفاع مقدس
ساخته شد. اگر خوب
نگاه کنیم انسان مطلوب
انقلاب اسلامی، همان
انسان مطلوب دین است.
مؤمن است، خدامحور
است، تکلیف محور است

شهید حاج محمد ابراهیم همت



متولد ۱۳۳۴ در شهرضا، معروف به حاج همت، معلم تاریخ مقطع راهنمایی، فرمانده سپاه پاوه، جانشین و از مؤسسان تیپ ۲۷ محمدرسول الله، فرمانده سپاه یازدهم قدر، فرمانده لشکر عملیاتی ۲۷ محمدرسول الله(ص). شهادت در جزیره مجنون به تاریخ ۱۷ اسفندماه ۱۳۶۲، پدر دو فرزند!

سخن شهید: با خدای خود پیمان بستم تا آخرین قطره خونم، در راه حفظ و حراست این انقلاب الهی یک آن آرام و قرار نگیرم.

پدران و برادران رزمندهای داشتند که به هر حال آن مکتب انسان سازی دفاع مقدس باعث این کار شده است.

■ نمایش کارآمدی حکومت دینی

نمایش کارآمدی دین و حکومت دینی و انسان های دیندار در عرصه اداره یک کشور از دیگر نتایج دفاع مقدس از دیدگاه حضرت امام است. تا قبل از جنگ تحمیلی این شک وجود داشت که آیا دین یا انسان دین مدار می تواند در اداره یک جامعه موفق باشد؟ که در هشت سال دفاع مقدس، این کارآمدی در صحنه عمل به اثبات رسید. همه دیدند که یک نظام دینی و انسان های مؤمن، چطور کشوری را که از آشفتگی های انقلاب رها نشده، با حمله یک کشور خارجی مواجه می شود را در میان بحبوحه کمک های شرق و غرب به متجاوز، انواع تحریم ها و تروریست های داخلی و تجزیه طلب ها و ضد انقلاب و بحران های مختلف، به خوبی اداره می کند و در پایان از این امتحان سربلند بیرون می آید.

خود این نمایش کارآمدی حکومت دینی در اداره یک کشور بحران زده بود که به تعبیر امام باعث شد جنگ مافتح لبنان و فلسطین را در پی داشته باشد. یا رشد اسلام خواهی در اروپا و امریکارا در پی داشته باشد. یعنی از نگاه امام، موفقیت دینداری در جهان حال و آینده مدیون دفاع مقدس است.

امام به صراحت در سال ۶۷ گفتند که رشد اسلام خواهی در اروپا و امریکامدیون شهدای ما و جنگ ما است. آن زمان شاید این سخن مصداق عینی نداشت. ولی امروز آمارها نشان می دهد که تا سال ۲۰۲۰ میلادی اسلام به دین اول اروپا تبدیل می شود. به صورتی که نماینده هلند در پارلمان اروپا می گوید اگر جلوی آنها را نگیریم اسلام به دین اول



چون نگاه تکلیف محور است، در کنار رزمندگان خودمان، رزمندگانی از سایر کشورها مثل افغانستان، عراق، بحرین، عربستان، ترکیه، فرانسه و هند هم برای انجام تکلیف الهی می آیند و در جنگ شرکت می کنند. امام جنگ را جنگ اسلام و کفر می دانستند

اروپا تبدیل می شود. در واقع رشد اسلام خواهی در اروپا ثمره این کارآمدی بود. مردم دنیا دیدند دین نه تنها مفید است که کارآمد هم هست و این مسئله جذابیت در دست کرد تا مردم جهان با روایت انقلاب از دین آشنا بشوند، نه با روایت سعودی ها باین.

امام سال ۶۷ گفتند دفاع مقدس فتح فلسطین و لبنان را در پی خواهد داشت. همه دیدیم که سال ۲۰۰۰ چطور اسرائیل با خفت از جنوب لبنان عقب نشینی کرد. چرا امام می گوید جنگ ما باعث آزادی سرزمین های اسلامی می شود؟ چون همان فرهنگ دفاع مقدس باعث شد در لبنان و غزه رزمندگان مسلمان بتوانند رژیم صهیونیستی را



شکست بدهند. یاد عراق و یمن و لبنان و دیگر کشورهای اسلامی وقتی دشمن در لاک دفاعی فرو می رود این ناشی از ارزش هایی است که دفاع مقدس صادر کرد. شهید ابومهدی المهندس یک مسلمان عراقی بود که در طول جنگ در لشکر ۹ بدر رزمنده و فرمانده بود. یا اگر الان از فاطمیون به عنوان یک نیروی مستحکم نام برده می شود، چهره های شاخص فاطمیون مثل ابوحماد (شهید علیرضا توسلی) سابقه رزمندگی در دفاع مقدس را داشت. امام می فرماید «ما در جنگ ابهت دوا بر قدرت شرق و غرب را شکستیم» آن زمان دنیا به دو بلوک کشورهای زیر نفوذ شوروی و امریکا تقسیم شده بود و همه، این بلوک بندی شرق و غرب را پذیرفته بودند. اما انقلاب اسلامی آمد با طرح شعار نه شرقی و نه غربی، معادلات جهانی را برهم زد. در همان بحبوحه جنگ وقتی شوروی خواست در برابر اشغال افغانستان، ایران سکوت کند، امام نپذیرفت و گفت که حاضر نیستیم ظلم به مردم افغانستان را تحمل کنیم و شوروی را محکوم کرد.

بنابر این شرق و غرب در دفاع مقدس دست به دست هم داده بودند تا ندای آزادی خواه ایران اسلامی را در نطفه خفه کنند. اما بعد از هشت سال جنگ، نظام اسلامی قوی تر از قبل به حرکتش ادامه داد. اینجاست که امام می گوید «ما در جنگ ابهت دوا بر قدرت را شکستیم» مثل ققنوسی که از دل آتش بیرون می آید، بارقه های دفاع مقدس در محور مقاومت خودش را نشان داد. همین تداوم فرهنگ دفاع مقدس در میان رزمندگان سراسر جهان است که باعث می شود در آینده نزدیک، پیروزی های بیشتری نصیب جبهه مقاومت اسلامی شود.

■ رسیدن به مرز خودباوری و خوداتکایی

بحث بعدی در دیدگاه حضرت امام، رسیدن افراد هوشمند به مرز خودباوری و خوداتکایی و تلاش برای خود کفایی است. امام می گوید اگر در صنایع دفاعی به خود کفایی رسیدیم به برکت دفاع مقدس است. یعنی انسان های تربیت یافته در جنگ که می خواستند تکلیف شان را به بهترین وجه انجام بدهند، در دل تحریم ها و جنگ در تولید بسیاری از تسلیحات، کشورمان را به خود کفایی رساندند. این دستاوردها در حالی صورت می گرفت که ایران از سال ۵۸ در تحریم قرار داشت و از سال ۶۴ به بعد امکان صدور نفتش را نداشت و کشتی هایش مورد حمله قرار می گرفتند. فقط جزیره خارک که پایانه اصلی صدور نفت بود دو هزار بار در طول هشت سال جنگ مورد هدف قرار گرفت. در نتیجه با همکاری سعودی ها و اماراتی ها نفت که در خلال سال های ۶۰ تا ۶۱ و ۳۵ دلار رسیده بود، در سال ۶۵ و ۶۶ به پنج دلار رسید.

چند تن از رزمندگان افغانستانی دفاع مقدس



اما به رغم فشار مالی و اقتصادی، با همت انسان هایی که به تعبیر حضرت امام در جنگ به خودباوری و خوداتکایی رسیده بودند، بسیاری از سلاح ها را در همان زمان داخل کشور می ساختیم و چه در تسلیحات انفرادی یا حتی ساخت برخی از موشک ها خود کفا بودیم. تفکر خودباوری و خوداتکایی محصول دوران جنگ است. امروز هم همان مدیرانی که زمان جنگ تربیت شدند و تفکر شان را هنوز حفظ کرده اند، پرچمدار خود کفایی و خوداتکایی هستند و پرچم دار تبدیل اقدامات ناممکن به اقدامات ممکن هستند.

در برداشت کلی، نگاه امام به مقوله جنگ تحمیلی، یک نگاه معنوی و دینی است. متأسفانه یک نکته تحریف شده در قضیه جنگ وجود دارد که خود امام بارها به صراحت آن را مطرح کرده اند. امام می گوید کسانی که عنوان می کنند ما جنگیدیم تا خرمشهر را آزاد کنیم، یک نگاه کوتاه بینانه لیبرالی دارند. نگاه صرفاً وطن پرستانه که بر خلاف نگاه دینی حضرت امام است.

اگر قرار بود رزمندگان اسلام صرفاً برای خاک بجنگند آن وقت دفاع مقدس چه فرقی با جنگ جهانی دوم داشت. آن وقت یک رزمنده جنگ تحمیلی چه فرقی با یک لهستانی داشت که برای آزادی خاکش مقابل نازی ها جنگیده بود. در تمام جنگ ها یک عده مدافع بودند. اما حضرت امام می گوید: «جنگ ما جنگ عقیده است و جغرافیا و مرز نمی شناسد» بر همین اساس چند هزار عراقی آمدند و در کنار رزمندگان اسلام علیه بعضی ها جنگیدند.

کسانی که عاملانده یا غیر عمد سعی می کنند جنگ تحمیلی را به جنگ ایران و عراق تقلیل بدهند، ناخواسته دارند واقعیات دفاع مقدس را تحریف می کنند. امام بارها فرمودند که ما با مردم عراق جنگ نداریم. آنها هم با ما جنگ ندارند. ما با کفری می جنگیم که پشت صدام و دست های ناپاک رژیم بعث قرار گرفته است. این نگاه ایدئولوژیک، اعتقادی و تکلیف مدارانه، ماهیت اصلی جنگ ما است و آن را با دیگر جنگ های تاریخ معاصر تمایز می بخشد.

یک کار آماری که چند سال پیش بنیاد شهید انجام داد، بررسی تعداد زیادی از وصیت نامه های موجود شهدای دفاع مقدس بود. بیش از ۹۵ درصد از شهدا انگیزه خود برای حضور در جبهه ها را یک نکته اعلام کردند و آن هم اطاعت از امر امام بود. حتی یک نفر نگفته بود من صرفاً برای دفاع از ایران می جنگم. پنج درصد هم گفته بودند برای تکلیف الهی و دفاع از وطن اسلامی به جبهه آمده ایم. توجه به این موضوع، نکته مغفول مانده از جنگ است که باید روی آن بیشتر فکر کنیم تا تاریخ دفاع مقدس و دستاوردهای آن از گزند تحریف هادر امان بماند. ■

شهید
حجت الاسلام
عبدالله میثمی



د

متولد ۱۳۳۴ در اصفهان، تشکیل سپاه یاسوج، مسئول دفتر نمایندگی ولی فقیه در سپاه منطقه نهم، مسئول نمایندگی ولی فقیه در قرارگاه خاتم الانبیاء (ص)، حضور در خطوط مقدم جبهه به رغم مسئولیت‌های خطیر، مجروحیت نهم بهمن ماه ۱۳۶۵، شهادت ۱۲ بهمن ماه ۶۵ کربلای ۵.
سخن شهید: خدایا اگر من بیچاره در این لحظه بمیرم فردا در مقابل این جوانانی که از لذت و عیش و نوش دنیا بریدند و روبه تو آوردند سرافکننده خواهم بود.

ادبیات ۴۰ ساله پایداری در گفت و گو با دکتر محمدرضا سنگری، پژوهشگر و مدرس دانشگاه

ادبیات دفاع مقدس سند چشم انداز ندارد

۴۱ میلیارد صفحه کتاب در ۴۱ سال عمر انقلاب منتشر شده است



دکتر محمدرضا سنگری مؤلف و محقق ادبیات انقلاب اسلامی و مدرس دانشگاه با وجود مشغله فراوان دقایقی را با ما به گفت و گو نشست و دلسوزانه از وضعیت ادبیات انقلاب اسلامی و دفاع مقدس و مسائل پیش روی آن گفت. در آستانه چهلین سالگرد هشت سال دفاع مقدس شایسته دیدیم فرصتی را به شنیدن سخنان و مباحث ایشان اختصاص دهیم تا ضمن تحلیل وضعیت ادبیات دفاع مقدس، افق و چشم انداز پیش روی این حوزه را مرور کنیم، هر چند این مهم و بحث مفصل و مستوفایی را می طلبد تا حق مطلب ادا شود.

علی شیرین



نسبت ادبیات پایداری و ادبیات انقلاب اسلامی چیست و چه ویژگی هایی دارد و هم اکنون در چه وضعیتی به سر می برد؟

وقتی صحبت از ادبیات پایداری می شود باید دقت کنیم این ادبیات زیر مجموعه های مختلفی دارد که یکی از شاخه های آن ادبیات ضد استکباری و ضد ظلم است. یعنی مبارزه و مقاومت در داخل یک سرزمین اتفاق افتاده و برای آن اسم و محتوا و ادبیات خلق شده که به آن می گویند ادبیات پایداری. یک شاخه از ادبیات مقاومت، تولیدات ادبی یک ملت است که در برابر یک تهاجم خارجی آفریده می شود و مردم برای حفظ اصالت، هویت و ارزش هایشان در مقابل دشمن می ایستند و این ایستادگی ادبیات خاص خود را می آفریند. بنابراین ادبیات پایداری همزاد انسان و مبارزات و مقاومت هایش در برابر ستم و ظلم است. یکی از شاخه های ادبیات پایداری هم ادبیات انقلاب اسلامی است که نشو و نما و تولد آن از قیام ۱۵ خرداد ۴۲ است؛ تکیه گاه و معمار فکری این ادبیات هم فرهنگ و منش و هدایت های حضرت امام است. در ادامه این نشو و نما یک اتفاق در دل انقلاب اسلامی در شهریور ۵۹ روی می دهد که همان

جنگ تحمیلی است که موجب خلق و آفرینش ادبیات دفاع مقدس می شود. در واقع ادبیات دفاع مقدس، زیر شاخه ادبیات انقلاب اسلامی است. شاخه های دیگری هم از این ادبیات داریم مثل ادبیات بیداری جهانی، ادبیات مدافعان حرم و... که آثار شعری، نثر و غیره هم از آن تولید شده و در دسترس داریم. ادبیات مقاومت در واقع شاخه ای از ادبیات است که آثار ادبی آن پیرامون مقاومت و پایداری در برابر اسرائیل غاصب و رژیم اشغالگر قدس و سایر رژیم های دمدنش و مستکبر و استعمار گر است.

چرا در هر رویداد یا در کنار هر جنبش اجتماعی و سیاسی ادبیات خاصی شکل می گیرد؟

آفرینش های ادبی لازمه تمامی اتفاقات، رویدادها و حوادث است. هیچ گاه اتفاقی روی نمی دهد که ادبیات در آن شکل نگیرد. چون آن حرکت می خواهد خودش را ثبت نماید و ماندگار شود به ادبیات و آثار مخصوص خود هم نیازمند است. بنابراین برای ماندگاری خود از آثار ادبی اعم از شعر، خاطره، داستان، رمان و... استفاده می کند. انقلاب اسلامی هم ابتدا چهره خودش و سخن

و آرمان هایش را در ادبیات نشان داد، ما حتی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی هم سروده هایی داریم که درباره یک نهضت و حرکت اسلامی سخن می گویند، اما اوج گیری آن ۱۵ ماه قبل از پیروزی انقلاب است و تا پیروزی این اوج گیری ادامه می یابد. این استمرار به این دلیل است که ادبیات انقلاب اسلامی کوثر، جوشنده و زاینده است، ضمن آنکه دامنه ادبیات انقلاب اسلامی و ادبیات پایداری بسیار گسترده است. مثلاً اگر کسی شعری درباره رذالت های ترامپ یا فلسطین و رژیم صهیونیستی و اشغالگری بسراید باز در دایره این ادبیات قرار می گیرد.

آثار تولیدی ادبیات دفاع مقدس در چه حوزه هایی بیشتر و کیفی تر شده است و در چه قالب ها و ژانر هایی پیشگام تر هستند؟

ادبیات اثر آفرین دفاع مقدس از بطن انقلاب اسلامی شکل گرفته است و جلوه های گوناگون و متنوعی از شعر و نثر دارد، به خصوص شعر که مهم ترین رسانه تاریخی و ادبی است و هیچ گونه ژانری تأثیر گذار تر مثل شعر نداریم. البته در دیگر حوزه های ادبیات دفاع مقدس و

انقلاب اسلامی هم آثار فراوان داریم. در حوزه داستان که پر مخاطب است ما بیش از ۴ هزار کتاب در حوزه ادبیات داستانی داریم که منتشر شده است. گسترده تر از حوزه داستان، ژانر خاطره نویسی است که بسیار گسترده تر و پر اثر تر است و بیش از ۶ هزار جلد خاطره منتشر شده از حماسه سازان جنگ اعم از شهیدان، فرماندهان، سرداران، امیران، رزمندگان، جانبازان، آزادگان و بانوان داریم. برخی از آنها مثل «دا»، «خاک های نرم کوشک»، «پایی که جا ماند» و «تورالدین پسر ایران» چاپ های مکرر و بیش از ده بار و حتی صدها بار دارند که حاکی از اقبال فراوان به این آثار است. حوزه دیگر ادبیات دفاع مقدس وصیتنامه های شهدا، آزادگان و رزمندگان است. پیش از انقلاب اسلامی ما چنین گونه هایی نداشتیم و بیشتر وصیت ها فردی بود، اما پس از انقلاب به جریان ادبی تبدیل شد. تاکنون چندین مجلد از وصیتنامه شهدای استان ها منتشر شده است، این وصایا پر شور و سرشار از حماسه سیرایی و قلم فرسایی های عاشقانه و عارفانه است و خود یک شاخه از ادبیات دفاع مقدس است. مایتم نامه های آزادگان و رزمندگان به خانواده ها و مردم و متقابلاً به رزمندگان و غیره از آثار ادبیات عصر

چله پایداری | ویژه چهلین سالگرد دفاع مقدس
| شهریور ۱۳۹۹ | روزنامه جوان |

سردار شهید غلامرضا صالحی



متولد ۱۳۳۷ نجف آباد، از اعضای تحریریه روزنامه «پیام شهید»، مربی آموزش نظامی در لبنان، فرمانده گروه ۱۰۰ نفری در ابتدای جنگ، از مسئولان قرارگاه حمزه، معاون عملیات قرارگاه نجف، قائم مقام لشکر ۲۷ محمدرسول الله (ص). شهادت ۲۲ تیرماه ۱۳۶۷ تنگه ابوغریب.

سخن شهید: حتی یک لحظه آرام نمی گیرم چون عشق شهادت در سر دارم و مرگ با شرف را بر زندگی ننگین ترجیح می دهم.

نیازمند حضور پررنگ تر و مؤثر تر در چه زمینه ها و عرصه هایی هستیم؟ دوم اینکه بیانیه گام دوم انقلاب خیلی مهم است؛ باید نسبت ادبیات دفاع مقدس با بیانیه دوم و گام دوم انقلاب بررسی و تعیین شود؛ یعنی ببینیم گام دوم به ما چه فرمانی را در عرصه ادبیات می دهد. اینها بخش هایی از سند چشم انداز است، اینها باید در قالب پژوهش هایی به طور جدی نقد و بررسی و راهکار تدوین شود. مثلاً اتفاقات حوزه ادبیات داستانی باید بررسی شود و بدانیم چه انحرافات یا نقاط قوتی داریم. در مجموع هم قله ها و هم دره ها در حوزه های مختلف ادبی اعم از داستان، فیلمنامه، نمایشنامه و... باید مشخص شود.

ارزیابی شما درباره ترجمه آثار ادبی دفاع مقدس به زبان های خارجی چیست؟

در این زمینه اتفاقاتی افتاده است. پل اسپراکمن یکی از مترجمانی است که بخشی از آثار داستانی را ترجمه کرده است، اما اگر کسی دقت کند ترجمه هایش بعضاً سسویه دارد و با جهت گیری خاصی و سازگار با ذائقه آن طرف آبی ها و با هدف طرح و جه تلخ جنگ انجام شده است. این مترجم سراغ ترجمه آثاری که عظمت حماسه های تاریخی ملت ایران را نشان می دهد نرفته یا از آنها غافل بوده است. امیدواریم اتفاقات خوبی هم در این زمینه بیفتد.

ارزیابی تان از وضعیت کلی انتشار کتاب پس از انقلاب چیست؟

یکی از دستاوردهای درخشان انقلاب اسلامی تولید آثار و منشورات و مکتوباتی است که در این ۴۰ سال انقلاب تولید و منتشر شده و حتی در قیاس با ۴۰ سال گذشته هم بارزتر و درخشان تر و بیشتر است. براساس آمار موجود در این سال ها بیش از ۴۱ میلیارد صفحه کتاب در طول ۴۱ سال انقلاب اسلامی در عرصه های مختلف و موضوعات گوناگون به چاپ رسیده است. در مجموع ۳ میلیون اثر به چاپ رسیده که شگفت انگیز است. در حوزه ادبیات دفاع مقدس در کتابخانه های تخصصی موزه انقلاب اسلامی و دفاع مقدس و مرکز اسناد جنگ یا حوزه هنری حدود ۲۸ هزار اثر ادبی در حوزه ادبیات دفاع مقدس ثبت شده است. قطعاً این مجموعه نیاز به یک کار مطالعاتی و پژوهشی دارد تا کم و کیف آن روشن شود. البته مطالعات عمیق پژوهشی وسیعی در این باره لازم است که انجام نگرفته است. ■

تاریخ ادبیات مابقی سابقه است یا در حوزه خاطره نگاری وزین ترین کتاب های خاطره را بانوان نوشته اند. بنابراین یکی از این ویژگی ها حضور فعال بانوان است و اقبال فراوان آنها. یکی دیگر از ویژگی های اصلی ادبیات دفاع مقدس حضور همه طیف ها و قشر هاست. در هیچ دوره ای همه اقشار اجتماعی مثل عصر ما در عرصه ادبیات حضور فعال نداشته اند. در این دوره ادبی همه طیف ها شعر، داستان، خاطره و سفرنامه خود را دارند. در واقع ادبیات عمومی و مردمی تر شده و این یکی از ویژگی های انقلاب اسلامی است که موجب مردمی شدن ادبیات شده است.

لزوم تدوین سند چشم انداز ادبیات دفاع مقدس و ارزیابی نیازها و واکنش ها و تأثیر آثار منتشره به شدت احساس می شود. در این باره چه اقداماتی لازم است؟

سند چشم انداز ادبیات دفاع مقدس یکی از نیازمندی های این ژانر ادبی است که در حال حاضر چنین چیزی نداریم و لزوماً باید بدانیم چرا در این زمینه تلاش مؤثری صورت نگرفته است. یا اینکه ببینیم در کدام عرصه ها بیشتر کار شده یا کم یا زیاد بوده است و نیازمند مطالعه علمی ۴۰ سال ادبیات دفاع مقدس هستیم. کاری که من و همکارانم در موزه دفاع مقدس در حال انجام بودیم همین موضوعات بود که متأسفانه نتایج این پژوهش منتشر نشده و نیمه کاره باقی مانده است. در حوزه خاطره نویسی خیلی اثر خلق شده است، این ارزشمند است اما در حوزه نظری ادبیات انقلاب اسلامی کم کار کرده ایم و آثار زیادی نداریم. یا در حوزه نظری شعر و داستان دفاع مقدس و اینکه چه خصوصیات و ویژگی هایی دارند، کار کمی شده است. دکتر کافی پژوهشنامه ادبیات انقلاب اسلامی و دفاع مقدس را نوشته که اثر خوبی است. اینجانب هم کتابی با عنوان «از نتایج سحر» و کتاب سه جلدی ادبیات دفاع مقدس را نوشته ام که البته جای بسیاری از کارها خالی است.

برای برطرف شدن این کاستی ها چه کار باید کنیم؟

ما باید دو سند چشم انداز تدوین کنیم؛ یکی سند چشم انداز تا ۱۴۰۴ که پنج سال باقی مانده تا به انتها برسد. کسی باید تحقیق کند که ما در پنج سال آینده در حوزه های متنوع ادبیات انقلاب اسلامی و دفاع مقدس

انقلاب و دفاع مقدس است. چندین هزار نامه داریم از آزادگان یا پاسخننامه هایی که خانواده ها به اسرا فرستاده اند. برخی نامه ها، پاسخ نامه هایی از بزرگان کشور دارند. مثلاً امام راحل به نامه یکی از اسرا پاسخ می دهد یا مقام معظم رهبری هم به نامه های اسرا پاسخ داده اند. یا در زمان عید نوروز مردم هدایایی با نامه می فرستادند که خودش حال و هوای زیبا و جذابی دارد. علاوه بر این سفرنامه ها بخشی از ادبیات انقلاب اسلامی و دفاع مقدس است. نثرهای ادبی هم بخشی از ادبیات این دوره است. لباس نوشته ها و میثاق نامه ها که برای شفاعت شهید برای بعد از شهادت نوشته می شد و همزمان ذیل آن را امضا می کردند، اینها هم بخشی از آثار ادبیات دفاع مقدس است.

در خصوص لباس نوشته ها اما گویا کار جدی صورت نگرفته است؟

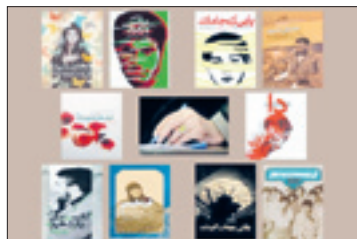
بله، همانطور که شما اشاره کردید در خصوص لباس نوشته های رزمندگان کاری جدی نشده است. البته اثر ارزشمندی در زمینه فرهنگ شفاهی جبهه ها و عرصه های نبرد دفاع مقدس داریم به نام «فرهنگ جبهه» نوشته محمد مهدی فهیمی که این اثر کار ارزشمندی در تاریخ شفاهی دوران دفاع مقدس به شمار می رود.

آیا رقم دقیقی از آثار چاپی در این زمینه وجود دارد؟

تا الان بیش از ۲۸ هزار جلد کتاب در حوزه ادبیات دفاع مقدس منتشر شده که در گونه های مختلف نثر و نظم است. در مجموع آثار بسیار زیادی به جامعه عرضه شده است. در این زمینه در قالب پروژه ای در موزه دفاع مقدس فعالیت های پژوهشی خوبی صورت گرفته که متأسفانه تاکنون بالاتکلیف باقی مانده و به سرانجام نرسیده است. در این پروژه حدود ۲۸ هزار جلد کتاب شناسایی شد که در طول ۴۰ سال تولید و منتشر شده و این رقم قابل اعتناست.

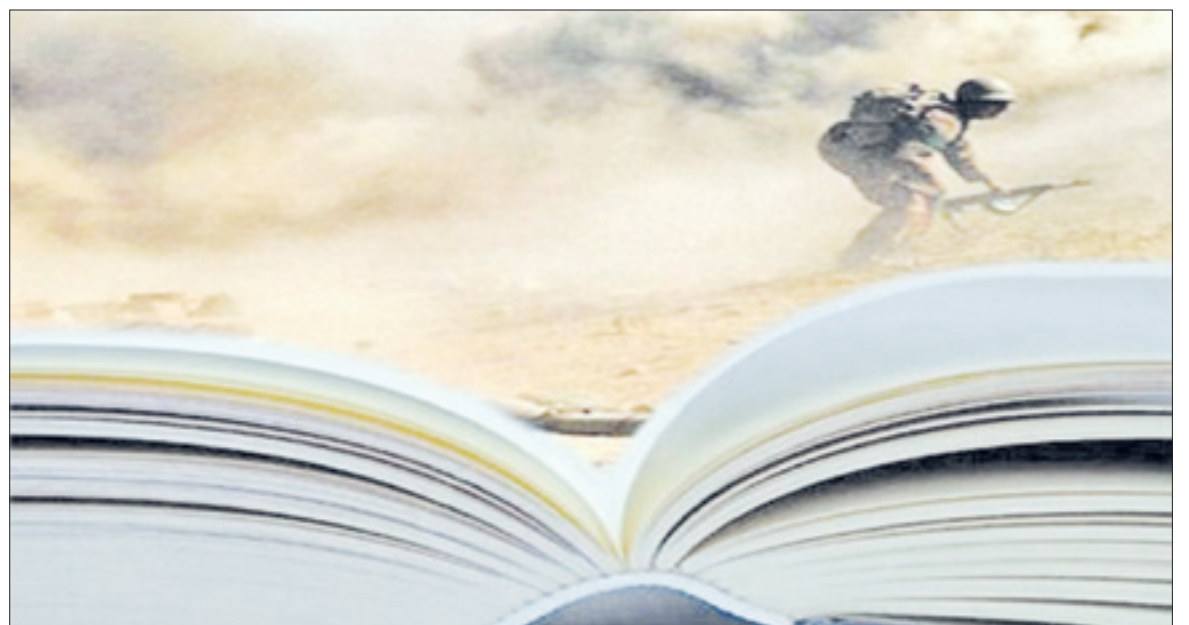
درباره مختصات و ویژگی های این آثار بفرمایید و اینکه آیا می توان مردمی تر شدن ادبیات را یکی از تأثیرات ادبیات دفاع مقدس بر شمرد؟

بله، در حوزه شعر، شاعران فراوانی داریم که در این دوره ظهور و بروز کرده و آثار متنوعی را منتشر کرده اند، علاوه بر این شاعران زن بسیاری داریم که در سابقه ادبی و



“

سند چشم انداز ادبیات دفاع مقدس یکی از نیازمندی های این ژانر ادبی است که در حال حاضر چنین چیزی نداریم و لزوماً باید بدانیم چرا در این زمینه تلاش مؤثری صورت نگرفته است. یا اینکه ببینیم در کدام عرصه ها بیشتر کار شده یا کم یا زیاد بوده است



سردار شهید
سید حمید
تقوی فر



د

متولد ۲۰ شهریور ۱۳۳۸ اهواز، عضو گروه «منصورون»، فرمانده سپاه سوسنگرد، فرمانده سپاه شادگان، جانشین قرارگاه رمضان در فعالیت‌های برون مرزی، عضو کمیته بازجویی از اسرا و افسران عراقی، از فرماندهان مدافع حرم، شهادت ۶ دی ۱۳۹۳ در سامرا.
سخن شهید: وحدت خودتان را فراموش نکنید، دنبال اجرای دستورات خداوند متعال و انبیا و ائمه طاهرين باشید بهانه برای تفرقه زیاد است، کاری نکنید تا رضایت شیطان و غضب الهی را فراهم نمایید.

حمایت‌های جهانی از رژیم بعث عراق در جنگ تحمیلی در گفت‌وگو با دکتر اسماعیل منصوری لاریجانی

مرتجعین منطقه از قهرمانی‌های صدام داستان سرایی می‌کردند!



چهلمین سالگرد هشت سال دفاع مقدس فرا می‌رسد و ما همچنان در عرصه‌های مختلف با تبعات و پیامدهای بی‌شمار این جنگ ناخواسته روبه‌رو هستیم. یکی از ابعاد این رویداد حمایت کشورهای متعدد از متجاوز و ترغیب و تشویق دیکتاتور بعثی برای شروع این جنگ و حمله سراسری به ایران است که در میان این حامیان مالی و سیاسی و تجهیزاتی و انسانی از ابر قدرت‌ها مثل امریکا و شوروی سابق تا کشورهای توسعه نیافته و ضعیفی مثل سودان و... به چشم می‌خورد. بی‌تردید همین حمایت‌ها بود که موجب طولانی شدن جنگ و جری شدن آغازگر این تهاجم و تقویت راهبردهای رژیم بعثی برای لشکرکشی به ایران و وارد شدن خسارات عظیم به هر دو ملت شد. بررسی این حمایت‌ها و ابعاد و علل آن می‌تواند روشنگر بخشی از تاریخ و تحولات معاصر ایران و چراغی برای آینده باشد. در عین حال که امروز دنیا دچار تحولات شگرف دیگری شده است و برخی حامیان دیروز صدام، امروز در کنار ایران هستند و با کشورمان در برخی رویکردهای سیاسی و بین‌المللی هم‌داستان شده‌اند و روابطمان با عراق هم دچار تحولات بنیادین شده است. دکتر اسماعیل منصوری لاریجانی پژوهشگر و مدرس دانشگاه و مؤلف و صاحب بیش از ۷۰ اثر در حوزه‌های مختلف تاریخی، فرهنگی، مذهبی و عرفانی و شش اثر پژوهشی درباره دفاع مقدس، بر این باور است که یکی از دستاوردهای این هشت سال نبرد نامتوازن در صحنه‌های بین‌المللی و شفاف شدن مواضع سیاسی کشورها بود. قطعاً اگر جنگ را ما تجربه نمی‌کردیم، روابط راهبردی‌مان با بسیاری از کشورها امروز اینگونه نبود. وی همچنین خواستار پیگیری حقوقی اجرای سایر بندهای قطعنامه ۵۹۸ و تعیین خسارت‌ها و تعیین روش و فرآیند پرداخت و مطالبه آن به ویژه از حامیان متجاوز است. مشروح این گفت‌وگو را می‌خوانید.



د

بی‌شک آنچه ابر قدرت
ها - خصوصاً دولت
امریکا - از صدام انتظار
داشتند، منحصر به
سقوط کشاندن نظام
اسلامی در ایران بود؛
زیرا وقوع انقلاب اسلامی
برای امریکا و حامیان
در منطقه قابل
تحمل نبود

علی شیرین

هشت سال دفاع مقدس دارای ابعاد خاص و متمایزی نسبت به سایر جنگ‌ها و تخاصمات ۲۰۰ ساله اخیر است؛ یکی از این ابعاد حمایت همه جانبه حدود ۵۰ کشور ابر قدرت و غیر آن از کشور مهاجم بود، درباره ابعاد این مسئله بفرمایید.

همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی ایران جهان دو قطبی بود و برخی کشورها به شرق و برخی به غرب وابستگی سیاسی، فرهنگی و اقتصادی داشتند. پیروزی انقلاب ایران با سیاست و رویکرد نه شرقی نه غربی اتفاقی مهم

و بی‌سابقه بود و برای شرق و غرب خیلی مهم بود که کشوری براساس آموزه‌های ایدئولوژیک خود هر دو ایده و مکتب مدعی را رد و نفی کند و خواهان استقلال کشورهای منطقه هم باشد. این ایده جدید مبتنی بر دین و اراده ملت، دولت مستقل تشکیل می‌دهد. طبعاً این خط‌مشی نوظهور سیاسی امام راحل به مذاق سردمداران غرب و شرق خوش نیامد. صدام با استفاده از این فرصت، القا می‌کند با این معیار تمامی معیارهای متعارف جهانی عوض می‌شود. بر این اساس دولت‌های حامی صدام ابتدا به این نتیجه رسیدند که با تغییر چهره‌ها یا تهدید و تنش داخلی می‌توان انقلاب اسلامی را مهار و محدود کرد.

بنابراین ابتدا این سیاست را در پیش گرفتند و با ایجاد درگیری‌های داخلی، ترس، تهدید، ترور و وحشت‌آفرینی

و شورش‌های داخلی برای مهار انقلاب تلاش گسترده‌ای کردند و بعد از بی‌حاصل بودن آن به فکر تجاوز خارجی افتادند تا میزان توانمندی‌های نظام سنجیده شود و براساس عکس‌العمل جمهوری اسلامی ایران، موازنه قوا صورت گیرد.

بنابراین صدام به لحاظ روحیات خاص دیکتاتوری و سوابق منازعات مرزی برای حمله به ایران انتخاب می‌شود. او به لحاظ تسلیحاتی وابستگی به شرق داشت، ولی نتوانست از گورباچف صد درصد تأیید بگیرد، منتها از چالش‌ها و غرب استفاده کرد و خودش را کسی نشان داد که می‌تواند در مدت کوتاهی نظام را ساقط کند؛ البته غربی‌ها ابتدا تردید داشتند.

«ریچارد مورفی» مشاور امنیتی وقت کاخ سفید در خاطراتش اذعان کرده است که حامیان صدام متوجه

چله پایداری|ویژه چهلمین سالگرد دفاع مقدس
|شهریور ۱۳۹۹| روزنامه جوان |

سردار شهید مرتضی حسین پور شلمانی



معروف به «حسین قمی» متولد ۳۰ شهریور ۱۳۶۴ روستای شلمان لنگرود. مهندس الکترونیک دانشکده امام علی (ع)، همکاری با نیروهای عراقی علیه اشغالگران آمریکایی، حضور در سوریه و دفاع از حرم حضرت زینب (س) در منطقه زینبیه، فرمانده نیروهای حیدریون و مقاومت در مبارزه با داعش. شهادت ۱۶ مرداد ۱۳۹۶.

سردار قاسم سلیمانی در مراسم یادبود چهلمین روز شهادت مرتضی حسین پور گفت: الان هم می‌گویم نابودی داعش نزدیک است و تا دو ماه دیگر نابودی این شجره خبیثه را جشن می‌گیریم.

شدند اینگونه که ما از وضعیت ایران تصور می‌کردیم واقعیت نداشته است. موفقی می‌افزاید: چرا که از دو نکته رهبری و مدیریت روحانیت و بسیج مردمی غافل بودیم و صرفاً روی توانمندی‌های ارتش فکر می‌کردیم. اما بعد از فتح خرمشهر موازنه قدرتی حاصل شد. تصور آنها این بود که جنگ در این مقطع با آزادسازی سرزمین‌های ایران متوقف می‌شود.

هدف اصلی تجاوز سراسری به ایران چه بود که سایر اهداف هم در ضمن آن جای می‌گرفت؟

طراحان جنگ اهداف متعددی را دنبال می‌کردند که سرنوشتی نظام نو پای جمهوری اسلامی هدف اصلی آن بود. بی‌شک آنچه که ابر قدرت‌ها - خصوصاً دولت امریکا - از صدام انتظار داشتند، منحصر به سقوط کشاندن نظام اسلامی در ایران بود؛ زیرا وقوع انقلاب اسلامی برای امریکا و حامیانش در منطقه قابل تحمل نبود. پیام انقلاب اسلامی، افق‌های تازه‌ای را به روی ملت‌ها، خصوصاً مسلمانان جهان گشود و استقبال با اشتیاق و شور نشاط مسلمانان و آزادی خواهان جهان از انقلاب اسلامی در گوشه و کنار عالم، از فراگیری و جهانشمولی آن حکایت می‌کرد. آنچه انقلاب اسلامی به جهانیان نوید می‌داد و می‌دهد؛ آزادی، استقلال، حاکمیت بر سرنوشت خویش و شکست خط سلطه و غارتگری ابر قدرت‌ها در جهان است. بنابراین در انتظار فرصتی بودند تا ضمن حفظ موقعیت خود در منطقه، تدابیری برای ضربه زدن به ایران و سرنوشتی نظام جمهوری اسلامی که سر منشأ این حرکت بود فراهم آورند. یکی دیگر از اهداف صدام این بود که با آغاز جنگ علیه ایران، آن را به جنگ بین ایران و اعراب مبدل کند. از این رو پس از تجاوز به کشورمان، در سخنان خود اظهار می‌کرد از جانب اعراب

با ایران می‌جنگد و از طرفی هم تصمیم داشت تا با تجزیه خوزستان، خود را منجی عرب‌های در بند و مدافع وطن عربی جلوه دهد. وی در مصاحبه‌ای در ۲۳ اسفند ۱۳۶۲ خطاب به اعراب گفت: «ما که برادران تن هستیم، به نمایندگی از سوی شما، دفاع از سرزمین اعراب را آنگونه که در خور است، به عهده خواهیم گرفت.»

چهارمانی حمایت‌ها از رژیم بعثی عراق علنی، آشکار تر و بی‌پرده می‌شود؟

وقتی سلسله عملیات‌های برون مرزی ایران و ورود به خاک کشور متجاوز برای احقاق حقوق ملت ایران و تنبیه متجاوز ادامه یافت، حمایت‌ها از عراق هم علنی و علنی‌تر شد. حتی شوروی سابق به شکل علنی افسران ارشد و زبده خود را وارد عراق کرد. تانک تی ۷۲ را که ضد آریبی جی بود به عراق داد. حتی حامیان رژیم بعث اجازه استفاده از سلاح‌های شیمیایی به عراق دادند و بعثی‌ها به طور گسترده در فاو از آن استفاده کردند و در واقع همه قوانین بین‌المللی در عملیات خیبر نقض و البته علنی این اقدامات انجام می‌شود.

در مقابل حامیان صدام برخی کشورها هم در جبهه حمایت از ایران قرار می‌گیرند. درباره وضعیت و نحوه حمایت و دلایل آن هم توضیح دهید.

البته ایران حامیان زیادی در منطقه و در میان کشورها نداشت، در منطقه سوریه و حافظ اسد به لحاظ شخصیت برجسته‌ای که داشت، مواضع ضد اسرائیلی‌اش را حفظ کرد و با ما همکاری نظامی و تسلیحاتی داشت. یکی دیگر از دولت‌های حمایتگر، لیبی بود که معمر قذافی بخشی از سلاح‌های مورد نیاز ما را تأمین می‌کرد. چند کشور هم مثل پاکستان و افغانستان بی‌طرف بودند و در مقابل کشورهای تأثیرگذار و دارای حق و توهمه همراه و حامی

یعنی نقش ایمان و انگیزه‌های معنوی در اقتدار دفاعی و امنیتی در محافل علمی و دانشگاهی و مراکز استراتژیک دنیا مطرح شده و مورد توجه قرار گرفته است و به شدت روی آن کار می‌کنند.

یکی از سؤالات مطرح و مهم و البته جالب و قابل توجه و شگفت‌آور واکنش جانبداران دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی در خصوص این تجاوز آشکار به یک کشور و دولت مستقل دیگر است که احساس و برداشت این است که دچار یک پارادوکس هستیم و تناقض در سخن و عمل و نقض فاحش مقررات و قوانین بین‌المللی را به عینه شاهدیم. ولی در ظاهر و رسانه‌ها مدام از حقوق بشر و بی‌طرفی سازمان‌های بین‌المللی و تلاش آنها برای حفظ صلح و امنیت پایدار سخن می‌گویند.

بله، همین‌طور است، دچار تناقض و دوگانگی آشکاری در اجرای قوانین و مقررات بین‌المللی هستیم و البته اینها مستمسکی برای سلطه بر جهان است. پس از وقوع تجاوز سراسری رژیم بعث عراق به خاک ایران، دولت‌ها و مجامع بین‌المللی واکنش‌های متفاوتی از خود نشان دادند. دولت‌های منطقه به ویژه عربستان، اردن و کویت بی‌رودریابستی حمایت خود را از عراق اعلام کردند. دولت امارات مجدداً تأکید کرد جزایر سه گانه عربی، باید به این کشور بازپس داده شود. شگفت‌تر اینکه اغلب حمایت‌ها با تمجید و ستایش از صدام همراه بود. یک مقام رسمی اردن هم گفت: «صدام حسین یقیناً به عنوان یک مرد قدرتمند در رهبری ملت ملی اعراب در خواهد آمد و پیروزی وی در جنگ با ایران، اولین

ملل بر اساس ماده ۹۹ منشور، نامه‌ای بدین مضمون به شورای امنیت نوشت که تنها از گسترش اختلاف میان ایران و عراق ابراز نگرانی شده و گفته بود این امر به عقیده من یک تهدید جدی و بالقوه برای صلح و امنیت بین‌المللی است.

بررسی مواضع کشورها و سازمان‌های بین‌المللی‌ها بعد از فتح خرمشهر نشان می‌دهد آنها همسوتر با صدام شدند. گویی همگی به حمایت از شروع کننده جنگ پرداختند و علیه کسی شدند که از حقوق خود دفاع می‌کرد.

یکی از آثار مهم عملیات بیت‌المقدس؛ واکنش کشورهای منطقه و جهان نسبت به پیروزی رزمندگان اسلام بود. اگر چه پرداختن به تمامی مواضع کشورها از حوصله این بحث خارج است، اما اشاره به مواضع کشورهایی که خود را در این جنگ بی‌طرف یا حتی مخالف رژیم عراق می‌دانستند، حائز اهمیت بسیار است. دولت امریکا که در آغاز تجاوز عراق به ایران، خود را بی‌طرف جلوه می‌داد، بعد از فتح خرمشهر نتوانست خشم و ناراحتی خود را از پیروزی رزمندگان اسلام پنهان کند، بنابراین ژنرال هیک، وزیر خارجه وقت امریکا در اقدامی شتابزده اعلام کرد: «امریکا در برابر هر گونه تغییر اساسی در منطقه خلیج فارس که ناشی از جنگ ایران و عراق باشد بی‌تفاوت نخواهد بود.» دکتر عظمی‌الباز، مشاور شخصی حسنی مبارک هشدار داد: «اگر ایرانی‌ها دست به یک هجوم جدی به داخل عراق بزنند، بدون شک درگیری مصر در جنگ را افزایش خواهد داد.» همچنین ولیعهد اردن از امریکا خواست تا موضع بی‌طرفی خود را در جنگ ایران و عراق رها کرده و برای اینکه ایران در جنگ به پیش می‌رود، از عراق حمایت کند.

پس از فتح خرمشهر، مجامع و سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی هم سکوت خود را پس از ماه‌ها شکستند و تصمیمات گوناگونی را اتخاذ کردند؛ از جمله اینکه شورای همکاری خلیج فارس به ریاست شاهزاده فهد ولیعهد وقت کشور عربستان در تاریخ تشکیل جلسه داد و خواهان توقف جنگ شد. سازمان کنفرانس اسلامی نیز با تشکیل کمیته میانجیگری، در صدد برآمد جنگ بین ایران و عراق را متوقف کند. حبیب شطی، دبیرکل وقت سازمان کنفرانس اسلامی در این باره گفت: «در ارتباط با جنگ ایران و عراق ۴۳ کشور عضو کنفرانس اسلامی تلاش خواهند کرد این دو کشور، ملت اسلامی را که بیش از یک سال قبل درگیر جنگ خانمانسوز هستند، با یکدیگر آشتی دهند.»

شورای امنیت سازمان ملل متحد که طبق منشور سازمان، مسئولیت دفع تجاوز به کشورها را عهده‌دار است، به طور جدی قضیه جنگ ایران و عراق را دنبال نکرد. اعضای شورای امنیت تنها در ششم مهر ماه سال ۱۳۵۹ تشکیل جلسه داد و به اتفاق آرا قطعنامه ۴۷۹ را تصویب کرد. این قطعنامه با عنوان «وضعیت میان ایران و عراق» با اظهار نگرانی از دو کشور درخواست می‌کند از هرگونه کاربرد بیشتر زور خودداری کنند. جای بسی تعجب است که درخواست عدم استفاده از زور حتی به صورت مشروع زمانی مطرح شده است که قسمت زیادی از غرب و جنوب غربی ایران در اشغال نیروهای عراقی بود و شورا با حکم آتش‌بس در خاک ایران، از نیروهای متجاوز درخواست نکرد به مرزهای بین‌المللی بازگردند، واقعاً جالب است!

بلکه خواسته واقعی شورا این بود که دولت قربانی تجاوز از دفاع مشروع برای مقابله با تجاوز و آزادسازی اراضی اشغالی دست بردارد. این خواسته، خودنقض صریح ماده ۵۱ منشور ملل متحد است. در واقع هیچ تضمینی برای



عملیات موفقیت‌آمیز نظامی اعراب در طول سال‌های گذشته خواهد بود.»

همچنین انجمن ادبای کویت با ارسال تلگرافی به صدام حسین، حمایت خود را از عراق در جنگ با ایران اعلام کرد. در این تلگراف آمده است: «فرزند صالح عربیت، رفیق صدام حسین - بغداد» جالب اینکه صدام این اظهار ارادت و حمایت ادبای کویت را در تجاوز به آن کشور پاسخ‌بخایی داد و ادبا و نویسندگان کویت را به اوج تخیل و تغزل کشاند. دبیرکل اتحادیه عرب هم مواضع قوی و عربی صدام را مورد ستایش قرار داد. کشورهای غربی هم اگر چه از صدام راضی به نظر می‌رسیدند، اما با لحنی متناقض به اظهار نظر پرداختند. اما به تدریج رژیم عراق با حرکت‌های غرب‌پسند، حمایت اغلب آنها را با خود همراه کرد. «کورت والد‌هایم» دبیرکل وقت سازمان

صدام بودند؛ حتی شوروی سابق که امروز دوست ماست (روسیه) هم برای مهار ایران با امریکا متفق‌القول بود.

با توجه به این حمایت‌های همه‌جانبه، تحلیل شما از دلیل اصلی موفقیت نیروهای ما در شکست بعثی‌ها چیست؟

تحلیل‌های کارشناسان نظامی و سیاسی دنیا در واقع این بوده که ایمان و عشق به خدا و مبدأ هستی و روحیه شجاعت و شهادت‌طلبی در وجود نیروهای ما موازنه قوا را تغییر و قدرت و اقتدار ما را در دنیا با وجود تمامی کمبودها و کاستی‌ها نشان داد. این گفتمان یعنی تأثیر ایمان در حفظ امنیت و دکتین دفاعی کشور در گفتمان‌های جهانی هم مطرح شد و تغییر بنیادی را هم در گفتمان‌های استراتژیست‌ها و تحلیلگران و نظریه‌پردازان جهانی داده است. امروزه این گفتمان

سردار شهید مهدی باکری



متولد ۱۳۳۳ در میاندوآب، معروف به آقامهدی، مهندس مکانیک، شهردار ارومیه پس از پیروزی انقلاب، معاون تیپ نجف در عملیات فتح‌المبین والی بیت‌المقدس، فرمانده لشکر ۳۱ عاشوراء شهادت و مفقودی پیکر در ۲۵ اسفند ۱۳۶۳ عملیات بدر. **سخن شهید:** آه جقدر لذت‌بخش است، انسان آماده باشد، برای دیدار ریش، ولی چه کنم تهیدستم، خدایا قبولم کن. سلام بر روح خدا نجات‌دهنده ما از منجلاب عصر حاضر.

اعاده حقوق ملت ایران و خروج بعضی‌ها از سرزمینمان وجود ندارد و آنها حاضر نیستند این تضمین را بدهند.

این فرآیند غیر عادلانه بعد از تصویب قطعنامه چگونه ادامه یافت با سکوت یا اظهار مواضع خشن و بی‌اثر؟

پس از قطعنامه ۴۷۹، شورای امنیت به مدت ۲۲ ماه در برابر این جنگ سکوت کرد و این در ایامی است که رژیم عراق در اوج پیروزی است، اما پس از عملیات بیت‌المقدس، به یکباره شورای امنیت هم‌صدا با سایر کشورهای متحد عراق، برای توقف جنگ سکوت خود را شکست و در پی درخواست کشور اردن و امریکا- دو متحد عراق در جنگ با ایران- تشکیل جلسه داد و قطعنامه ۵۱۴ را به اتفاق آرا تصویب کرد.

در این قطعنامه، برخلاف قطعنامه ۴۷۹، برای نخستین بار از برقراری آتش‌بس و عقب‌نشینی نیروها به مرزهای شناخته شده بین‌المللی و تشکیل نیروهای پاسدار صلح و استقرار آنها سخن گفته شد و احترام به حاکمیت، استقلال، تمامیت ارضی و عدم مداخله در امور داخلی کشورها مورد توجه قرار گرفت.

اما سؤال اینجاست که چرا در زمان برتری نیروهای

عراقی و اشغال بخشی از مناطق و شهرهای مرزی ایران این خواسته‌ها از سوی شورای امنیت سازمان ملل مطرح نمی‌شود؟ و چرا شورای امنیت پس از ۲۲ ماه سکوت به فکر وظایف اولیه و ابتدایی خود افتاده، جای بسی سؤال و تعجب است.

ایران قطعنامه ۵۱۴ را نپذیرفت، زیرا هنوز تا خواسته‌های مشروع خویش نظیر معرفی متجاوز و پرداخت خسارت و تضمین صلح، راه درازی پیش‌رو داشت و قطعنامه ۵۱۴ هیچ راهکاری برای تحقق مقاصد ایران پیشنهاد نکرده بود.

تأمین سلاح و بمب‌های شیمیایی برای عراق یکی از ابعاد حمایت‌های صدام بود و در واقع ارسال سلاح شیمیایی به این کشور برای استفاده در روزهای شکست بود؛ در باره حامیان ارسال کننده این سلاح مغرب و مرگبار و نقش آفرینان آن که ظلم آشکار به بشریت و نقض فاحش قوانین بین‌المللی بود، توضیح بفرمایید.

بله اگر چه دلایل زیادی دال بر ارسال تسلیحات و تجهیزات شیمیایی و غیر شیمیایی از سوی کشورهایی نظیر شوروی سابق، آمریکا، یوگسلاوی سابق، بلژیک، چین، اسپانیا، ایتالیا و شیلی به کشور عراق وجود دارد، اما به طور عمده دو کشور آلمان و انگلستان منابع تأمین کننده تسلیحات شیمیایی عراق بودند.

این درحالی‌است که کشور آلمان تنها کشوری است که نه تنها اسناد الزام آور حقوقی دال بر ممنوعیت سلاح‌های شیمیایی را امضا کرده، بلکه بر اساس معاهده اصلاحی بروکسل، بازرسی‌های سرزده از صنایع شیمیایی خود، به وسیله آژانس کنترل تسلیحات اتحادیه اروپا را هم پذیرفته است.

گزارش مجله آلمانی «اشترن» در این باره مسائل پشت پرده را افشامی کند، دادستانی آلمان هم در سال ۱۹۸۸ علیه چند شرکت آلمانی که متهم به ارسال و صدور تأسیسات شیمیایی به عراق برای ساخت بمب‌های شیمیایی بودند، اعلام جرم کرد و آنها را تحت تعقیب قرار داد. در این خصوص، در سال ۱۹۸۷ در پی ۳۰۰ بازرسی دقیق از دفاتر ۱۲ شرکت آلمانی که مراکزشان در «هامبورگ»، «آشافنبورگ»، «شیفرستاف» و «وونیخ» است، تعداد زیادی مدرک و سند دال بر این

صادرات غیر قانونی به عراق به دست آمد. مجله مزبور، در این زمینه گزارش داد دادستانی در آلمان توانسته است ضربه سنگینی بر گروهی از شرکت‌های آلمانی که سال‌های طولانی، مواد و تأسیسات شیمیایی، برای ساخت بمب‌های شیمیایی به عراق صادر کرده‌اند، وارد نماید.

البته دامن سایر کشورهای غربی نیز به نوعی به این جنایت که یک نمونه آن بیماران شیمیایی سردشت است، آلوده است، اما به دلیل منفور بودن کاربرد سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیک در افکار عمومی جهان، از قبول این فضااحت خودداری می‌کنند. حتی سازمان‌های بین‌المللی- به ویژه اعضای شورای امنیت - به خوبی از کاربرد سلاح شیمیایی عراق علیه ایران آگاه بودند، ولی با سکوت معنادار و عدم تصمیم‌گیری جدی خود، در جنایت رژیم عراق سهیم شدند.

سرانجام ساز رسوایی آنها در تهاجم صدام به کشور کویت به صادر آمد و با شکست عراق از نیروهای ائتلاف حامی کویت و خروج این کشور از کویت، کارشناسان سازمان ملل متحد ضمن بازدید از زرادخانه‌ها و کارخانه‌های عراقی، به مواد شیمیایی و جنگ‌افزارهای سمی و مهلک دست یافتند و با این عمل خود، صحت ادعای جمهوری اسلامی مبنی بر قربانی شدن توسط سلاح‌های شیمیایی عراق را به اثبات رساندند.

آیا سرانجام دولت‌ها به استفاده عراق از سلاح شیمیایی اعتراف کردند؟

بله! بعضی از متحدان رژیم عراق بارها اعلام کرده‌اند رژیم یعنی عراق در جنگ با ایران از سلاح‌های شیمیایی و میکروبی استفاده کرده است نمونه‌هایی از آن عبارتند از:

دولت ایران در کنفرانس خلع سلاح‌های شیمیایی سازمان ملل متحد، عراق را متهم کرد در جنگ با ایران از سلاح شیمیایی استفاده کرده است و حتی در کنفرانس خلع سلاح ژنو اعلام کرد وظیفه اسفانگیزی که بر عهده دارد، این است که باید گزارش کند شواهد موجود، استفاده عراق از سلاح‌های شیمیایی را ثابت کرده است. همچنین وزیر امور خارجه اتریش در کنفرانس خلع سلاح در وین در سال ۱۳۶۷ اعلام کرد دلایلی وجود دارد که عراق در جنگ با ایران از سلاح شیمیایی استفاده کرده است. اضافه کنم اعلامیه گروه حقوق بشر

پارلمان انگلیس هم با صراحت از کاربرد سلاح‌های شیمیایی توسط عراق در جنگ با ایران خبر داده است. البته این اعتراف‌ها زمانی بود که کار از کار گذشته بود و غالباً پس از حمله عراق به کشور کویت، اغلب کشورها از این جنایت عراق پرده برداشتند.

در باره دستاوردهای دفاع مقدس در عرصه‌های مختلف هم توضیح بفرمایید این دستاوردها قطعاً امروز پشتوانه ما در ادامه حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است و خواهد بود؟

البته دستاوردهای زیادی را برای دفاع مقدس می‌توان برشمرد اما یکی از دستاوردهای مهم تغییر موازنه قوا در عرصه‌های مختلف نظامی و سیاسی است. یکی دیگر از این دستاوردها شفافیت مواضع کشورهاست. بعد از پایان جنگ مواضع سیاسی کشورهای بزرگ هم دچار تغییراتی در همسویی با غرب یا دور شدن از غرب شد. رویکرد امروز روسیه و چین در همسویی با ایران مصداقی از این تغییرات است.

قطعاً اگر جنگ را تجربه نمی‌کردیم، امروز روابط ما با روسیه و برخی دیگر از کشورها در این شرایط و در این سطح نبود، چرا که در جنگ اقتدار دفاعی و امنیتی ما به اثبات رسید و ما پس از جنگ با پیشرفت‌هایی که داشتیم به سطح بازیگران بین‌المللی صعود کردیم. ما با شرق نیستیم اما این شرق است که به ما در برخی مواضع و اهداف بین‌المللی با وجود اختلافات اعتقادی و ایمانی نزدیک شده است. ما به لحاظ تفکر شیعی با دوستان اهل سنت اختلاف داریم و معتقدیم تفکر شیعه همیشه می‌تواند متحول و رو به جلو و پویا باشد. ساختار بنیادین حرکت مقاومت را در منطقه که در برابر داعش درخشید و همه کشورهای اعم از اهل سنت و غرب و اروپا از آن بهره‌مند شدند سردار سلیمانی و ایران ایجاد کرد و این راهبرد را همه قبول دارند اعم از دوست و دشمن.

دستاورد دیگر دفاع مقدس در حوزه سیاسی صدور راهبرد مقاومت و پایداری در کشورهای تحت ظلم و اشغال مثل یمن، فلسطین و... است. الان هم ما می‌توانیم با اقدامات درست صادر کننده مؤلفه‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی باشیم.

به عنوان سؤال پایانی در باره قطعنامه ۵۹۸ و نتایج و ظرفیت‌های باقیمانده آن بفرمایید و چه اقدام‌هایی سیاسی و حقوقی باید برای احقاق حقوق ملت ایران انجام داد؟

پذیرش این قطعنامه به عنوان خیرالموجودین بود. دلایل پایان جنگ به فاکتورهایی که جنگ را ایجاد کرده بودند وابسته بود. این دلایل از صحنه خارج شدند. ما که علت موجه جنگ نبودیم و طبیعی بود با تغییر شرایط امام راحل این تصمیم را بگیرند.

قرآن هم می‌گوید هر موقع دشمن پیشنهاد صلح داد بپذیرید و البته این قطعنامه تنها راه حقوقی موجود بود. پس از پذیرش این قطعنامه اصل اول و دوم را پیاده کردیم و سوم و چهارم تقریباً و بقیه اصول پیگیری نشده است.

یکی دیگر از دلایل آن روی کار آمدن دولت همسو با جمهوری اسلامی ایران در عراق است، اما این به منزله این نیست که دنبال پیاده کردن قطعنامه نباشیم. قطعاً باید پیاده شود، میزان خسارت سنجیده و دولت عراق و حامیان متجاوز به ویژه کشورهای عربی، غربی و اروپایی موظف به پرداخت خسارت و شفاف‌سازی موضوع شوند. این موضوع بسیار مهم است و از لحاظ حقوقی و بین‌المللی باید پیگیری شود و تاریخ در این باره قضاوت خواهد کرد. ■



چله پایداری|ویژه چهلمین سالگرد دفاع مقدس
|شهریور ۱۳۹۹| روزنامه جوان |



متولد ۱۳۳۴ در میاندوآب، دانشجوی یکی از دانشگاه‌های آلمان، از فرماندهان دوره مقاومت یکساله آبادان، از فعالان جهادسازندگی، جانشین لشکر خط شکن ۳۱ عاشورا، شهادت شش اسفند ۱۳۶۲ در عملیات خیبر.
سخن شهید: در زندگیتان همواره آزاده باشید و به هیچ چیز غیر از خدا و آنچه آنی است دل مبنید و بدانید که دنیا زودگذر و فانی است و فریب زرق و برق دنیا را نخورید.

ملک حسین اردنی اولین گلوله جنگ تحمیلی را به سوی ایران شلیک کرد



نگاهی بر کمک‌های بین‌المللی به عراق بعثی در جنگ تحمیلی

شوروی در زمان جنگ یک نیروی هوایی به صدام هدیه داد!

علیرضا محمدی



وفیق سامرایی
می‌گوید: فرستاده
رئیس‌جمهور فرانسه
با یک پیام به عراق
آمده بود: «فرانسه
به صورت جدی
زمینه‌های اعطای
یک بمب اتمی به
عراق را بررسی
می‌کند. می‌توان
برای مجبور کردن
ایران به متوقف
کردن جنگ این
بمب را به هدف
مشخصی پرتاب
کرد!»

کنت دو مارانش رئیس اسبق سازمان جاسوسی فرانسه در کتاب خود تحت عنوان «جنگ جهانی چهارم» می‌نویسد: «تسلیمات و مهمات غربی، تنها امتیاز صدام حسین بودند که در برابر موج حملات نیروهای ایرانی ایستادگی می‌کردند. طی آن جنگ (دفاع مقدس) من فرصتی یافتیم که شاهد عینی ترین مدارک از انواع این وسایل نظامی باشیم.» آنچه کنت دو مارانش از آن صحبت می‌کند، تنها بخشی از کمک‌هایی است که از بلوک غرب روانه عراق بعثی می‌شد. داستان فراتر از این حرف‌ها بود. جایی که شرق و غرب در آن توافق داشتند (شکست ایران) همان مسئله‌ای بود که اعراب ثروتمند حاشیه خلیج فارس و فراتر از آن نیز روی آن تأکید و وسواس ویژه‌ای داشتند: قدرت، ثروت و تکنولوژی همگی به خدمت صدام در آمده بودند تا نظامی که شعار نه شرقی نه غربی سر می‌داد را به شکست بکشاند اما ماجرا طور دیگری رقم خورد.

آمدگی خود را برای اجرای قراردادهای تسلیحاتی قدیمی و نیز تکمیل طرح‌های اقتصادی اعلام کردند. بر اساس این قرارداد، شوروی یک سیستم پیچیده دفاع ضد هوایی مجهز به موشک در عراق مستقر کرد تا از هر گونه تجاوز و حمله جدید مشابه آنچه توسط اسرائیل علیه مرکز اتمی عراق صورت گرفت جلوگیری به عمل آید. (اسرائیل در خرداد ۶۰ در قالب عملیات اپرا به نیروگاه هسته‌ای اوسیراک عراق حمله کرده بود) بنابراین کمک‌های نظامی شوروی به عراق با سال‌ها اقلام زیر از سر گرفته شد: ۳۰ فروند هواپیمای حمل و نقل نظامی آنتونوف ۲۲، بالگردهای توپدار میل ۲۴، توپ‌های ضد هوایی ۲۳ میلیمتری و موشک‌های سام ۳، ۶، ۸، موشک‌های زمین به زمین «فراگ ۷» و ۲ هزار تیر موشک ضدتانک «الیوتکا»، ۷۰۰ دستگاه تانک تی ۶۰ و ۷۲ فروند میگ ۲۳ و ۲۵ و ۲۷ به همراه ۸۰۰ قبضه توپ کالیبر ۲۲۱ و ۱۵۲ میلیمتری و ۱۴۰ هزار نارنجک.

غرب امیدوار بود این کشور بزرگ و غنی را به اردوگاه شرق بکشاند. بر همین اساس شوروی در اولین بیانیه خود در خصوص جنگ تحمیلی ابراز تأسف کرد و این واقعه را «جنگی غلط در زمان غلط و در مکان غلط» نامید. حتی در همان اولین ماه‌های شروع جنگ، کشتی خود را که برای عراق سلاح می‌برد از میانه راه بر گردانده بود! اما بعد از اینکه ایران طبق رسالت اسلامی خود حمله شوروی به افغانستان را محکوم کرد و سپس در سال ۱۳۶۲، حزب توده را منحل و سرانش را دستگیر کرد، عزم شوروی برای کمک به صدام بیش از پیش جزم شد. اگر بخواهیم به صورت رسمی به آغاز همکاری‌های شوروی و عراق در جنگ تحمیلی بپردازیم، مهر ماه ۱۳۶۰ طه یاسین رمضان معاون صدام وارد مسکو شد و با مقامات ارشد کرملین دیدار کرد. وی در این سفر توانست موفقیت‌هایی چه در زمینه نظامی و چه در زمینه اقتصادی به دست آورد زیرا مقامات شوروی

بحث کمک‌های بین‌المللی به صدام حسین در خلال جنگ ایران و عراق، موضوعی نیست که تنها مورد ادعای منابع داخلی باشد. اکنون بسیاری از کارشناسان و نویسندگان غربی و حتی عربی و عراقی، به این امر اذعان دارند و به آن اعتراف می‌کنند. در این گزارش به معرفی کشورهایی می‌پردازیم که بیشترین کمک‌ها در جنگ تحمیلی به بعثی‌ها ارائه می‌دادند.

■ شوروی

شوروی را باید بزرگ‌ترین تأمین‌کننده تسلیحات عراق بعثی در جنگ تحمیلی بدانیم. چنانچه این کشور ۸۵ درصد تسلیحات عراق را تأمین می‌کرد. البته شوروی در جنگ عراق با ایران، سیاست یکسانی نداشت. اوایل شروع جنگ این کشور سعی می‌کرد طرفین جنگ را توأمان برای خودش نگه دارد! چرا که از یک‌سو با عراق رابطه دیرینه‌ای داشت و در سال ۱۹۷۲ یک پیمان مودت و دوستی با آن به امضا رسانده بود و از سوی دیگر بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و خروج ایران از اردوگاه

دکتر مصطفی چمران



متولد ۱۳۱۱ در تهران، اخذ دکترای الکترونیک و فیزیک پلاسما از دانشگاه برکلی آمریکا، تأسیس سازمان امل در لبنان و کمک به شیعیان و مردم این کشور، معاون نخست وزیر دولت موقت، حضور در غائله کردستان، وزیر دفاع دولت موقت، تشکیل ستاد جنگ‌های نامنظم در اهواز، شهادت ۳۱ خردادماه ۱۳۶۱ دهلاویه.

سخن شهید: خدایا مرا به خاطر گناہانی که در طول روز با هزاران قدرت عقل توجیه‌شان می‌کنم، ببخش!

قرارداد ۱۳۶۳: پیشنهاد بزرگ

تاریخ جنگ تحمیلی نشان داده است که اتفاق‌های رخ داده در میدان جنگ تأثیر زیادی در عملکرد کشورهای حامی عراق می‌گذاشت. وقتی اسفندماه ۱۳۶۲ ایران توانست در منطقه استراتژیک هورالهوریزه نفوذ کند و جزایر مجنون را طی عملیات خیبر تصرف کند، روس‌ها به صرافت افتادند تا جریان کمک‌های تسلیحاتی‌شان به عراق را گسترش بدهند. در این راستا، در فروردین ۱۳۶۳، یک هیئت بلندپایه از شوروی به بغداد اعزام شد و فروش ۴/۵ میلیارد دلار اسلحه به عراق را پیشنهاد کرد. این بزرگ‌ترین پیشنهاد فروش سلاح بود که تا آن زمان، شوروی‌ها به عراق داده بودند. هیئت شوروی که از میزان تحقیر بعضی‌ها به خاطر از دست دادن جزایر مجنون مطلع بود، به عراق اطلاع داد که حاضر است میگ‌های ۲۱ و ۲۲، هلی‌کوپترهای توپ‌دار و ۳۵۰ موشک اسکاد را اختیار این رژیم بگذارد. سرانجام این قرارداد و قرارداد ۲ میلیارد دلاری اتحاد جماهیر شوروی به رژیم بعث عراق در هفتم اردیبهشت ۱۳۶۳ هجری شمسی برابر با ۲۷ آوریل ۱۹۸۴ میلادی بین طرفین در مسکو امضا شد که اندکی بعد این تسلیحات در جبهه علیه ایران اسلامی به کار رفت.

سال‌های ۶۵ و ۶۶: نقطه عطف

پس از آنکه ایران در زمستان سال ۱۳۶۴ شبه‌جزیره فاو را گرفت و سپس در تک بزرگ کربلای ۵ (زمستان ۱۳۶۵) به حومه بصره رسید، شوروی تحول بزرگی در صادرات تسلیحات خود به عراق صورت داد. خصوصاً که در تابستان سال ۶۶ دو ابرقدرت روی موضوع اتمام جنگ به توافق رسیده بودند و صدور قطعه‌نامه ۵۹۸ در تیرماه ۶۶ نیز بر همین اساس بود. از این رو تنها در خلال سال‌های ۱۳۶۵ و ۱۳۶۶، فروش تسلیحات شوروی به عراق به بیش از ۹ میلیارد دلار رسید. این رقم در آن سال‌ها یک رقم بسیار بزرگ بود که نشان می‌داد عدم شکست عراق در جنگ تا چه میزان برای شوروی اهمیت دارد.

نگاهی به آمار تسلیحاتی که در همین دو سال به عراق صادر شد نشان می‌دهد شوروی به تنهایی یک ارتش کامل را به عراق هدیه داده بود. ارسال ۲ هزار دستگاه تانک (۸۰۰ تانک تی ۷۲ که در زمان خود جزو مدرن‌ترین و بهترین تانک‌های جهان بودند) ۳۲۰ فروند جنگنده، ۳۰۰ فروند موشک زمین به زمین و موشک‌های اسکاد B و اس اس ۱۲ و... بخش‌هایی از تسلیحاتی بودند که شوروی از سال ۱۳۶۵ به بعد تا پایان جنگ به عراق صادر کرد. اگر توجه داشته باشیم که عراق در ابتدای جنگ تحمیلی با حدود ۳۰۰ فروند

جنگنده به ایران حمله کرده بود، شوروی تنها در این دو سال (۶۵ و ۶۶) یک نیروی هوایی کامل با ۳۲۰ فروند جنگنده را به عراق صادر کرد! ذکر این نکته نیز ضروری است که در بین جنگنده‌های صادر شده شوروی، دو جنگنده پیشرفته میگ ۲۹ و ۳۱ سرآمد بودند. چنانچه توانستند برتری هوایی عراق را دوباره به این کشور برگردانند و بعضی‌ها این امکان را یافتند که شعله‌های جنگ نفتکش‌ها و جنگ شهرها را برافروزند و برتری هوایی خود در میدان جنگ را پررنگ‌تر کنند.

امریکا

ایالات متحده آمریکا موزی‌ترین شریک عراق بعثی در دفاع مقدس بود. اوایل جنگ تحمیلی، عراق در لیست کشورهای تروریستی از نظر آمریکا قرار داشت اما حتی قبل از شروع جنگ نیز این کشور مراداتی را با عراق برقرار کرده بود. چنانچه در مرداد ۱۳۵۹، زمانی که هنوز جنگ تحمیلی به شکل رسمی آغاز نشده بود، آمریکا مجوز فروش موتورهای جت برای کشتی‌های جنگی عراق را صادر کرد.

تحرك ديپلماتيك

با شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، گمانه‌زنی از نقش آمریکا در تحريك عراق به این اقدام جنون‌آمیز حکایت می‌کرد. هر چند آمریکا این موضوع را رد می‌کند اما در سال ۱۳۹۵ که خود آمریکا با بخش‌هایی از اسناد محرمانه‌شان را افشا کردند، این اسناد نشان می‌داد که حدود دو ماه بعد از گروگانگیری دیپلمات‌های آمریکایی در تهران، جیمی کارتر دستور تحريك پنهانی صدام حسین، رهبر وقت عراق به اشغال جزایر ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک ایران در خلیج فارس را صادر کرده بود.

به هر حال آمریکا در جنگ سیاستی محافظه‌کارانه اتخاذ کرد. در همان اولین روزهای شروع جنگ، برژینسکی مشاور امنیت ملی کارتر به صورت رسمی اعلام کرد سیاست آمریکا در منازعه ایران و عراق جنگ بدون برنده است. اما واقعیت‌های موجود در میدان جنگ نشان داد آمریکایی‌ها همان قدر که نسبت به حد پیروزی ایران تنگ‌نظری دارند، نسبت به حد پیروزی عراق گشاده‌دست هستند. به عنوان نمونه وقتی عراق در روزهای اول جنگ تانک‌دیکه‌های اهواز پیش رفت، شورای امنیت که آمریکا در آن فعال مایشاع بود تنها به صدور بیانه‌ای ضعیف مبنی بر ترک مخاصمه رأی داد اما کمتر از دو سال بعد که ایران به مرزهای شلمچه رسید، همین شورای امنیت با تحريك آمریکا بیانه بازگشت به مرزهای بین‌المللی و لزوم احترام به مرزهای بین‌المللی را صادر کرد!

كمك‌های اطلاعاتی

آن طور که «مارک پری» محقق و نویسنده آمریکایی در کتاب خود با نام کسوف می‌نویسد: بعد از شکست عراق در آبادان و همین‌طور بازپس گرفتن شهرستان توسط ایرانی‌ها، در بهمن ماه ۱۳۶۰، ویلیام کیسی رئیس وقت سازمان سیا خودش درخواست ملاقاتی را با صدام مطرح کرد که به دلیل عدم اعتماد صدام به آمریکایی‌ها، این ملاقات توسط برزان تکریتی برادر ناتنی صدام و کیسی در فرودگاه بین‌المللی امان پایتخت اردن صورت گرفت و کیسی در این دیدار از اعلام آمادگی آمریکا برای ارائه کمک‌های اطلاعاتی به بغداد خبر داد. همچنین مارک پری می‌نویسد سازمان جاسوسی آمریکا در بغداد دفتری تأسیس می‌کند و به صورت مرتب دستاوردهای اطلاعاتی و جاسوسی و همچنین عکس‌های ماهواره‌ای را در اختیار مقامات اطلاعاتی ارتش عراق قرار می‌دهد. سرلشکر وفیق سامرایی از افسران اطلاعاتی ارتش بعث عراق نیز در کتاب «ویرانی دروازه‌های شرقی» عنوان می‌دارد: «من عکس‌هایی را که به وسیله ماهواره آمریکایی‌ها از اهداف نظامی یا بسیج نیروهای ایرانی تهیه شده بود، مشاهده کردم. ما به راحتی می‌توانستیم تصویر سربازانی را که در یادگان‌های آموزشی ایران در حال آموزش نظامی بودند مشاهده کنیم. حتی کسی که در مراسم رژه دست و پایش را به صورت اشتباه حرکت می‌داد نیز در تصاویر مشخص بود. هنگامی که کارخانه‌های سیمان را بررسی می‌کردیم، تعداد کیسه‌هایی را که در یک مرحله روی کامیون‌ها بار می‌شد شمارش می‌کردیم.»

سكوت سمي

آلن فریدمن نویسنده و محقق آمریکایی عنوان می‌کند که شوروی در جنگ تحمیلی به عراق سلاح صادر می‌کرد و آمریکا نیز چشم بر این واقعیت می‌بست. فریدمن می‌گوید: «امریکا به پیشنهاد ویلیام کیسی (رئیس سیا) تحویل بمب‌های خوشه‌ای به عراق را در اولویت قرار داد زیرا این سلاح را مناسب‌ترین و کارآمدترین سلاح برای در هم شکستن امواج انسانی مدافعان ایرانی می‌دانست. به اعتقاد او این بمب‌ها می‌توانست به یک قدرت تصاعدی واقعی و مؤثر علیه قوای ایرانی تبدیل شود.»

عدم واکنش به کاربرد تسلیحات شیمیایی از سوی عراقی‌ها در جنگ علیه ایران نیز خدمت دیگری بود که دولت وقت آمریکا به صدام ارائه داد. روزنامه واشنگتن پست، در گزارشی در ۴ سپتامبر ۲۰۱۳، یادآوری کرده که دولت رونالد ریگان از سال ۱۹۸۳ و به دنبال تلاش‌های ایران برای تصرف بصره، مصمم شده بود

جلوی پیروزی تهران را در جنگ بگیرد و تصریح دارد باید با استفاده از «هر اقدام لازم و قانونی» جلوی شکست عراق در مقابل ایران گرفته شود. در همین خصوص نشریه آمریکایی فارین پالیسی در ۱۲۶ اگوست ۲۰۱۳، مصاحبه با افسران سابق اطلاعاتی آمریکا و اسناد سازمان سیا که در همین سال از طبقه‌بندی محرمانه خارج شده نشان می‌دهند آمریکایی‌ها از آغاز ۱۹۸۳ به «شواهد قطعی» استفاده عراق از سلاح‌های شیمیایی دسترسی داشته‌اند اما در این خصوص سکوت می‌کردند.

فرانسه

بدون شک هر ایرانی که تاریخ دفاع مقدس را مطالعه کند، بیش از هر کشوری از فرانسه بیزار می‌شود. این کشور غربی هر چند در آن دوران جزو بلوک غرب به رهبری آمریکا قرار داشت، اما در حمایت از دیکتاتور بغداد بسیار فراتر از آمریکا و شوروی عمل می‌کرد. کار به جایی رسیده بود که کنت دومارانش رئیس اسبق سازمان جاسوسی فرانسه در کتاب خود به نام جنگ جهانی چهارم عنوان می‌دارد که طبق برآورد نیروهای اطلاعاتی، اگر فرانسه تنها سه هفته ارسال سلاح به عراق را متوقف کند، این کشور در جنگ با ایران شکست خواهد خورد.

بمب اتمی!

اما یکی از تکان‌دهنده‌ترین گزارش‌ها در خصوص نقش فرانسه در کمک‌رسانی به صدام را سرلشکر وفیق سامرایی از افسران ارشد اطلاعاتی ارتش بعث عراق در کتاب ویرانی دروازه شرقی عنوان می‌کند. به ادعای سامرایی فرستاده حکومت فرانسه در زمان ریاست جمهوری والرئ ژیسکار دستن به عراق آمد و با وزیر دفاع وقت عندنان خیرالله ملاقات کرد و به او اطلاع داد که «فرانسه به صورت جدی زمینه‌های اعطای یک بمب اتمی به عراق را بررسی می‌کند. می‌توان برای مجبور کردن ایران به متوقف کردن جنگ این بمب را به هدف مشخصی پرتاب کرد!» سامرایی می‌گوید وی یک نسخه از این گزارش که با امضای وزیر دفاع برای ریاست جمهوری ارسال شده بود را تا سال ۱۹۸۴ در گلاصندوق خودش نگهداری می‌کرده است.

فرانسه دومین کشور صادرکننده تسلیحات به عراق پس از شوروی بود. بر خلاف شوروی این کشور یک سیاست یکپارچه در برخورد با عراق داشت و حتی ماه‌ها قبل از شروع رسمی جنگ تحمیلی، به عراق سلاح صادر می‌کرد. از آنجایی که سیستم ارتش عراق شرقی و مدلی کوچک‌تر از ارتش سرخ بود، اینکه یک کشور غربی توانسته بود ۴۰ درصد از صادرات تسلیحاتی خود را تنها به عراق اختصاص بدهد، نشان می‌داد که فرانسه‌ای‌ها در



جنگنده‌های سوپر اتاندارد به صورت اجاره‌ای در اختیار ارتش بعث عراق قرار گرفت

سردار شهید اسماعیل دقایقی



متولد ۱۳۳۳ در بهبهان، از مؤسسان گروه منصورون، از فرماندهان شکست حصر سوسنگرد، از فرماندهان قرارگاه فجر، مؤسس و اولین فرمانده تیپ بدر متشکل از رزمندگان عراقی، شهادت ۲۸ دی ۱۳۶۵، پدر دو فرزند!
سخن شهید: خدایا از تو می‌خواهم هنگامی که شیطان به سراغم می‌آید، تو او را دور کنی و مراقبت و آرامش عطا فرمایی که «لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم»

کمک به صدام تا چه اندازه گشاده‌دست بودند.

جنگنده‌های اجاره‌ای

قرار داد فروش ۱۳۳ فروند میراژ اف ۱ به عراق، یکی از کمک‌های تسلیحاتی فرانسه به عراق یعنی بود که بین سال‌های ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۷ (از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۷ یعنی تا پایان جنگ) انجام گرفت. فرانسه همچنین در یک مقطع که عراق از صادرات نفت خود در خلیج فارس ناامید شده بود و می‌خواست نفتکش‌های ایرانی در آبراه‌های دورتر (دریای عمان) را مورد هدف قرار دهد، ۵ فروند سوپر اتاندارد در اختیار عراق قرار داد که با موشک‌های اگزوسه مجهز شده و در جنگ نفتکش‌ها توسط عراق به کار گرفته می‌شدند. اما از آنجا که نیروی هوایی عراق به سرعت توان استفاده از این جنگنده‌ها را نداشت، نیروی هوایی فرانسه برای اولین بار در تاریخ بدعتی را بنا نهاد که طی آن، جنگنده‌های سوپر استاندارد به عراق اجاره داده می‌شدند!

فرانسوی‌ها همچنین با سماجت خاصی متعهد به ساخت راکتور هسته‌ای اوسیراک عراق بودند. چنانچه وقتی این تأسیسات در هشتم مهر ماه ۱۳۵۹ توسط نیروی هوایی ایران بمباران شد، کارشناسان فرانسوی دوباره اقدام به بازسازی آن کردند. در خرداد ۱۳۶۰ که اسرائیل باز این نیروگاه را طبق سیاست خود بمباران



بیش از ۴۵ میلیارد دلار از سوی کشورهای خلیج فارس به عراق داده شد که بیش از نیمی از آن را عربستان سعودی پرداخت کرد. عراق چنین پول هنگفتی، قدرت ادامه جنگ را نداشت

کرد و در جریان آن یک شهروند فرانسوی نیز کشته شد، باز در سال ۱۳۶۲، لکود شسول وزیر خارجه وقت فرانسه در دیدار با همتای عراقی خود از تعهد فرانسه برای بازسازی این نیروگاه خبر داد!

انگلیس و آلمان

انگلیس و آلمان نیز از دیگر کشورهای حامی صدام در جنگ تحمیلی بودند. فروش ۲ میلیارد دلار تسلیحات به عراق، احداث شبکه پناهگاه‌های پرهزینه زیرزمینی، بخشی از خدمات انگلیس بود که در ژوئن ۱۹۸۲ با تصمیم صدام و مشارکت مهندسان انگلیسی آغاز شد. در همین خصوص همچنین الین گرافت، رئیس فدراسیون مشاوران در مقاطعه‌کاران پناهگاه‌های هسته‌ای انگلیس می‌گوید: «شرکت‌های انگلیسی طرح‌هایی ارائه کردند که به موجب آن برای ۴۸ هزار سرباز، پناهگاه امن ساخته شد. هر پناهگاه تونل پولادین داشت و می‌توانست تا ۱۲۰۰ نفر را در خود جای دهد. در هر پناهگاه پست‌های فرماندهی، محل بیماران، اتاق‌های ضدآلودگی، آشپزخانه، انبار غذاهای

خشک، آب و قورخانه یعنی تمام ملزومات یک اقامت بلندمدت پیش‌بینی شده بود.» خدمت دیگر بریتانیا به صدام ارائه تسلیحات شیمیایی به او بود. در همین خصوص دیوید کرن دیپلمات سابق امریکا در بغداد می‌گوید: «دولت انگلیس تنها چند هفته بعد از آنکه عراق از سلاح شیمیایی در حلبچه استفاده کرد، با اعزام یک وزیر کابینه انگلیس به بغداد اعتبارات بازرگانی داده شده به دولت عراق را دو برابر افزایش داد.» مجله تایمز مالی چاپ انگلیس نیز در همین باره می‌نویسد: «یک شرکت انگلیسی مقادیر زیادی گلوله‌های حاوی گازهای سمی چون هنسلین، ترونیات و نیز بمب‌های آتش‌زا (ششیه بمب‌هایی که امریکا در ویتنام بکار برد) را به عراق صادر کرد.

آلمان هم یکی از تأمین‌کننده‌های اصلی تسلیحات شیمیایی یعنی ها بود. دانشمندان آلمان غربی دوشادوش شیمیدان‌ها، مهندسان موشکی و دانشمندان هسته‌ای عراق کار می‌کردند تا یکی از متنوع‌ترین زرادخانه‌های سلاح‌های غیرمتعارف را که در هیچ جای دنیا یافت نمی‌شد، به وجود آورند. به عنوان مثال عراق در سال ۱۹۸۱ قرارداد دادی به ارزش ۴/۲۱ میلیون مارک با شرکت «تیسن راینشتال

۱۳۶۷ یک نشریه ایتالیایی به نام «اسپرسو» درباره موازنه نابرابر نظامی ایران و عراق، آماری را منتشر سازد. این آمار، تنها سه ماه پیش از پایان جنگ ایران و عراق بود. طبق این گزارش در برابر ۱۰۵۰ دستگاه تانک ایران، عراق ۷ هزار دستگاه تانک داشت. (تانک‌های ایران اغلب غنیمتی یا باقی مانده از دوران پیش از انقلاب بودند در حالی که عراق از تانک‌های پیشرفته تی ۷۲ بهره می‌برد) در برابر ۶۰۰ قبضه توپ ایران، عراق ۵۶۰۰ قبضه از انواع توپ‌ها را در اختیار داشت و در برابر ۲۰۰۰ فروند هواپیما، عراق ۵۰۰ فروند هواپیما در اختیار داشت. البته برخی منابع دیگر که منابع عراقی نیز جزو آنها هستند تعداد جنگنده‌های عراقی پس از جنگ با ایران را بیش از ۶۰۰ هواپیما معرفی می‌کنند.

کمک‌های اعراب

برخی کشورهای عربی نظیر عربستان، امارات، کویت، اردن و مصر نیز از جمله کشورهایی بودند که به عراق یعنی کمک‌های عموماً مالی و مستشاری ارائه می‌دادند. طبق گفته حامد علوان الجبوری وزیر امور خارجه اسبق عراق، ملک حسین شاه اردن اولین گلوله را در شروع رسمی جنگ تحمیلی از روی یک تانک در خط مرزی به سوی ایران شلیک کرد. الجبوری همچنین معتقد است شاه اردن نقش مؤثری در شروع جنگ عراق یعنی



ملک فهد شاه اسبق عربستان و صدام علفلی

با ایران اسلامی داشت و در طول جنگ نیز واحدهایی از ارتش کشورش را برای کمک به یعنی‌ها به جنگ با ایران گسیل کرده بود.

اتحاد سه گانه

مصر نیز به عنوان یک کشور بزرگ عربی که سال‌ها پیش نقش رهبری اعراب در جنگ با اسرائیل را بر عهده داشت، کمک‌های شایانی به صدام ارائه داد. در فصلنامه مطالعات دفاعی و امنیتی که سال ۱۳۸۲ منتشر شد، در خصوص همکاری مصر با صدام می‌خوانیم: «از سال ۱۳۶۱ که صدام در خرمشهر شکست خورد، روابط مصر و عراق در زمینه‌های نظامی، اقتصادی، سیاسی و فنی رو به رشد نهاد؛ از ارسال اسلحه به عراق که منجر به توسعه وسیع صنایع تسلیحاتی مصر شد، تبادل مستشاران نظامی و فنی، به ویژه افرادی که در جنگ اکتبر ۱۹۷۳ خدمت کرده بودند؛ داوطلبان جنگ از میان جمعیت بزرگ مصریان مقیم عراق و اعزام نیروی کار متخصص به عراق، از جمله کمک‌هایی بود که مصر به عراق ارائه داد.»

تکنولوژ؛ امضا کرد که به ظاهر قرارداد آزمایشگاه یک دانشگاه بود، اما با استناد به قرارداد امضا شده آزمایشگاه شیمیایی «دیاله» بود که در «تیسن سلمان پاک» در حومه «سوبره» بنا شد و با نصب تجهیزات خاصی قادر بود قوی‌ترین ترکیبات مسموم‌کننده از جمله «پنتاکلورو فسفر» را بسازد. همچنین در دوران جنگ تحمیلی، آلمانی‌ها در بغداد سخت به فعالیت افتاده بودند چرا که خرید کالاهای آلمان غربی از طرف عراقی‌ها روز به روز بیشتر می‌شد به نحوی که بیش از ۱۰۰ شرکت آلمانی در بغداد فعال بودند. تعدادی از این شرکت‌ها مقر دائمی خود را بغداد قرار داده بودند، به عنوان مثال شرکت «کارل کولب جی‌ام‌بی‌اچ» شرکت شیمیایی متوسطی از گروه «درایچ» یکی از این شرکت‌ها بود که نمایندگی آن در بغداد فعالیت می‌کرد.

مقایسه تسلیحات ایران و عراق در پایان جنگ

این آمارها تنها بخشی از کمک‌های کشورهای فرامنطقه‌ای به عراق بود که باعث شد در اردیبهشت

در خلال سال ۱۹۸۳، همکاری‌های نظامی مصر با عراق، در سطح بالایی گسترش یافت و در سال ۱۹۸۴، حسنی مبارک و ملک حسین مشترکاً به بغداد سفر کرده و درباره نیازهای تسلیحاتی عراق با صدام حسین مذاکره کردند. این دو برای نشان دادن حمایت کامل خود از صدام حسین، پس از حمله ایران به فاو، بار دیگر به طور مشترک از بغداد دیدن کردند. اتحاد مثلث مصر، اردن و عراق سعی داشت تا جنگ ایران و عراق را در لفافه جنگ ایران و اعراب معرفی کند تا حمایت دیگر کشورهای عرب را نیز به دست آورد. حسنی مبارک در یک مصاحبه، ضمن هشدار درباره احتمال پیروزی ایران در جنگ، اظهار داشت: «همه اعراب باید موضع واحدی در مورد ایران اتخاذ کنند.» روزنامه الاهرام، چاپ قاهره در این زمینه نوشت: «پیروزی ایران برای جهان عرب فاجعه است و در جهت منافع اسلام نیست.» ابوغزاله، وزیر دفاع سابق مصر نیز در کتاب خود در خصوص جنگ ایران و عراق می‌نویسد: «مصر بدون مانع یا مذاکره‌ای، به عراق اسلحه صادر می‌کرد. این اسلحه‌ها شامل اراقمی بود که مربوط به انبار استراتژیکی قوای مسلح مصر بود.»

وام‌های عربی

عربستان، قطر، کویت و امارات نیز چهار کشور ثروتمند عربی بودند که در اعطای وام به عراق دست و دل‌بازی زیادی نشان می‌دادند. حنا رزوقی الصایغ، قائم مقام وزارت دارایی عراق در اواخر اکتبر ۱۹۸۰ گفته است: «با گذشت دو ماه از جنگ تحمیلی صدام علیه جمهوری اسلامی ایران، ثامر الشیخلی، وزیر دارایی در رأس هیئتی که من (الصایغ) نیز در آن عضو فعال بودم ظرف یک روز به عربستان، کویت، امارات و قطر برای گرفتن کمک مالی سفر کردیم. در این سفر که از فرودگاهی در منطقه ولید در مرز عراق با اردن و سوریه آغاز شد ابتدا به جده عربستان رفتیم و با شیخ محمد ابوالخیل، وزیر دارایی وقت عربستان دیدار و ۳ میلیارد دلار دریافت نمودیم، سپس به امارات رفتیم و یک میلیارد دلار هدیه شیخ زاید را دریافت کردیم. پس از امارات وارد قطر شده مبلغ نیم میلیارد دلار به بانک مرکزی عراق حواله شد، هیئت پس از قطر به کویت رفت و شیخ جابر امیر وقت کویت نیز ۲ میلیارد دلار هدیه کرد. در این سفر یک روزه هیئت عراقی به ۵/۵ میلیارد دلار قرض بدون بهره و یک میلیارد دلار هدیه از سوی امارات دست یافت. هیئت مالی صدام سه بار به کشورهای حاشیه خلیج فارس سفر کرد و در خلال شش ماه اول جنگ تحمیلی میزان کمک آنها به ماشین جنگ صدام بالغ بر ۱۹/۵ (نوزده و نیم) میلیارد دلار شد که سهم کشورها به شرح زیر است: پادشاه عربستان سعودی: ۹ میلیارد دلار، امیر کویت: ۶ میلیارد دلار، حاکم امارات: ۳ میلیارد دلار، امیر قطر: ۱/۵ میلیارد دلار. در سال ۱۹۸۲ راشد بن عبدالله، وزیر امور خارجه امارات با هواپیمای خصوصی به عراق سفر کرد و ۲ میلیارد دلار دیگر نیز در اختیار ماشین جنگی صدام گذاشت، کمک عربستان نیز در سال‌های بعد افزایش یافت و به بیش از ۱۰ میلیارد دلار رسید.»

وفیق سامرای در کتاب ویرانی دروازه شرقی می‌نویسد: در طول هشت سال جنگ با ایران، بیش از ۴۵ میلیارد دلار از سوی کشورهای خلیج فارس به عراق داده شد که بیش از نیمی از آن را عربستان سعودی پرداخت کرد. عراق بدون دریافت چنین پول هنگفتی، قدرت ادامه جنگ را نداشت. اگر سرازیر شدن کمک‌های مختلف به سوی عراق نبود، به طور قطع رژیم صدام حسین در سال ۱۹۸۲ (۱۳۶۰ تا ۱۳۶۱) یعنی سال شکست‌های فراگیر، سرنگون شده بود. ■

سردار شهید احمد کاظمی



متولد ۱۳۳۸ در نجف آباد، فرمانده لشکر ۸ نجف اشرف در سراسر دفاع مقدس، فرمانده قرارگاه حمزه سیدالشهدا (ع) پس از دفاع مقدس، فرمانده لشکر ۱۴ امام حسین (ع)، فرمانده نیروی هوایی سپاه، فرمانده نیروی زمینی سپاه، شهادت ۱۹ دی ۱۳۸۴ در سانحه هوایی سقوط هواپیمای نزدیک ارومیه.

سخن شهید: خداوند فقط می خواهد شهید شوم شهید در راه تو... خداوند روزی شهادت می خواهد که از همه چیز خبری هست الا شهادت!

قدرت الله خانم محمدی امروز هم با زلزله کرمانشاه دوباره طعم ویرانی خانه اش را چشید



گفت و گوی «جوان» بارزمنده ای که شاهد شهادت ۱۷ نفر از اعضای خانواده و فامیلش بود

برادر شیر خوارم در آغوش مادر شهید شد

غلامحسین بهبودی

شنیدن واژه «جنگ» برای آنهایی که در دوران دفاع مقدس حضور داشتند، یادآور لحظات ماندگاری است که هر کسی خاطرات خاص خودش را از جنگ دارد. این خاطرات گاه شیرین، گاه تلخ و گاه عجیب و غیره منتظره هستند. خاطره قدرت الله خانم محمدی از ۱۶ اسفند ۱۳۶۳ از آن دست خاطرات نابی است که شاید در میان هزاران نفر از اهالی این کره خاکی، برای یک نفر اتفاق بیفتد. روزی که جنگنده های بعثی پادگان ابوذر اطراف آن را بمباران می کنند، خانواده و اقوام قدرت الله هم در نزدیکی های این پادگان مورد حمله هواپیماهای دشمن قرار می گیرند و در یک لحظه، ۱۷ نفر از اعضای خانواده اش به شهادت می رسند. آن روز قدرت الله نوجوانی ۱۴ ساله بود، وقتی به محل حادثه می رسد با اجساد سوخته و خون آلود مادر، برادر، خواهرها، داماد و پسر عموها روبه رو می شود. محشری را تجربه می کند که روی تلخ بود. جنگی تحمیلی به ملت ایران که در ۲ هزار روز تداوم خود، بارها روزهای تلخ اینچنینی به خود دیده است. گفت و گوی ما با قدرت الله خانم محمدی را پیش رو دارید.

نه این اتفاق در پادگان ابوذر و روستای کلاوه که چسبیده به پادگان ابوذر است، اتفاق افتاد. خیلی از اقوام ما در روستای کلاوه زندگی می کنند. روز حادثه خانواده ام و تعدادی از اقوام مان برای شرکت در مراسم ختمی به کلاوه رفته بودند که جنگنده های دشمن حمله می کنند و فاجعه رخ می دهد.

آن روز هدف بعثی ها از حمله به پادگان ابوذر، بمباران رزمنده های بود که برای عملیات ایذایی بدر به این منطقه آمده بودند، پس چرا به مردم عادی حمله کردند؟

بعثی ها هیچ وقت بین مردم عادی و نظامی فرق قائل نمی شدند. هر وقت منطقه را بمباران می کردند،

بسیجی بسیار خوب بود. اوایل جنگ شهید شیروبی خیلی به پادگان ابوذر می آمد و در اغلب روستاهای اطراف، مردم بالگرد ایشان را می شناختند. شیروبی مردم دار بود و ارتباط زیادی با اهالی برقرار می کرد. اهالی هم او را دوست داشتند. وقتی ایشان در عملیات بازی دراز به شهادت رسید، خان امیر عباسیان که هم ولایتی خودمان بود با موتور به پادگان ابوذر رفت و در بازگشت خبر شهادت شیروبی را آورد. مردم با شنیدن این خبر همگی گریه می کردند. انگار که فرزند خودشان را از دست داده باشند، واقعاً ما و رزمنده ها مثل یک خانواده بودیم.

واقعاً بمباران ۱۶ اسفند ۶۳ در همان روستای عثمان اتفاق افتاد؟

اهل کجا هستید؟ و در سال های دفاع مقدس در چه شرایطی زندگی می کردید؟

ما اهل روستای عثمان در سه کیلومتری پادگان ابوذر هستیم. وقتی جنگ شروع شد، جبهه های غرب زودتر از جنوب شاهد حمله زمینی دشمن بودند، اما با شرایط جنگی، در همان منطقه ماندیم و سعی کردیم با شرایط پیش آمده کنار بیایم. در تمامی جبهه ها ماندن مردم بومی باعث تقویت روحیه رزمنده ها می شد. رزمنده ها وقتی می دیدند مردم از دشمن ترسی ندارند دلگرم می شدند. من جبهه های دیگر را آنطور که منطقه خودمان را دیدم درک نکردم، اما در منطقه ما رابطه مردم با رزمنده های ارتشی، سپاهی و



نمایی از ساختمان های ویران شده پادگان ابوذر



این اتفاق در پادگان ابوذر و روستای کلاوه که چسبیده به پادگان ابوذر است، افتاد. خیلی از اقوام ما در روستای کلاوه زندگی می کنند. روز حادثه خانواده ام و تعدادی از اقوام مان برای شرکت در مراسم ختمی به کلاوه رفته بودند که جنگنده های دشمن حمله می کنند و فاجعه رخ می دهد

سردار شهید نور علی شوشتری



متولد ۱۳۲۷ در نیشابور، فرمانده محورهای متعدد عملیاتی در طول دفاع مقدس، فرمانده ارشد منطقه در عملیات مرصاد، فرماندهی لشکر ۵ قرارگاه نجف، قرارگاه حمزه و جانشینی فرمانده نیروی زمینی سپاه، فرمانده قرارگاه قدس زاهدان. شهادت ۲۶ مهر ماه ۱۳۸۸ در شهرستان سرباز.

سخن شهید: دیروز از هر چه بود گذشتیم، امروز از هر چه بودیم گذشتیم. آنجا پشت خاکریز بودیم و اینجا در پناه میز. دیروز دنبال گمنامی بودیم و امروز مواظبیم ناممان گم نشود.

مردم را هم می‌زدند. آن روز سه نوبت پادگان ابوذر و اطرافش را بمباران کردند. من آن روز امتحان علوم داشتم و استرسی گرفته بودم که غیرعادی بود. سر امتحان هر کاری می‌کردم نمی‌توانستم حواسم را جمع کنم. هر طور شده امتحان را دادم و داشتم از پله‌های مدرسه پایین می‌رفتم که ناگهان صدای غرش چند جنگنده را شنیدم. از پنجره نگاه کردم و توانستم ۳۳ هواپیمای عراقی را بشمرم. بار اول در ساعت ۱۱:۳۰، بار دوم در ساعت ۱۴ و بار سوم ساعت ۱۶ منطقه را بمباران کردند. پشت سر هم می‌آمدند، بمب‌هایشان را می‌انداختند، می‌رفتند و بعد گروه بعدی می‌آمد. واقعا وحشتناک بود. وقتی به خانه رسیدم دیدم جز دو خواهر دوقلویم فرشته و شکوفه که هر دو پنج سالشان بود و از دو برادر دوقلوی شیرخوار هادی و مهدی مراقبت می‌کردند، کسی در خانه نیست. خواهرانم گفتند همه خانواده به روستای کلاوه رفته‌اند تا در مراسم سالگرد شهیدحسن شیخ‌پور شرکت کنند. سریع راهی روستای کلاوه شدم. زمان جنگ رزمنده‌هایی که در جاده تردد می‌کردند، مردم را هم سوار می‌کردند و تا مسیری می‌رساندند. سوار تویوتای رزمنده‌ای شدم و خودم را به کلاوه رساندم. آنجا پیرزنی مرا دید و شناخت. گفت تو پسر فلانی هستی؟ گفتم بله. گفت: سرت سلامت، همه خانواده‌ات مردند!

خانواده‌تان در خود روستای کلاوه به شهادت رسیده بودند؟ اصلا در چه شرایطی بودند که همگی در یک آن شهید می‌شوید؟

موقع بمباران آنها از روستای کلاوه خارج شده بودند. در راه بازگشت به خانه بودند که جنگنده‌های دشمن را می‌بینند و به زیر پل می‌روند تا پناه بگیرند، اما یکی از خلبان‌های بعثی دو راکت به زیر پل شلیک می‌کند. همگی در یک فضای کوچک و سر بسته بودند و این موضوع باعث می‌شود آتش و ترکش راکت‌ها تمام آن فضای کوچک را دربر بگیرد و تمامی ۲۲ نفری که زیر پل پناه گرفته بودند یا در دم شهید شوند یا کمی بعد در راه بیمارستان به شهادت برسند. از میان آن ۲۲ نفر، ۱۷ نفرشان از خانواده من و خانمحمدی‌ها بودند.

با شنیدن خبر شهادت خانواده‌تان چه کردید؟

وقتی خبر شهادتشان را شنیدم، شوکه شدم. نمی‌توانستم باور کنم بیشتر اعضای خانواده و اقوامم را در یک لحظه از دست داده باشم. مردم کلاوه همگی به ارتفاعات فرار کرده بودند. روستا تقریبا خالی از سکنه بود. به طرف پل رفتم. آنجا صحنه‌هایی را دیدم که برای همه عمر فکر و ذهنم را درگیر خود کرد. زیر پل ۲۲ زن و مرد، کوچک و بزرگ غرق خون بودند. اصل دیدن چنین صحنه‌ای برای یک نوجوان ۱۴ ساله دردناک است. چه برسد به اینکه تمامی آنها یا خانواده خودم بودند یا از همولایتی‌ها و اقوام دور و نزدیک‌مان؛ مادرم، برادر یک سال و نیمه‌ام، دو خواهرم جوانم، پسرعمویم که تازه دامادمان شده بود، زن عمویم، چند پسرعموی دیگر خیلی دردناک بود.

چه مدت از ازدواج خواهر و پسرعموی‌تان می‌گذشت؟

ثریا خواهرم متولد سال ۴۸ بود و آن زمان تنها ۱۵ سال داشت. ایشان با هوشنگ خانمحمدی پسرعمویم که مسئول پشتیبانی تیپ نبی‌اکرم(ص) بود، به تازگی ازدواج کرده بودند. شاید ۴۰ روز هم از ازدواج‌شان نگذشته بود که هر دو به شهادت رسیدند.

موقع حادثه خواهرم در دم به شهادت رسیده بود، ولی هوشنگ زخمی بود و هنوز نفس می‌کشید. وقتی با آن صحنه‌های دردناک رو به رو شدم، نمی‌دانستم باید چه کار کنم. به خودم که آدم رفتم از خانه خواهرم ثریا که در روستای کلاوه بود چند پتو و ملحفه آوردم جنازه‌ها را جمع کنم. لحظات اول تنها بودم. بعد پیرمردهایی که در روستاهای کلاوه مانده و روستا را ترک نکرده بودند، به کمکم آمدند. چه صحنه‌هایی بود. برادر یک سال و نیمه‌ام حسین هنوز در آغوش مادرم بود. یک ترکش خیلی ریز در سرت به قلب آن طفل معصوم خورده و شهیدش کرده بود. صحنه جمع کردن استخوان‌های مادرم قابل وصف نیست. دیدن خواهرم ثریا، نوجروسی که با هزار امید به خانه بخت رفته بود، جگرم را آتش می‌زد. وقتی پیکر ثریا را جمع می‌کردم، استخوان شکسته دستش، دستم را زخمی کرد. این خاطره را هیچ‌گاه فراموش نمی‌کنم.

سرنوشت پسرعموی‌تان چه شد؟

گفتید که مجروح بود و هنوز نفس می‌کشید.

هوشنگ پاسدار بود و مسئول پشتیبانی تیپ نبی‌اکرم(ص). در آخرین دعای کمیلی که باهم رفتیم، احساس کردم چهره‌اش نورانی شده و شهادتش هم راز این نورانیت بود. آن روز وقتی پیکر نیمه‌جانش را به بیمارستان ولیعصر(عج) در داخل پادگان ابوذر بردیم، سرش روی پایم بود و در همین حال به شهادت رسید.



به طرف پل رفتم. آنجا صحنه‌هایی را دیدم که برای همه عمر فکر و ذهنم را درگیر خود کرد. زیر پل ۲۲ زن و مرد، کوچک و بزرگ غرق خون بودند. اصل دیدن چنین صحنه‌ای برای یک نوجوان ۱۴ ساله دردناک است. چه برسد به اینکه تمامی آنها خانواده خودم بودند

تصویر پیکرش روی پای من هنوز موجود است. من در این واقعه مادرم و خواهرانم ثریا و گیسیا خانمحمدی و برادر یک ساله و نیمه‌ام حسین را هم از دست دادم و نمی‌دانستم که برای کدامشان عزاداری کنم. خواهرم گیسیا هم بسیار جوان بود. متولد سال ۱۳۴۴ و تنها ۱۹ سال داشت. گیسیا متأهل بود و یک پسر سه، چهار ساله داشت. الان پسرش برای خودش مردی شده و پزشک است. از اقوامان شهید کوکب دوستی زن عمویم، شهیدان چنگیز، علی محمد، حسین، ابراهیم و حمیدرضا خانمحمدی پسرعموهایم کلاً ۱۷ نفر از خانمحمدی‌ها و پنج نفر هم از اعضای خانواده‌های شاه‌صنمی و صفری از جمله شهدای این واقعه بودند. ۲۲ انسان بیگناه که به خاک و خون کشیده شدند.

یادی از مادر شهیدتان هم بکنیم. نام‌شان چه بود و اگر می‌شود خاطره‌ای از ایشان تعریف کنید.

مادرم طوبی محمدیان متولد سال ۱۳۲۶ بود. آن زمان تنها ۲۷ سال داشت. یک مادر بود با تمام مهربانی‌ها و دلوپسی‌هایی که برای فرزندان داشت. گفتم که روز حادثه برادرم حسین در آغوش مادرم به شهادت رسید. مادر در لحظات آخر عمرش هم فرزندش را در آغوش گرفته بود. یادم است مادرم بعضی وقت‌ها از سردرد گلایه می‌کرد. در یکی از روزهای سال ۶۲ هم سردرد داشت و در ایوان خانه ایستاده بود. پسر عموی شهیدم بابا مراد خانمحمدی که سرباز بود، به خانه‌مان آمد. مادرم او را مثل پسرانش دوست داشت. با هم خوش و بش کردند و بابا مراد گفت: زن عمو من این دفعه که بروم دیگر بر نمی‌گردم. مراقب فرزندم باشید. مادرم بغض کرد و گفت: درد و بلایت بیفتد روی سرم که اینقدر درد دارد. کمی بعد بابا مراد رفت و در عملیات خیبر به شهادت رسید و پیکرش هم مفقود شد.

پس از این واقعه شما ماندید و دو خواهر دوقلوی پنج ساله و دو برادر شش ماهه دوقلو، سرنوشت آنها چه شد؟

بعد از بمباران کل اهالی روستا به غارهای اطراف پناه بردند. من به برادرانم شیر گاو می‌دادم و با کمک گرفتن از زن‌های همسایه، به زحمت از آنها مراقبت می‌کردیم. واقعا شرایط سختی بود. البته این دو طفل معصوم دچار عقب‌ماندگی ذهنی شدند و پزشک هم بعدها اعلام کرد که مشکل برادرانم ژنتیکی نبوده و ظاهراً به دلیل عدم تغذیه مناسب و قرار داشتن در آماج صدای انفجارها و شرایط جنگی، دچار مشکل شده بودند. از سر ناچاری گاهی به آنها غذا هم



پیکر شهیدان در کنار هم

می‌دادیم، آن هم در حالی که تنها چند ماه داشتند، همه این مسائل باعث شد دچار انواع بیماری‌ها بشوند، اما خواست خدا بود که زنده بمانند و بعدها نیز دو خواهرم فرشته و شکوفه را عروس کردم و به خانه بخت رفتند. الان برادران از نظر ذهنی مهجور به شمار می‌روند. هنوز هم با من زندگی می‌کنند و متأسفانه بنیاد آنها را جانباز قبول نکرد.

پدرتان بعد از بمباران تا چه مدت زنده بودند؟

پدرم مرحوم صحبت خانمحمدی بعد از آن فاجعه خیلی زنده نماند و کمی بعد فوت کرد. من ماندم و دو خواهر و دو برادر صغیر که واقعا با سختی بزرگ شدند. گاه پیش می‌آمد که ما گندم به همسایه می‌دادیم تا برای‌مان آرد کند. آنها گاهی قبول می‌کردند و گاهی به خاطر آنکه خودشان هم جنگ زده بودند، قبول نمی‌کردند. یادم است یک‌بار زن همسایه گندم‌های ما را گرفت و آرد کرد، اما نمی‌دانم چطور خاک داخل آرد ریخته شد. با همان وضعیت نان پختیم و خوردیم. نفس زندگی کردن در شرایط جنگی سخت است، چه برسد به آنکه با چهار بچه قد و نیم قد بخوای زندگی را اداره کنی. من واقعا سال‌های سختی را پشت سر گذاشتم.

اتفاقا سؤال بعدی‌مان در خصوص شرایط روحی خودتان بود؟ بعد از دیدن این وقایع چه کردید و چطور زندگی را ادامه دادید؟

اگر می‌شود از این سؤال‌تان بگذریم! قابل وصف نیست. زندگی برای من بعد از آن فاجعه بی‌معنی شد. هیچ وقت نتوانستم خاطرات تلخ آن روز را فراموش کنم. خلاصه کنم، سوختیم و ساختیم. من بعدها به ارتش پیوستم و سال‌ها در این نیرو خدمت کردم و الان بازنشسته ارتش هستم.

گو یا شما سابقه حضور در جبهه را هم دارید؟

بله، هنگامی که فاجعه بمباران اتفاق افتاد، بنده ۱۴ ساله بودم. ۱۶ ساله که شدم به بسیج رفتم و ثبت‌نام کردم. از طرف تیپ ۲۷ غرب به گردان علی‌ابن‌ابی‌طالب(ع) رفتم و در عملیات کربلا ۵، مرصاد و نصر توفیق حضور داشتم. بعد هم که عرض کردم به ارتش رفتم و خدمتم را در ارتش تا بازنشستگی ادامه دادم.

الان چه می‌کنید؟

در حال حاضر در روستای خودمان عثمان زندگی می‌کنم. سال‌هاست ازدواج کرده‌ام و صاحب زن و فرزند هستم، اما همچنان برادرانم پیش خودم زندگی می‌کنند. متأسفانه رسیدگی به آنها واقعا مشکل است. حدود ۳۷ سال دارند، اما توانایی پایین ذهنی‌شان اجازه کار کردن به آنها نمی‌دهد. ماسه بار خانه و زندگی‌مان را از دست دادیم. یک‌بار در شروع جنگ، دومین بار در واقعه ۱۶ اسفند ۶۳ و بار آخر در زلزله کرمانشاه که متأسفانه خانه ما هم ویران شد. همین الان که با شما صحبت می‌کنم هنوز بخشی از وسایل مادر کانکس است. ما خانواده شهدا سعی می‌کنیم شأن خودمان را حفظ کنیم و گلایه نکنیم، ولی ای کاش مسئولان بیشتر توجه می‌کردند تا ما در چنین وضعیتی زندگی نکنیم. هر از گاهی خبرنگاری به سراغ ما می‌آید تا گزارشی تهیه کند، اما هیچ‌کسی پیگیر نمی‌شود بداند بنده با وجود زلزله، خرابی آن و گرانی‌ها چطور با دو برادر جوان مهجور ذهنی زندگی می‌کنم و گذران دارم. از شما می‌خواهم صدایمان را به گوش مسئولان برسانید. ■

سردار شهید حسن باقری



متولد ۱۳۳۴ در تهران، معروف به نابغه جنگ، خبرنگار روزنامه جمهوری اسلامی، از اعضای اولیه اطلاعات سپاه، از مؤسسان واحد اطلاعات و عملیات سپاه، معاونت‌های ستاد عملیات جنوب، جانشین فرماندهی یگان زمینی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی. شهادت ۹ بهمن ۱۳۶۱ در محور عملیاتی والفجر مقدماتی.

سخن شهید: انقلاب ما همچون تیر زهر آگینی برای تمام مستکبران در آمده است و یآوری برای همه مستضعفین جهان.

که همگی تحصیل کرده بودند. از میان برادرها بختیار، کامیار، اردشیر، بهنام، کوروش و دلاور به شهادت رسیدند. سه برادر اردشیر و بهنام و کوروش در یک روز شهید شدند.

بختیار اولین شهید خانواده بود؟

بله، ایشان علاقه زیادی به درس و علم آموزی داشت، ولی شرایطی که مادر کشور عراق داشتیم، باعث شد به مبارزه با حزب بعث بپردازد. بعد از قرارداد ۱۹۷۵ الجزیر و پیمان صلح بین شاه و صدام، مشکلات بسیاری برای مبارزان کرد در عراق پیش آمد. بختیار هم به ایران آمد و چون اندیشه‌های اسلامی داشت، ساواک او را به اهواز تبعید کرد. بعد از پیروزی انقلاب، بختیار بسیار امید داشت تا تحت لوای نظام اسلامی فعالیت کند، اما کاسه صبر ضدانقلاب و گروه‌های کمونیستی خیلی زود از اقدامات او لبریز شد و برادر را به شهادت رساندند. بختیار تنها ۲۶ سال داشت که به شهادت رسید. در آن زمان سه فرزند



جانباز دارا قادر خانزاده در دیدار با مقام معظم رهبری

گفت و گو با جانباز دارا قادر خانزاده برادر ۶ شهید دفاع مقدس

بابامی گفت بعد از مرگ همنشین پسرانم می شوم

زهرامحمدزاده

دارا قادر خانزاده را از سفری که چند سال پیش به کردستان داشتیم، می‌شناختم. راهبان نور بود و او به عنوان برادر شش شهید، دقایقی هم کلام کاروان اصحاب رسانه شد و از خاطراتش گفت. دارا که خودش هم از رزمندگان و جانبازان دفاع مقدس است در یک خانواده تمام‌رزمنده رشد یافته و از پدرش مرحوم حاج مجید قادر خانزاده گرفته تا برادرانش، همگی در مبارزات انقلابی و جبهه‌های دفاع مقدس حضور یافته بودند. بعدها باز هم با دارا ارتباطمان را حفظ کردیم و اینبار به سراغش رفتیم تا به مناسبت گرامیداشت چهلمین سالگرد دفاع مقدس، گفت‌وگویی در خصوص برادران شهیدش و حال و هوایی که خانواده او در جنگ تحمیلی داشتند، انجام دهیم.

خانواده ما زیر فشار سخت ساواک قرار گرفتند، اما هرگز زیر بار ظلم و زور نرفتند.

بعد از پیروزی انقلاب خیلی از جریان‌ها سعی داشتند خاندان‌های کرد محلی را به سمت و سوی مقابله با نظام اسلامی بکشانند، چطور شد که خانواده شما به دفاع از امام و کشور پرداخت؟

خاندان ما پیش از انقلاب هم با نظام پهلوی و مظاهر غربی که به کشور وارد می‌کردند در تضاد بودند. پدر بزرگ و پدرم دوستدار روحانیون بودند، خصوصاً پدرم دوستدار حضرت امام. از طرف دیگر ما همگی مسلمان هستیم و اسلام همان انگیزه‌ای بوده و هست که باعث شد از سال‌ها پیش علیه ظلم و جور رژیم طاغوت مبارزه کنیم. لذا پس از انقلاب خانواده ما که هنوز بخشی از آنها در عراق زندگی می‌کردند به ایران برگشتیم و تمام‌قد از نظام اسلامی دفاع کردیم. چنانچه من و همه برادرانم عضو سپاه پاسداران شدیم و در مقابل ضدانقلاب و بعثی‌ها جنگیدیم.

اگر می‌شود کمی از خانواده‌تان بگویید. برادران شهیدتان کدام‌ها بودند؟

ما یک خانواده پرجمعیت بودیم با ۹ پسر و ۱۱ دختر

چند سال پیش که با شما دیدار داشتیم، در خصوص خانواده قادر خانزاده می‌گفتید که در کردستان اصالت دارند و خانواده سرشناسی به شمار می‌روند، بیشتر از این خانواده بگویید.

آن‌طور که از نام فامیلی ما برمی‌آید، اجداد ما از ملاکین محلی و از خانواده‌های سرشناس کرد به‌شمار می‌رفتند، اما از آن خاندان‌هایی که زیر بار حرف زور پهلوی نمی‌رفتند و پدر بزرگمان هم به خاطر مبارزه مسلحانه با خاندان پهلوی مجبور شد به عراق برود و ما مدتی در این کشور زندگی می‌کردیم. پدرم حاج مجید، بزرگ خاندان قادر خانزاده متولد ۱۳۱۰ و از مردان نامی و بزرگ منطقه بود. ایشان هم مثل پدرش اهل مبارزه و جهاد بود. ما به‌رغم آنکه خانواده‌ای نسبتاً متمول داشتیم، ولی سختی‌های زیادی کشیدیم. خود من سال ۱۳۳۳ در دره شیر و روستای دارو خان از توابع پنجوبین عراق متولد شدم. سال ۱۳۵۱ که رژیم بعث عراق با رژیم شاه دچار اختلاف شدند، ما و جمع زیادی از کردهای پنجوبین به بهانه داشتن اصالت ایرانی اخراج و مدتی در «شیروان» خراسان ساکن شدیم. در سال ۱۳۵۳ من و یکی از برادرانم به مبارزان پیوستیم،



خاندان ما پیش از انقلاب هم با نظام پهلوی و مظاهر غربی که به کشور وارد می‌کرد در تضاد بود. پدر بزرگ و پدرم دوستدار روحانیون بودند، خصوصاً پدرم دوستدار حضرت امام بود. از طرف دیگر ما همگی مسلمان هستیم و اسلام همان انگیزه‌ای بوده و هست که باعث شد از سال‌ها پیش علیه ظلم و جور رژیم طاغوت مبارزه کنیم

نفر سمت چپ شهید کامیار قادر خانزاده



داشت؛ دو پسر و یک دختر. ایشان در جوانی همراه پدر در روستای دارو خان به کشاورزی می‌پرداخت و زحمت می‌کشید، اما غیرت اسلامی‌اش باعث شد علیه حکومت‌های ظلم و جور بعثی و پهلوی به‌پاخیزد و عاقبت هم که در همان اوایل پیروزی انقلاب در دفاع از مرزهای کشورمان گلوله‌ای به پهلوی‌ش خورد و به شهادت رسید.

دومین برادر چطور شهید شد؟ کمی از ایشان بگویید.

کامیار متولد دوم تیر ماه ۱۳۳۶ بود. موقع شهادتش ۲۵ سال داشت. متاهل بود و سه دختر داشت. روز شهادتش با هم بودیم. شبانه به سمت پشت کوه‌های سقر حرکت کردیم و متأسفانه نفوذ عناصر ضدانقلاب در میان بچه‌های ما باعث لو رفتن عملیات شد. ۲۲ مهر سال ۱۳۶۱ کامیار به شهادت رسید. خودم هم در همان درگیری به شدت مجروح شدم، به طوری که نمی‌توانستند جلوی خونریزی را بگیرند، به همین خاطر از هوش رفتم. وقتی به هوش آمدم متوجه شدم یکی از بچه‌های سپاه بالای سرم نشسته و نگران حال من است. تیر به پشت زانویم اصابت کرده بود. بعد از آن به ارومیه و کمی بعد نیز به تهران منتقل شدم و بعد از بهبودی مجدد در منطقه حاضر شدم.

چه خاطراتی از کامیار و بختیار در ذهنتان ماندگار شده است؟

در جریان اخراج خانواده ما از عراق، کامیار هم مثل دیگر برادرها به ایران آمد و مدتی در شهر شیروان به عنوان معلم تدریس می‌کرد. وقتی به شهر زنجان منتقل شد،

سردار شهید مجید بقایی



متولد ۱۳۳۷ در بهبهان، دانش آموخته رشته فیز یوتراپی دانشگاه اهواز، از اعضای گروه انقلابی منصورون، پیشکسوت جهادسازندگی در استان خوزستان، فرمانده سپاه شوش، فرمانده قرارگاه فجر، فرمانده قرارگاه کربلا. شهادت ۹ بهمن ۱۳۶۱ در منطقه فکه به همراه سردار شهید حسن باقری.

سخن شهید: انقلاب خونین ماسنگر به سنگر کفر جهانی را عقب نشانده و این بار جهت خدایی جنگ مقدمه‌ای شده برای تشکیل اتحاد جماهیر اسلامی.



آنجا ساواک دستگیرش کرد و شش ماه زندانی بود. بختیار هم آن زمان بعد از اینکه به اهواز تبعید شد، توانست به شیروان بیاید و کنار دیگر برادرها باشد. وقتی کامیار از زندان آزاد شد، همراه بختیار با هم به کردستان عراق برگشتند. هر دو آنها باسواد بودند و علاوه بر آن، بینش سیاسی بالایی داشتند و به علوم دینی هم آشنا بودند. کامیار بسیار اهل مطالعه بود. بیشتر اوقات فراغتش با مطالعه سپری می‌شد. با پیروزی انقلاب بختیار و کامیار به ایران برگشتند. بختیار همان اول انقلاب به شهادت رسید. کامیار هم که علاقه زیادی به سپاه و بسیج داشت از روزهای اول پیروزی انقلاب به صورت افتخاری با نیروی انقلاب همکاری می‌کرد. بعدها به عضویت سازمان پیشمرگان مسلمان کرد درآمد و به عنوان فرمانده عملیات فعالیت می‌کرد. یک خاطره هم از کامیار دارم که یکی از دوستانش تعریف کرده است. ایشان می‌گویند: در یک مأموریت‌ها به روستایی رفیق، داخل روستا بودیم که یک پسر بچه مرتب در اطراف و دوروبر شهید کامیار می‌پلکید. یکی از همزمان گفت: کاک کامیار، ظاهراً آن بچه با تو کار دارد، ببین چه می‌خواهد. بچه را صدا زدیم، جلوتر آمد، شهید کامیار از او پرسید، پسر چه می‌خواهی، با من کاری داری؟ پسر به کامیار نزدیک شد، دستش را از جیبش بیرون آورد، متوجه شدیم، چیز مشکوکی داخل جیبش قرار دارد، وقتی آن را در آورديم دیدیم یک نارنجک است. کامیار گفت: پسر این دست تو چه کار می‌کند؟ پسر شروع کرد به گریه و زاری و گفت: به خدا من بی‌تقصیرم، این نارنجک را یک نفر ضدانقلاب به من داد تا شما را بکشم، اما من دلم نیامد این کار را بکنم. شهید کامیار، بدون اینکه ناراحت شود یا کسی را در این رابطه تهدید کند، صورت آن پسر بچه را بوسید و گفت: عزیزم گریه نکن، به من قول بده پسر خوبی باشی و هیچ وقت از این کارها نکنی و او را راهی منزلش کرد.

در صحبت‌های تان گفتید که سه برادر تان در یک روز به شهادت رسیدند، ماجرای شهدا تشان چه بود؟

اردشیر، بهنام و کوروش قادرخانزاده هر سه در ماجرای بمباران پارک جنگلی بانه شهید شدند. ۱۵ خرداد سال ۱۳۶۳ مردم شهر برای گرامیداشت قیام ۱۵ خرداد سال ۴۲ در پارک جنگلی جمع شده بودند که بعضی‌ها آنجا را بمباران کردند و سه برادرم به همراه جمع زیادی از مردم شهید شدند. با توجه به اشراف اطلاعاتی که ضدانقلاب از منطقه داشت، احتمال بمباران شهر در تجمع مردم می‌رفت. با این حال مردم در مراسم شرکت کردند و بعضی‌ها هم جنایت دیگری مرتکب شدند.

برادرانتان موقع شهادت در چه مقطعی سنی بودند؟

۱۷، ۱۶ و ۲۳ ساله بودند. بهنام ۲۳ سال داشت که

شهید شد. متاهل بود و چهار دختر و یک پسر داشت. هم کشاورزی می‌کرد و هم اهل علم و درس و دانشگاه بود. به چند زبان زنده دنیا مسلط بود؛ انگلیسی، عربی و ترکی. علاوه بر دروس دانشگاه بسیار اهل مطالعه بود. علاقه زیادی هم به قرآن داشت. بهنام یک نیروی بسیجی بود که در تمام صحنه‌های انقلابی حاضر بود. اردشیر هم حدود ۱۷ سال داشت. بسیجی بود و زمان عملیات‌ها اعزام می‌شد. یک نکته در زندگی جهادی اردشیر این بود که وقتی انقلاب به پیروزی رسید، او سن و سال کمی داشت. موقع جنگ شاید ۱۲ یا ۱۳ سال داشت، ولی با همان سن کم با رزمندگان همکاری می‌کرد و به معنای واقعی کلمه یک بسیجی بود. کوروش هم موقع شهادت فقط ۱۶ سال داشت. ترکشی به سر کوروش اصابت کرده بود و منجر به شهادتش شده بود، اما پیکر اردشیر آسیب زیادی دیده بود. ما به سختی توانستیم پیکر او را از روی لباس‌هایش شناسایی کنیم. متأسفانه وقت بمباران درخت‌ها و چنارهای جنگلی روی مردم ریخته بود و بسیاری زیر درختان به شهادت رسیده بودند تا جایی که سر یکی از بستگانمان را نتوانستیم پیدا کنیم. شکم برادرم بهنام هم پاره شده بود.

وقتی دلاور شهید شد، خانواده شما پنج شهید داده بود. چطور شد که والدینتان راضی به حضور دلاور در میدان جنگ شدند؟

دلاور بیمار بود، به همین دلیل مدتی اجازه نمی‌دادند به جبهه برود، اما طاقت نمی‌آورد و می‌گفت: نمی‌خواهم در بستر بمیرم. من هم دوست دارم مثل برادرانم با سربلندی شهید شوم و همینطور هم شد. دلاور سه ماه قبل از شهادت متاهل شده بود. مدتی مسئولیت پایگاه حسن سالاران سفز را برعهده داشت و مدتی هم مسئولیت گردان محمد رسول‌الله را برعهده گرفته بود. سرپرستی بسیج عشایری هم از دیگر مسئولیت‌های دلاور بود. دلاور ابتدای سال ۱۳۶۴ به بانه بازگشت و مسئولیت گروه ضربت منطقه عباس‌آباد بانه را برعهده گرفت. در همین سمت بود که روز سی‌ام فروردین‌ماه ۱۳۶۴ در مبارزه با ضدانقلاب در حوالی روستای بوبین سفلی به شهادت رسید. به ایشان خبر داده بودند که ضدانقلاب وارد روستا شده است. دلاور تاب نیاورد و با تعدادی از همزمانش راهی روستا شد. فرمانده سپاه مخالف رفتنش بود، چرا که می‌دانست پنج نفر از برادرهایش شهید شده‌اند، نمی‌خواست اتفاقی برای دلاور بیفتد، اما او رفت و با ۱۲ نفر از نیروهایش بعد از درگیری و محاصره همگی به شهادت رسیدند. بچه‌ها



و همزمانش دلاور را خیلی دوست داشتند، آن زمان ۱۸، ۱۹ سال داشت.

چه خاطره‌ای از آخرین شهید خانواده در ذهنتان ماندگار شده است؟

اجازه بدهید این خاطره را از زبان همسر شهید بگویم. ایشان می‌گفت: دلاور از روزی که به سازمان پیشمرگان مسلمان کرد پیوست در یگان عملیاتی خدمت می‌کرد، در اکثر عملیات‌های منطقه حضور فعال داشت و بعد از شهادت برادرش شهید کامیار، به عنوان فرمانده گردان مشغول خدمت شد. مدتی مسئولیت بسیج عشایری سپاه شهرستان بانه را عهده‌دار بود. بعد از اینکه پنج برادرش در فاصله کوتاهی به شهادت رسیدند، فرمانده سپاه وقت شهرستان بانه شهید نصراللهی، ایشان را از حضور در عملیات منع کرد. دلاور این وضعیت را برنمی‌تافت، مدام پیگیر بود و اصرار داشت، همچنان در واحدهای عملیاتی خدمت کند. شهید نصراللهی ایشان را به عنوان فرمانده عملیات عباس‌آباد منصوب کردند، با اینکه وظیفه ذاتی‌اش، شرکت مستقیم در عملیات نبود، اما بنا به روحیه سلحشوری و مردانگی‌اش، مرتب در میدان‌های نبرد حضور پیدا می‌کرد. یک روز بعد از ظهر به منزل آمد، خیلی شاد و سرحال بود، گفتیم: دلاور خبری شده، گفت: فردا قرار است در روستای درگاه شیخان عملیاتی را علیه ضدانقلاب انجام دهیم. مثل همیشه گفتیم: دلاور، مواظب خودت باش. روز بعد خدا حافظی کرد و رفت. زمان به کندی سپری می‌شد. شب فرارسید و از دلاور خبری نشد، اضطرابم لحظه به لحظه بیشتر و بیشتر می‌شد، نیمه‌های شب، در حیاط به صدا درآمد، با خوشحالی به طرف در رفتم، اما برخلاف انتظارم، دلاور پشت در نبود، یکی از همزمان و دوستان دلاور بود، وقتی در را باز کردم



تا من را دید شروع کرد به گریه، فهمیدم که دلاور به شهادت رسیده است.

خود شما به عنوان یکی از برادران قادرخانزاده در دوران دفاع مقدس چه فعالیت‌هایی داشتید؟

من در تمام دوران جنگ در خطه کردستان چه پیش از دفاع مقدس یا پس از آن در منطقه بودم و خدمت می‌کردم. بارها مجروح شدم و در یکی از این موارد یک پایم را از دست دادم. الان جانباز ۵۰ درصد هستم، چون به این منطقه آشنایی دارم، بعد از جنگ برای مراقبت از مرزها همچنان ماندگار شدم و الان چند سالی است که بازنشسته سپاه هستم. در دفاع مقدس شش برادر و ۲۵ نفر از بستگان نزدیکم شهید شدند و این ضربه روحی بزرگی بود، اما خدا صبر داد و ما هم ایستاده‌ایم. پدر و مادرمان سال‌ها پس از اتمام جنگ مرحوم شدند و سال‌ها با داغ شش فرزندشان سر کردند.

از اوایل انقلاب تا سال ۶۴ والدینتان شش فرزندشان را از دست دادند، چطور با این داغ کنار آمدند؟

پدرمان روحیه عجیبی داشت. از همان ابتدا ایشان مشوقی برای تحصیل و کسب علم فرزندانش بود، به طوری که همه ۹ پسر و ۱۱ دخترش تا کلاس ششم ابتدایی در روستا تحصیل کردند و پسران برای ادامه تحصیل به دبیرستان شهر سلیمانیه رفتند و در آنجا علاوه بر تحصیل وارد مبارزات سیاسی شدند. سپس به مبارزات چریکی علیه رژیم بعثی روی آوردند. از زمانی که خانواده ما به ایران بازگشت، همگی به عنوان پیشمرگ مسلمان کرد با دشمنان نظام اسلامی جنگیدیم و به استقبال شهادت رفتیم. خبر شهادت برادرها یکی بعد از دیگری به پدر می‌رسید. پدر خیلی محکم بود، وقتی خبر شهادت سه برادرم را در حادثه ۱۵ خرداد سال ۱۳۶۳ به پدر دادند از ما خواست پیکر برادرهایم را به خانه بیاوریم تا ایشان با شهدا وداع کند. وقتی هر سه پیکر را آوردیم و کنار هم خواباندیم پدر نگاهشان کرد حرفی نزد، مانند کوه ایستاده بود. قطعاً دلش خون بود، اما وقتی به مسیر و راهی که بچه‌ها در آن قدم گذاشته بودند فکر می‌کرد آرام می‌شد. پدرم دو همسر داشت. مادران شهدا هم مقاوم بودند. پنج تن از شهدا متعلق به مادرم و یک شهید دیگر از مادر دیگرمان بود، وقتی آنها ایستادگی و صلابت پدرمان را می‌دیدند صبر پیشه می‌کردند. پدرمان در سال ۱۳۷۴ به رحمت خدا رفت. می‌گفت می‌دانم که در روزهای پس از مرگ همراه شش فرزند شهیدم خواهم بود و با آنها همنشین خواهم شد.

حضرت آقا در صحبت‌هایشان از دیدار با پدر شهیدان قادرخانزاده به نیکی یاد می‌کنند. کمی از این دیدار بگوئید.

مقام معظم رهبری خانواده ما را خوب می‌شناسند. پدرم دو دیدار با رهبری داشت. بارها صحبت‌های ایشان را در مورد مجاهدت خانواده شهیدان قادرخانزاده شنیده‌ام. یکی از این دیدارها مربوط می‌شود به شب ۲۷ ماه رمضان سالی که پدر در کرج زندگی می‌کرد. آن شب رهبری به دنبال پدر فرستادند و ایشان به محضر آقا رسیدند. بابا همیشه از این دیدار یاد می‌کرد. گفت رهبر من را در آغوش گرفتند و گفتند شما در قلب من جا دارید. پدر از پوشش ساده رهبر جهان اسلام تعجب کرده بود. من هم خودم سه بار محضر ایشان مشرف شدم. در یکی از این دیدارها رهبری حال مادرها را پرسیدند و من خبر فوتشان را به رهبری دادم. ایشان بسیار متأثر شدند و برای چند لحظه سکوت کردند. ■

متولد ۱۳۲۵ در قوچان، از انقلابیون شناخته شده در ارتش خصوصاً لشکر گارد، از بنیانگذاران سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، اولین مسئول آموزش سپاه، از فرماندهان دفاع مقدس، قائم مقام فرمانده کل سپاه، شهادت هفتم مهر ۱۳۶۰ در واقعه سقوط هواپیمای فرماندهان جنگ در کهریزک.

سخن شهید: شهیدان رفته اند و ما مانده ایم. شهدا به لقاء الله پیوستند و ما بار سالتی گران در دوش. ما باید ادامه دهنده راه آنها باشیم.

**سردار
شهید یوسف
کلاهدوز**



گفت و گو با «فاطمه عباسی ورده» مادر ۴ رزمنده شهید دفاع مقدس (برادران شهید جوادنیا)

توقعی از انقلاب و کشور برای ۴ فرزند شهیدم ندارم

ام البنین هم ۴ فرزندش شهید شدند گفت فدای سر امام حسین (ع)

مبینا شانلو

همان ابتدای هم کلامی تکلیف مان را روشن کرد. وقتی از او خواستم خودش را برایمان معرفی کند اینگونه آغاز کرد: «من مادر شهید احمد، علی، یونس و محمد جواد نیا هستم». امروز فاطمه عباسی ورده، مادری ۸۰ ساله است که هم صحبتی و همراهی اش این فرموده امام خمینی (ره) را در ذهن متبادر می کند که: «از دامن زن مرد به معراج می رود». بانویی که چهار مرتبه عنوان مادر شهید شدن را از آن خود کرد و علاوه بر آن فرزندان و همسرش را برای ادامه راه شهدای خانه اش راهی جبهه های جنگ کرد، اما او تنها به این قانع نبود. اگر چه مشغله های زندگی و حالا ام الشهداء شدن بار سنگینی به دوشش انداخته بود، اما خودش شخصا در ستاد پشتیبانی جبهه حاضر می شد تا به دشمنان بفهماند جهاد در خانواده شهدا تمامی ندارد. او ایستاد تا بگوید ام البنین ها اهل هر زمانی که باشند از مکتب عاشورا الگو گرفته اند. مادرانه های فاطمه عباسی ورده، با شغف خاصی روایت می شود و بغض های گاه و بیگاهش هرگز اجازه شکستن پیدا نمی کند؛ چرا که نمی خواهد شیرینی خاطره اش تلخ شود. آنچه در پی می آید گفت و گوی ما با «فاطمه عباسی ورده» مادر شهیدان احمد، علی، یونس و محمد جوادنیا است.

او اعتماد داشت. بعدها فهمیدم پای منبر شهید مطهری می رفت، اما من نگرانی های خود را داشتم تا بچه ها به خانه نمی آمدند، من خوابم نمی برد. کمی بعد که فعالیت های انقلابی و تظاهرات مردمی شکل جدی تر و آشکاری به خودش گرفت احمد برای من از شاه و ظلمی که به سر مردم می آورد، گفت. از شکنجه های مأموران امنیتی، از اینکه سکوت و بی تفاوتی شیعیان و مردم قابل بخشش نیست. برای تدفین و خاکسپاری شهدای انقلاب به بهشت زهرا (س) می رفت، یکبار هم من را با خود برد و به من مزار شهدا را نشان داد و گفت: «بین شاه با مردم چه کرده است؟!» دیدن تصویر جوانانی که اسیر خاک شده و مادرانی که بر سر مزار شهدای شان بی تابی می کردند، برایم سخت بود.

داشتند؟
ابتدا از اتفاقات اطلاعی نداشتیم تا اینکه یک روز یکی از دوستان و همسایه مان به خانه ما آمد و نام امام خمینی (ره) را برای اولین بار از میان صحبت های او شنیدم و او از امام و خوبی هایش گفت. کمی از مردم و اعتراضات و فعالیت های انقلابی گفت. با خودم گفتم خوب اینها که نمی گذارند ما اسم امام را بشنویم. ابتدا از فعالیت های بچه ها بی خبر بودم. نمی دانستم این نیامدن ها به خانه و مسجد و هیئت رفتن هایشان فضایی برای فعالیت های انقلابی شان است. کمی بعد امام خمینی را شناختم. وقتی اشتیاق و همت بچه ها را در فعالیت های شان دیدم، ایشان را بهتر شناختم. همان دوران بود که احمد شب ها دیر به خانه می آمد، پدرش نگران بود، اما من پسر م را خوب می شناختم و به

مردم داشت. همه توجه اش به بیت المال بود که نکند برای مصارف شخصی استفاده شود. در مدتی که سر کار بود با تمام وجود به نیروهای که زیر نظرش بودند، آموزش می داد. با آنها با خوبی رفتار می کرد. ننان زحمت و رزق حلالی که سر سفره خانواده آمد بهانه عاقبت بخیری بچه ها را فراهم کرد. من خودم در مکتب خانه قرآن را آموختم. بچه ها صراط منیر شان را از آیه های قرآن برگزیدند. همسر م خادم الحسین (ع) بود و در هیئت مذهبی چای پخش می کرد. هیئت امام حسین (ع) هم هر هفته در خانه یکی از همسایه بر گزار می شد و بچه ها در چنین جوی بزرگ شده و راهی جنگ و جهاد شدند.

چطور با امام و آرمان های ایشان آشنا شدید؟ بچه ها در دوره انقلاب فعالیتی

ضمن معرفی خودتان از محیط خانواده ای که مهد تربیت و پرورش چهار شهید دوران دفاع مقدس شد، بگویید.

من مادر شهید احمد، علی، یونس و محمد هستم. فاطمه عباسی ورده متولد ۱۳۱۳ و اهل ساوه هستم. در سن ۱۲ سالگی با واسطه خواهر م با همسر م آشنا شدم و ازدواج کردیم. ایشان کارمند وزارت دارایی بود. زندگی مشترک مان را از خانه ای قدیمی در کوچه پس کوچه های «توپخانه» شروع کردیم. ثمره این ازدواج شش پسر و چهار دختر بود. سال ها بعد چهار پسر م را در راه اسلام هدیه کردم. علاوه بر تربیت دینی و مکتبی و قرآنی بچه ها، همسر م به رزق حلال خیلی تأکید داشت. همسر م با وسواس خاصی کار های اداره اش را انجام می داد. توجه زیادی به رفع مشکل

سپهبد شهید علی صیاد شیرازی



دیدن همین تصاویر کافی بود تا من و همه خانواده همراه بچه‌ها و احمد شویم. صبح‌ها همراه دخترها غذای مان را روی چراغ بار می‌کردیم و بعد از غسل شهادت به تظاهرات می‌رفتیم.

ابتدا پدرش نگران بود، اما بعد از شناخت بیشتر امام و معرفتی که نسبت به مسیری که بچه‌ها انتخاب کرده بودند، پیدا کرد با ما همراه شد. پدرش آن زمان در دارایی کار می‌کرد و بعد از ظهرها کار فنی انجام می‌داد. آخر هم کارش به جایی رسید که به عنوان تعمیرکار در پشت جبهه مشغول خدمت شد. الحمدلله در سال ۵۷ ایستادگی و همت مردم به ثمر نشست و به لطف خدا انقلاب به پیروزی رسید و شاه رفت.

شهید احمد جوادنیا اولین شهید خانواده بود؟

بله، اول احمد انتخاب شد! احمد اولین شهیدخانه جوادنیا بود. متولد ۱۳۳۷ بود. تحصیلاتش را تا سوم دبیرستان ادامه داد. ۲۲ سال داشت که شهید شد. در دوران انقلاب با دوستانش فعالیت می‌کرد. زمان انقلاب می‌رفت پشت بام و فریاد الله اکبر سر می‌داد و مرگ بر شاه می‌گفت. از همسایه‌ها صدا در نیامد. پدرش هم خیلی نگران بود مدام به احمد می‌گفت: «بیا پایین. ساواک می‌آید تو را با خود می‌برد، ما را هم همراه تو می‌برند.» بعد از پیروزی انقلاب هم همه تلاشش حفظ اسلام بود. فقط برای رضای خدا و اسلام قدم بر می‌داشت.

برای اعزام به پادگان ولیعصر رفته بود، آنجا گفته بودند که ۱۰۰ نفر مردم می‌خواهیم برای اعزام به بانه. احمد آن زمان لاغر اندام و ریز جثه بود. به رغم اشتیاقی که نشان داده بود، نام او را ننوشتند و بودند او هم ناراحت شده و گفته بود: «من لیاقت شهادت ندارم اسم من را نمی‌نویسید!» آنها هم که حال و شور احمد را دیده بودند، اسمش را ننوشتند و او را اعزام کرده بودند. خیلی زود آمد خانه و ساکش را برداشت و به جبهه رفت.

جزو گروه شهید چمران بود. سه روز پس از اعزام بود که پادگان احمد مورد حمله کومله قرار می‌گیرد و پسرمد بعد از اصابت خمپاره در بانه به شهادت می‌رسد. هشتمین روز از خردادماه ۱۳۵۹ پسرمد به آرزویش رسید. خمپاره نیمی از صورتش را برده بود. من در خانه بودم که خواب دیدم خمپاره‌ای به من برخورد کرد، سراسیمه از خواب بیدار شدم. آن زمان بود که فهمیدم یکی از بچه‌ها شهید شده است. امانمی‌دانستم کدام‌شان است احمد، علی یا یونس!

خبر شهادت احمد را چه کسی به شما داد؟

یک روز قبل از اینکه خبر شهادت احمد را بشنوم، به منزل دخترم رفته بودم. همان جا خواب دیدم که به محضر امام خمینی (ره) مشرف شده‌ام، تا نزدیک ایشان شدم، گفتم: «خدا ما را قربان شما کند.»

از خواب پریدم و راهی خانه خودم شدم. فردا صبح زود، تلفن خانه به صدا درآمد، تلفن را که برداشتم، بنده خدا از من سراغ حاج آقا را گرفت، گوشی را به همسرم دادم و گفتم با شما کار دارند؟ چشمم به صورت حاج آقا خیره شده بود. مات و مبهوت بودم که چه می‌خواهند بگویند. بی‌قرار بودم. دلهره داشتم. حاج آقا گوشی را که گذاشت رو به من کرد و گفت احمد شهید شده است.

با شنیدن خبر شهادت اولین شهیدتان چه کردید؟

با شنیدن خبر شهادت احمد، به سجده افتادم و خدا را شکر کردم. گفتم صد هزار مرتبه شکر که احمد به آرزویش رسید. آرزویش شهادت بود. پیکر احمد ۳۸ روز بعد از شهادتش به دست ما رسید. وقتی پیگیری می‌شدیم، می‌گفتند منطقه شرایط این را ندارد که بتوانیم پیکر شهدا را برگردانیم. اما کمی بعد بچه‌ها توانستند پیکر شهیدمان

د

متولد ۱۳۲۳ در گز خراسان، طی دوره تخصصی توپخانه در امریکا، از مبتکران قرارگاه مشترک عملیاتی سپاه و ارتش، فرمانده نیروی زمینی ارتش، عضو شورای عالی دفاع، جانشین ستاد کل نیروهای مسلح، شهادت ۲۱ فروردین ۱۳۷۸، ترور مقابل منزلش.

سخن شهید: پروردگار! رفتن در دست توست. من نمی‌دانم چه موقع خواهیم رفت، ولی می‌دانم که از تو باید بخواهم مرا در رکاب امام زمانم قرار دهی.

رسید. پیکر علی که آمد برایش مراسم باشکوهی گرفتیم. **کمی از علی بگویید.**

همه بچه‌ها خوب بودند. الحمدلله احترام من و پدر خانواده را داشتند. به جرئت باید بگویم که اردتشان به اهل بیت و تربیت مکتبی و امام حسینی بچه‌ها را در این مسیر قرار داده بود. پسرمد علی دیپلمش را گرفته بود و مدتی در حفاظت بیت امام خمینی (ره) مشغول به خدمت بود و مدتی بعد راهی بازی‌دراز شد. اتفاقاً در جبهه بازی‌دراز هم مجروح شد اما پس از بهبودی دوباره عزم رفتن کرد.

گویا یونس و علی با هم به شهادت رسیدند؟

بله، در حال برگزاری مراسم نسومین روز شهادت علی بودیم که خبر شهادت یونس را برایمان آوردند، یونس هم در عملیات بیت‌المقدس و تنها ساعاتی بعد از شهادت علی به شهادت رسیده بود. ۲۰ اردیبهشت ۱۳۶۱ او هم به برادرانش پیوست. علی و یونس هر دو با هم در یک عملیات بودند، فقط منطقه‌ای که حضور داشتند با هم فرق داشت. پیکر پسرمد یونس سوخته بود. من و همسرم هر دو با هم پیکر سوخته فرزند شهیدمان، یونس را به خاک سپردیم.

آخرین روزمنده خانه‌تان محمد بود. چطور بعد از شهادت سه در دانه‌تان، به جبهه رفتن محمد رضایت دادید؟

بچه‌ها خودشان خواستند، رفتند و شهید شدند. و خواست خدا این بود که به این عاقبت بخیری برسند. تا خدا نخواهد کسی را شهید نمی‌کند. محمد، آخرین شهید خانه ما بود. او متولد ۱۳۴۲ بود، از همان سربازان در قنداق امام

خمینی (ره)، محمد دائم در جبهه بود. ۴۵ روز در جبهه بود و بعد چند روز پیش ما مرخصی می‌آمد. زیاد در خانه نمی‌ماند. تمام بدنش پر از ترکش بود. جای سالم در بدنش نداشت. بعد از شهادت احمد، علی و یونس محکم‌تر از قبل شده و اراده‌اش را سختر شده بود. هر وقت هم که از جبهه می‌آمد می‌گفت «مادر مراقب لباس هایم باش. شیمیایی شده‌اند.» هیچ وقت از سختی روزهای جنگ و تلخی‌اش برایم نگفت. بچه‌ها عاشق بودند و سر از پا نمی‌شناختند. برای این عشق‌شان همه آنچه داشتند و نداشتند فدا کردند. از همه تعلقات دنیایی‌شان دل کندند و رفتند.

محمد چطور فرزندی برای شما بود؟

شهیدای خانه‌ها خیلی شبیه هم بودند. محمد پسر آخرم بود. در سرش خوب بود. محمد بسیار شوخ طبع و شیرین‌زبان بود. مسئولیتش تخریبچی بود.

شهادتش چطور رقم خورد؟

محمد پنج‌سال بعد از شهادت برادرانش در کربلای ۸ در شلمچه طی یک عملیات شناسایی، با اصابت تیر به فکش به شهادت می‌رسد. ۲۲ فروردین ۱۳۶۶ دفتر شهادت خانواده جوادنیاها بسته شد. یونس، علی و محمد در قطعه ۲۶ بهشت زهرا (س) به خاک سپرده شدند.

بعد از شهادت احمد، علی، یونس و محمد چه کردید؟ چطور با شهادت و دلتنگی‌هایی که سراغ‌تان می‌آمد کنار آمدید؟

بعد از شهادت بچه‌ها، وقتی امام اعلام کردند جبهه‌ها را خالی نگذارید، پدر بچه‌ها و دیگر فرزندانم راهی شدند. تکلیف ما را ولایت مشخص کرده بود. آن روز تکلیف ما رفتن و حضور در میدان جهاد بود. من همه شهیدای خانواده‌ها را مدیون و مروهون تربیت اسلامی و قرآنی و حضور دائم‌شان در مسجد می‌دانم. بچه‌ها همیشه همراه من یا پدرشان در مسجد بودند. ما گوش به فرمان امام خمینی بودیم. بهترین خاطره این مادر شهید همچون دیگر خانواده‌های شهدا دیدار با امام و مولایشان است. با توکل به خدا، دعا و قرآن صوری کردیم. خودم هم در ستاد پشتیبانی همراه با خواهران بسیجی و جهادی خدمت می‌کردیم. وقتی پسرمد جواد از جبهه آمد به من گفت مادر جبهه فلاکس نیاز دارد. گهگاهی ترکش خمپاره‌های بعضی‌ها به فلاکس‌ها اصابت می‌کند و دیگر کارایی ندارند. خمپاره‌ها امان فلاکس‌ها را بریده‌اند. مادر بچه‌ها به سختی می‌افتند. رفتم و تعداد زیادی فلاکس خریدم و فرستادم جبهه.

کارهای ستاد پشتیبانی هم طبق برنامه‌ریزی خواهران به خوبی پیش می‌رفت. روزهای دوشنبه برای تهیه مواد خوراکی و ضروری جبهه همراه خواهران دیگر سبزی پاک می‌کردیم. هر کسی هر چه از دستش بر می‌آمد انجام می‌داد. کار روی زمین نمی‌ماند.

امروز که با هم به گفت و گو نشستیم، تقریباً ۳۱ سال از رفتن بچه‌ها و شهادت‌شان گذشته است چه احساسی دارید؟

خدا را شاکرم. همیشه سجده شکر می‌کنم و به خدا می‌گویم اگر سختی کشیدم در راه تربیت فرزندانم بوده که در راه اسلام و در راه دفاع از دین رفته‌اند. ام‌البین هم چهار پسرش شهید شدند و گفت فدای سر حسین (ع). اگر امروز هم بودند در جبهه مقاومت و در مسیر دفاع از حریم آل‌الله راهی‌شان می‌کردم. از انقلاب و کشور هم توقعی ندارم. توقع پس گرفتن آنچه را در راه خدا داده‌ایم، نداریم. اما دعای همیشگی من سربلندی کشوری است که خون شهدای زیادی برای آزادی و امنیتش ریخته شده است. از خدا می‌خواهیم امریکا و اسرائیل را نابود کند تا جهان در صلح و آرامش قرار بگیرد. ■



د

من همه شهدای خانواده‌ام را مدیون و مروهون تربیت اسلامی و قرآنی و حضور دائم‌شان در مسجد می‌دانم. بچه‌ها همیشه همراه من یا پدرشان در مسجد بودند. ما گوش به فرمان امام خمینی بودیم



متولد ۱۳۴۱ افغانستان، از مجاهدان افغانستانی، فارغ التحصیل جامعه المصطفی، رزمنده دفاع مقدس در جبهه‌های غرب، از بنیانگذاران تیپ فاطمیون، از دوستان نزدیک شهید حاج قاسم سلیمانی، فرمانده لشکر فاطمیون (تیپ مخصوص رزمندگان افغانستانی)، شهادت ۹ اسفند ۹۳ در جریان آزادسازی تپه تل قرین در حومه درعا. پدر سه فرزند. سخن شهید: در اسلام مرزهای جغرافیایی معنایی ندارد و ما هر جا مسلمان و مظلومی مورد ظلم قرار بگیرد، آنجا از مظلوم دفاع خواهیم کرد.

گفت‌وگو با معصومه کاظم صنایع همسر شهید داوود سجادیان و روایت از ۵ شهید خانواده سجادیان

عاقبت به خیری ۵ شهید خانواده از تربیت دینی و نفس قدسی امام بود

نگارگری

مادر شهیدان سجادیان مرصومه حلیمه خانیان خردامه ۹۸ پس از تحمل یک دوره رنج بیماری به همسر و فرزندان شهیدش پیوست. در زمان حیاتش گفت‌وگویی با او داشتیم. وقتی از مادر شهیدان سجادیان پرسیدیم در قبال فرزندان که جان فدای اسلام و وطن کرده‌اند، چه انتظاری از مردم ایران داری؟ پاسخ داد: «فرزندان من وظیفه‌شان را انجام داده‌اند، من چرا باید از مردم انتظار داشته باشم، من با خدا معامله کرده‌ام...» مادری که سال‌ها چشم انتظار دو شهید مفقودالاثر خانه‌اش بود خم به ابرو نمی‌آورد. اگر چه جهاد بر زن واجب نبود، اما حلیمه خانیان اجازه نداد هیچ‌گاه اسلحه همسر و فرزندان شهیدش بر زمین بماند. او تا می‌توانست در ستاد پشتیبانی خدمت کرد. لباس شست و آشپزی کرد، اما غم به دل راه نداد. بعد از شهادت همسرش هم زینب‌گونه ایستاد. در چهلمین سالگرد دفاع مقدس باز به سراغ خانواده شهیدان سجادیان رفتیم و این بار در نبود مادر خانواده با معصومه کاظم صنایع همسر شهید داوود سجادیان، عروس خانواده به گفت‌وگو نشستیم تا مرور دوباره‌ای به سیره و زندگی ابوالشهادت سید حمزه سجادیان و فرزندان شهیدان سید کاظم، سید داوود که هر دو در عملیات‌ال بیت‌المقدس به شهادت رسیدند و شهیدان سید کریم و سید ابوالقاسم که سال‌ها مفقودالاثر بودند داشته باشیم.



مرصومه حلیمه خانیان مادر شهیدان

می‌خواست در پشت جبهه در تدارکات و... کار کند، اما ایشان اصرار کرده بود که در خط مقدم و در عملیات کربلای ۵ حضور داشته باشد. آخرین مرتبه‌ای که ایشان را زیارت کردم خوب به یاد دارم، قبل از آخرین اعزامشان بود، آمده بودند منزل ما و از اینجا به دماوند رفتند. با حاج‌آقا خداحافظی کردیم و او رفت. تقریباً دو هفته از رفتن‌شان نگذشته بود که خبر شهادتشان به ما رسید و بعد از یک هفته پیکرشان به دماوند آمد و تشییع شد. مراسم با شکوهی هم برای او برگزار شد. با وجود اینکه بیش از ۶۵ سال از عمر ایشان می‌گذشت، در جبهه در همه کاری پیشقدم بود. حاج‌آقا در عملیات کربلای ۵ در سال ۱۳۶۵ در شلمچه با اصابت ترکش خمپاره به پهلوی راستشان به شهادت رسیدند.

شهادت حاج حمزه چطور رقم خورد؟

یکی از اقوامان که خواهرزاده حاج‌آقا هم می‌شد در لحظه شهادت کنار ایشان حضور داشت. ایشان برایمان اینگونه روایت کردند: «در یک ستون حرکت می‌کردیم که حاج‌آقا تقریباً ابتدای ستون بود، وقتی خمپاره به کنار ستون رزمندگان اصابت کرد، دیدم ایشان به حالت سجده روی زمین افتاده‌اند. بلافاصله رفتم سراغشان و او را بلند کردم. در آغوش گرفتم و صدا کردم دایی جان دایی جان، لیختندی زد و شهید شد.»

شنیدن خبر شهادت برای همسرشان

که مادر چهار شهید بودند، چطور گذشت؟

ابتدا خبر شهادت یکی از اهالی روستا به خانواده رسید، اما کمی بعد خبر قطعی شهادت ایشان به همسرش

بنیاد شهید از حاج‌آقا سؤال می‌کرد که چه تقاضایی دارید؟ او می‌گفت: هیچ چیز جز دیدار امام عزیز.

به همین خاطر چند بار به دیدار خصوصی و دست‌بوسی حضرت امام (ره) مشرف شده بود که حتی در آخرین دیدار خصوصی حاج حمزه سجادیان از حضرت امام خواسته بودند که ایشان برای شهادتشان دعا کنند که امام فرموده بودند شما دینتان را با دادن چهار شهید ادا کرده‌اید. حاج‌آقا خدمت امام عرض کردند: آنها برای خودشان رفتند و من هم می‌خواهم به آن مقام (شهادت) نائل شوم. پدر بزرگ در سال ۶۵ در عملیات کربلای ۵ در شلمچه به آرزویش رسید.

پدر شهیدان بعد از فرزندان به شهادت

رسیده است. چه عاملی باعث شد که ایشان بعد از شهادت چهار فرزند، خودش

هم در جبهه‌ها حضور داشته باشد؟

هر دفعه که اطرافیان شهادت چهار فرزند خانواده را یادآوری می‌کردند به حاج حمزه می‌گفتند شما تکلیف را انجام داده‌ای، کمی دلخوری می‌شود و می‌گفت آنها به تکلیف شرعی خود عمل کرده‌اند و من هم باید به وظیفه‌ام عمل کنم. حاج‌آقا سه بار از طریق بسیج سپاه دماوند به جبهه اعزام شد. بار اول ۱۵ دی ماه ۶۱ بود که بیش از سه ماه در منطقه کردستان با ضدانقلاب مبارزه کرد. بار دوم ۲۵ بهمن ماه ۶۲ به جنوب اعزام شد و بار سوم ۱۰ دی ماه ۶۵ بود که در سه‌راهی شهادت به آرزوی دیرینه‌اش رسید و خود را به فرزندان شهیدش رساند.

فرمانده‌اش دوست نداشت که ایشان در خط مقدم باشد، به خاطر اینکه چهار فرزندش شهید شده بودند،

شهادت پنج نفر از خانواده شهیدان سجادیان در طول دوران دفاع مقدس از

روزهای اولین حضورشان تا شهادت پدر خانواده حمزه سجادیان در کربلای ۵ نشان از ریشه انقلابی و اعتقادی خانواده دارد. چه جوی در خانواده شهید حاکم بود؟

شهید حمزه سجادیان پدر خانواده، متولد سال ۱۳۰۰ و مادر شهیدان حلیمه خانیان متولد ۱۳۰۵ بودند که حاصل زندگی مشترکشان ۹ فرزند، شش پسر و سه دختر بود. حاج‌آقا به فرائض و مستحبات دینی اهمیت می‌داد. ماه مبارک رمضان اهالی روستا با اذان ایشان و مناجات‌هایشان برای سحری بیدار می‌شدند. نماز اول وقت و تهجد‌هایشان ترک نمی‌شد. بارزق حلال و کار کشاورزی و تربیت دینی فرزندان را تربیت کردند. حلیمه خانیان مادر شهیدان، ماست، پنیر، شیر و نان مصرفی‌شان را با داستان خود تهیه می‌کرد. اما وقتی بچه‌ها بزرگ‌تر شدند و زمین زیادی برای کشاورزی نداشتند بالاچار برای کار و کسب درآمد به تهران آمدند. فرزندان با اینکه از پدر و مادر دور بودند به خاطر ادب اسلامی که داشتند سالم و متدین زندگی کردند. با توجه به نگاه دینی و اعتقادی خانواده، ایشان فعالیت‌های زیادی در دوران انقلاب داشتند. حاج‌آقا برای اینکه بچه‌ها به طاغوت خدمت نکنند شناسنامه آنها را کوچک‌تر می‌گرفت. اولین دیندار خانواده با امام خمینی (ره) مربوط به روز سخنرانی‌شان در بهشت زهرا (س) بود. علاقه و دلدادگی حاج‌آقا به امام (ره) زیاد بود، تا جایی که مکرراً در دیدارهای عمومی خدمت امام می‌رسیدند. بعد از شهادت فرزندان‌شان هر وقت رئیس



شهید حمزه سجادیان

هر دفعه که اطرافیان شهادت چهار فرزند خانواده را یادآوری می‌کردند و به حاج حمزه می‌گفتند شما تکلیف را انجام داده‌ای، کمی دلخوری می‌شد و می‌گفت آنها به تکلیف شرعی خود عمل کرده‌اند و من هم باید به وظیفه‌ام عمل کنم

شهید ابراهیم صدرزاده



متولد ۱۹ شهریور ۱۳۶۵ شوشتر، ساکن شهریار، فعال فرهنگی مساجد و پایگاه بسیج، دانشجوی رشته ادیان و عرفان، مسئول برپایی کلاس ها و اردوهای فرهنگی و نظامی، اعزام به سوریه به همراه لشکر فاطمیون، فرمانده گردان عمار، جانشین تیپ فاطمیون. شهادت: ظهر روز تاسوعامقارن با اول آبان ۹۴ در حومه حلب سوریه. پدر دو فرزند.

سخن شهید: بی بی زینب (س) آن زمانی که شما در شام غریب بودید، گذشت. بی بی جان انی سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم.

حلیمه خانیان رسید. ایشان که پیش از آن مادر شهدا لقب گرفته بود، حالا همسر شهید شده بود. وقتی خبر شهادت را دادند، به یاد امام خمینی (ره) افتاد که خبر شهادت رزمندگان را می شنود و تحمل می کند. ایشان در آن شرایط نگران سلامتی امام بودند.

حقیقت این است که مانند اسمش حلیمه بود و صبورانه با این شهادت ها بر خورد می کرد. ام الشهدا تا جایی که توانست پای خون شهدایش ایستاد. تا آنجا که توان داشت در راهپیمایی ها، به ویژه راهپیمایی ۲۲ بهمن شرکت می کرد. این اواخر با ویلچر او را به راهپیمایی می بردیم. علاقه زیادی به اردوهای راهیان نور داشت. می گفت تا توان دارم و می توانم به محل شهادت بچه ها می روم و آنجا را زیارت می کنم. خاک آنجا را مقدس می دانست.

گویادو شهیدان شهدای خانواده در یک عملیات به شهادت رسیدند؟

بله، شهیدان سیدداوود و سیدکاظم در عملیات الی بیت المقدس به شهادت رسیدند. این دوازدهای آزادی خرمشهر هستند. سیدکاظم و سیدداوود باهم در عملیات الی بیت المقدس همزم بودند.

سیدکاظم چطور به شهادت رسیدند؟

او هفتم فروردین ماه ۱۳۴۳ به دنیا آمد. سال ۶۰ برای اولین بار به جبهه غرب رفت و در بهمن ماه در کوه های غرب بود و فروردین ۶۱ خودش را به عملیات فتح المبین رساند و در عملیات بیت المقدس به شهادت

رسید. ابتدا خبر شهادت سیدکاظم و بعد سیدداوود را برایمان آوردند. وقتی برای مادرش نامه می فرستاد، می نوشت: «مادر شهید». با اینکه هنوز هیچ کدام از پسر ها آن زمان شهید نشده بودند و خودش اولین شهید خانواده مان بود. مرتبه اول که می خواست به جبهه برود، خانواده از اعزامش بی اطلاع بودند و هیچ خبری از رفتنش نداشتند. بعد که برای بدرقه اش به تهران آمدند تا مادرش را دید، تعجب کرد و گفت من خودم می خواستم به دیدن شما بیایم و از شما و پدر خداحافظی کنم. در نهایت هم در روند آزدسازی خرمشهر، عملیات الی بیت المقدس همراه با برادرش سیدداوود با اصابت ترکش از پشت سرش به شهادت رسید. پیکرش در بهشت زهرا ی تهران در قطعه ۲۶ مدفون است.

کمی از شهید سیدداوود بگوئید، ایشان چه زمانی راهی جنگ شد؟

سیدداوود متولد سوم فروردین سال ۱۳۳۵ بود. پدرش از همان ابتدا او را برای آموزش قرآن کریم به مکتب قرآن فرستاد. داوود برای پیدا کردن کار و کسب درآمد راهی تهران شد و در تهران به رغم فساد دوران طاغوت و شاه خائن، به خاطر عشق و علاقه ای که به اسلام و اهل بیت داشت، در جلسات مذهبی و سخنرانی ها حضور داشت. داوود بعد از پیروزی انقلاب اسلامی وارد کمیته انقلاب شد و با تشکیل سپاه پاسداران خودش را به جرگه سبز پوشان رساند و در سپاه نیز فعالیت زیادی داشت. غیر از سپاه به جهاد سازندگی هم می رفت و

تصویری از مادر شهیدان سجادیان در مراسمی که برای شهدایش برگزار شده بود



در روستاهای محروم به آموزش نظامی می پرداخت. اولین بار در خرداد سال ۶۰ به جبهه غرب (مربوان) رفت و بار دوم اسفندماه در روز تولد تنها فرزندش بدون دیدن او راهی اهواز شد. سیدداوود سرانجام بعد از مدت ها حضور در جبهه، یکم اردیبهشت ۶۱ در عملیات الی بیت المقدس در منطقه نورد اهواز به آرزویش رسید و شهید شد. درباره نحوه به شهادت رسیدن داوود باید بگویم آنطور که همزمانش برایمان روایت کردند در جریان عملیات یک گروه ۳۰ نفره برای منحرف کردن دشمن در نزدیکی پادگان حمید یک درگیری را آغاز می کنند. پسرهم در آنجا مجروح می شود و در اثر خونریزی شدید به شهادت می رسد. مزار شهید در قطعه ۲۶، ردیف ۱۹، شماره ۲۳ بهشت زهرا ی تهران است.

خانواده سجادیان در کارنامه جهادشان شهید مفقودالاثر هم دارند. «شهید سیدکریم سجادیان و شهید سیدابوالقاسم»

سیدکریم در چه عملیاتی به شهادت رسید؟

سیدکریم دوم فروردین ۱۳۴۵ به دنیا آمد. در نوجوانی هایش وقتی معلم سر کلاس درس برای شاه دعا کرد، طاقت این حرکت او را نداشت و با عصبانیت عکس شاه را پاره و زیر پایش له کرد. همین کار کافی بود تا او را از مدرسه اخراج کنند. هیچ وقت در مقابل ظلم کوتاه نمی آمد. سیدکریم پیش پدر و مادرش در روستا زندگی می کرد. با تشکیل بسیج وارد بسیج دماوند شد و با آغاز جنگ تحمیلی خیلی اصرار داشت که به جبهه اعزام شود، اما با مخالفت مسئولان بسیج روبه رو شد، ولی با وساطت برادرش شهید سیدداوود راهی جبهه می شود. سیدداوود به مسئولان بسیج گفت: برادرم سیدکریم خیلی اشتیاق دارد به جبهه برود. شما نمی توانید اینجا او را سرگرم کنید و آنها را قانع کرد که با اعزام او موافقت کنند. سیدکریم هم اول به جبهه غرب و به عملیات برون مرزی رفت. بچه های بسیج وقتی اشتیاق سیدکریم را برای اعزام به جبهه می دیدند از او می خواستند بماند، چون در پایگاه به حضورش نیاز دارند، اما او اهل ماندن نبود. از آنجایی که از همان ابتدا گفته بود برای خانواده نامه نمی نویسد، خانواده تا مدت ها از او بی خبر بودند. چند ماهی از این بی خبری گذشت که او به مرخصی آمد و کمی بعد به جبهه های جنوب اعزام شد.

در کدام عملیات مفقودالاثر شد؟ پیکرش چندسال بعد برگشت؟

سیدکریم در دی ماه ۶۱ در جبهه فکه در عملیات والفجر مقدماتی مفقودالاثر شد. ۱۱ سال بی خبری و دلنگی نصیب خانواده سجادیان شد. بعد از شهادت سیدکاظم و سیدداوود، اما دی ماه ۶۱ بعد از آمدن خبر شهادت خودش، پیکری نبود تا خانواده برای تسلی خاطر با او وداع کنند. سال ۱۳۷۲ بود که پیکرش در حالی که روی یک برانکارد بود، تفحص شد و آنچه از پیکر چاک چاکش بر جای مانده بود به دست خانواده رسید. خبر شناسایی پیکرش را سپاه به خانواده داد. بعد از شهادتش تعدادی از همزمانش به دیدار ما آمدند و با تأسف و اندوه از حماسه آفرینی های سیدکریم در روند اجرای عملیات های چریکی و در صعب العبورترین مسیرهای منطقه روایت کردند.

بعد از شهادت سیدکاظم، سیدداوود و سیدکریم حالا نوبت سیدابوالقاسم شده بود. او چه زمانی راهی جبهه شد؟

سیدابوالقاسم متولد ۱۳۲۹ بود که با شهادت سه برادرش راهی شد. ابتدا خیلی تلاش کردیم که قاسم به جبهه نرود، ولی ایشان می گفت من باید اسلحه برادران شهیدم را به دست بگیرم و راه خودم را بروم. او نیروی گردان بلال حبشی و در لشکر محمد رسول الله (ص) بود. در عملیات های مختلفی نظیر والفجر یک حضور داشت و فکه شاهد حماسه سربایی هایش بود.

چطور به شهادت رسید؟

ایشان در یک پاتک بسیار سنگین عراق، در تنگه ابو غریب پس از منهدم کردن چند تانک دشمن توسط یک هلی کوپتر مورد هدف قرار گرفت و به شهادت رسید و مفقودالاثر شد. ۲۱ فروردین ماه ۶۲ بود. شهید سیدابوالقاسم در وصیتنامه اش اینگونه نوشته بود: «گوش به فرمان رهبر عزیزمان باشید تا کفر از این دنیا برکنده شود.»

بی خبری و چشم انتظاری از دو فرزند مفقودالاثر باید سخت باشد. خانواده این ایام را چطور گذرانند؟

باید بگویم طی ۱۱ ماه، چهار فرزند دلاور این خانواده به شهادت رسیدند. تکلیف دو شهید، یعنی سیدکریم و

سیدابوالقاسم هم مشخص نبود، اما پدر شهیدان خودش صبور بود و همه را به صبوری دعوت می کرد. در زمان جنگ کمک های مردمی روستاییان را جمع می کرد و به ستاد پشتیبانی می داد. در اوقات فراغت به کوه می رفت، خاکشیر می کند و مادر شهدا آنها را تمیز می کرد و به جبهه می فرستاد، اما دل مادر شهیدان تاب نیاورد و به اهواز رفت تا از نزدیک به ستاد پشتیبانی مستقر در اهواز کمک برساند. لباس های مجروحین جنگی را می شستند و در آنجا هر کاری از دستش بر می آمد انجام می داد. این خانواده در مدت چشم انتظاری از فرزندان شهیدشان لحظه ای از ولایت فقیه دست نکشیده و ادامه دهنده راه فرزندان شهیدشان بودند. حاج آقا در خورد با پدر و مادر شهدای دیگری به آنها روحیه می داد و می گفت: افتخار کنید که شهادت نصیب فرزندان شما شده است.»

حاج خانم هم راه و هدفش را کاملاً شناخته بود. از این رو قربانی شدن فرزندان و همسرش در این راه مقدس برایش آسان بود، حتی بعد از شهادت همسرش خود مادر جان برای کمک کردن به رزمندگان چند نوبت عازم اهواز شده بود.

این چهار برادر شهید چطور فرزندی برای خانواده بودند؟

سیدداوود خیلی صبور، خوش اخلاق و دلسوز بود. سیدکریم جوانی با وقار، متین و با معرفت بود. انسانیتش بسیار زبازند بستگان بود. شجاعتش در میدان جنگ خاطرات خوبی را برای همزمانش رقم زد. شهید سیدابوالقاسم دلیر بود. به خواندن زیارت عاشورا مداومت داشت. در مقابل ظلم سر خم نمی کرد و همیشه خیلی جدی بود و از حق خودش دفاع می کرد و به حجاب فرزندان خیلی اهمیت می داد. از شاخصه های همگی این شهدا اهمیت به نماز و اطاعت از ولی و احترام زیاد به پدر و مادر و دلسوزی برای آنها بود، اهل حیا بودند. بسیار باحیا بودند نسبت به مادر و پدرشان خیلی دلسوز و مهربان بودند. در امورات کشاورزی و کارهای دام و چوپانی کمک هم بودند. در واقع با جان و دل در خدمت والدین بودند. خاطرم است که یک روز مادر جان مریض شده بود و سیدداوود با ناراحتی و اندوه مادر جان را از منزل تا سر جاده روستا کول گرفت تا او را به شهر و نزد پزشک ببرد.

به نظر شما خانواده شهیدان سجادیان چطور به این عاقبت بخیری رسیدند؟

در درجه اول باید بگویم روحیه انقلابی و اعتقادات خانواده یعنی والدین در این امر مؤثر است. ثانیاً نفس پاک و رحمانی و با اخلاص امام خمینی (ره) رهبر کبیر انقلاب که همه را تحت تأثیر قرار می داد.

مادر همیشه بعد از نماز دست به دعا می شد و برای عاقبت بخیری شان دعای می کرد. توجه مادر به فرزندان و دعا برای آنها و محبت سرشار مادر، در تربیت فرزندان بسیار مؤثر است. مادر جان می گفت: وقتی ماه محرم می شد و روضه حضرت علی اکبر (ع) را می خواندند، همیشه پیش خودم می گفتم بچه هایم فدای علی اکبر (ع) و فرزندان امام حسین (ع). تربیت دینی و توجه به رزق حلال از طرف پدر و مادری که مستحباتشان را هم ترک نمی کردند و در همه امور رضایت خدا را در نظر می گرفتند، تأثیرات زیادی به همراه دارد.

سخن پایانی.

از خداوند متعال عاجزانه خواستاریم که ما را در این راه و هدف الهی که شهدا در آن قدم گذاشتند ثابت قدم بدارد و به مقام شهدا نائل کند. شاء الله این نظام جمهوری اسلامی را که با خون پاک شهدا و امام شهدا و با رشادت امام خاتمه ای به این جارسانده تظاهرات امام زمان با اقتدار و با سلامت حفظ کند. ■

چله پایداری | ویژه چهلمین سالگرد دفاع مقدس

| شهریور ۱۳۹۹ | روزنامه جوان |

شهید محمدرضا دستواره



متولد ۱۳۳۸ تهران، هم‌رم حاج احمد متوسلیان در آزادسازی کردستان، فرمانده پاسگاه شهدا در محور مریوان، مأمور تشکیل واحد پرسنلی تیپ ۲۷ محمدرسول الله(ص)، از نیروهای اعزامی به سوریه، فرمانده تیپ سوم ابوذر، قائم مقام لشکر ۲۷ حضرت رسول(ص)، شهادت: قلاویزان - مهران، کر بلا ی یک
سخن شهید: آنچه برای ما مطرح است خدمت خالصانه و خدمت زیاد و پرکار و فعال در راه رضای خدا و در راه رساندن پیام شهید به گوش جهانیان است.

شهید فریبرز موریم سرباز کلیمی در آزادسازی خرمشهر



فریبرز موریم در سال ۱۳۳۸ در قصر شیرین متولد شد. با حمله رژیم بعثی عراق و اشغال قصر شیرین در سال ۱۳۵۹، خانواده موریم که تمامی هستی شان را از دست داده بودند، ناچار به مهاجرت به کرمانشاه شدند. فریبرز با عزمی راسخ و با انگیزه‌ای قاطع در دفاع از ایران و با تشویق و حمایت خانواده، در تاریخ ۲۲ بهمن ماه ۱۳۶۰، به خدمت مقدس سربازی اعزام شد و پس از طی دوره آموزشی در شهر مشهد مقدس، همراه با سایر برادران هموطن خود به جبهه رفت و در گردان توپخانه لشکر ۷۷ خراسان، در پست دیده‌بانی قرار گرفت و در چندین عملیات به طور فعال شرکت داشت. او و دیگر هم‌زمانش در عملیات بیت المقدس با عنایت الهی و ایثار و فداکاری خود به قلب رژیم بعثی عراق حمله کردند و در نبردی شجاعانه با متجاوزان، موفق به «آزادی خرمشهر» شدند.

شهید موریم در آخرین عملیات در نزدیکی بصره خدمت می‌کرد. او در عملیات والفجر همچنان که به دیده‌بانی توپخانه لشکر ۷۷ خراسان مشغول و تا قلب دشمن پیش رفته بود، زمانی که در پشت خاکریز دشمن قرار داشت، پس از عبور از موانع و میادین مین دشمن، نارنجکی از سوی یکی از مزدوران صدام به طرفش پرتاب شد که در اثر انفجار آن، از ناحیه شکم به شدت مجروح شد. فریبرز ابتداء به یکی از بیمارستان‌های اهواز منتقل و تحت عمل جراحی قرار گرفت و پس از دو روز به بیمارستان شهید دکتر فقیهی شیراز منتقل و پس از گذشت ۱۰ روز، در تاریخ ۳۰ بهمن ۱۳۶۱، به درجه رفیع شهادت نائل آمد.

«شهید موریم» در دیدارهایی که با خانواده خود داشت، همواره از خاطرات خود در جبهه‌های نبرد و محیط صمیمی و همبستگی تمامی پیروان ادیان الهی در دفاع از میهن سخن می‌گفت. شهید موریم از لحاظ اخلاق و فضایل انسانی، پاک، مهربانی و صداقت نمونه‌ای کم‌نظیر بود. وی روحیه بسیار عالی داشت و در بدترین شرایط جسمانی سعی می‌کرد با سخنان خود، بستگانش را دلداری دهد و در هنگام نبرد و حتی در بیمارستان همواره به یاد هم‌زمان خویش بود. خاطرات و یادگارهای ارزنده‌ای از روحیات ایثارگری و فضایل اخلاقی او باقی مانده است. ■



گفت و گو با همایون سامه یح نجف آبادی، نماینده کلیمیان در مجلس پیرامون نقش و حضور هموطنان کلیمی در دفاع مقدس

بیمارستان کلیمیان در خدمت مجروحان جنگ بود

آرمان شریف

وقتی دشمن بعثی با تمام قوا به سوی مرزهای ایران حمله کرد، تمام مردم ایران از هر مذهب و قومی دست به دست هم دادند تا جلوی دشمن را بگیرند. دشمن با هدف تجاوز و ضربه زدن به ایران آمده بود و در راه دفاع از میهن تمام ایران بسیج شدند. کلیمیان نیز همچون مسلمانان، مسیحیان و زرتشتیان در صف مبارزه با دشمن متجاوز قرار گرفتند و اجازه ندادند تا وجبی از خاک ایران به دست دشمن بیفتد. جامعه کلیمی در دوران دفاع مقدس بالاترین شهید را نسبت به جمعیت‌شان در دوران دفاع مقدس به خود اختصاص داد و چندین شهید را تقدیم کشور کرد. همایون سامه یح نجف آبادی، نماینده کلیمیان در دوره یازدهم مجلس شورای اسلامی در گفت و گو با ما از نقش کلیمیان در دوران دفاع مقدس می‌گوید.

پس هیچ نگاه صرف مذهبی به دفاع مقدس نداشتید؟

شما فکر کنید اگر جنگ‌ها را می‌خواستیم فقط از بعد مذهبی نگاه کنیم، آن وقت تمام کلیمیان ایران باید در جنگ فلسطین اشغالی شرکت می‌کردند. در صورتی که چنین نیست و ما اصلاً صهیونیست‌ها را قبول نداریم. حالا مذهب‌شان یهودی است، ولی تفکرات‌شان را قبول نداریم. ما برای این آب و خاک هستیم و جانمان را برای ایران می‌دهیم.

آمار از حضور کلیمیان در دفاع مقدس دارید؟

آن زمان هر کسی که به سن سربازی می‌رسید وارد جبهه می‌شد. در حین جنگ هم خیلی از کسانی که شرکت کرده بودند، در دفاع مقدس شهید شدند و جامعه کلیمیان چندین شهید را تقدیم این راه کرد. آمار رسمی که بنیاد شهید از شهدای کلیمی تأیید می‌کند ۱۳ نفر است، ولی تعداد واقعی شهدا خیلی بیشتر از این آمار است. خیلی از افرادی که شهید شدند بنا به دلایل مختلف جزو آمار شهدای کلیمی قرار نگرفتند. کسانی بودند که خودشان یا خانواده‌های‌شان تمایل نداشتند و به همین دلیل آمار واقعی از آمار اعلام شده کمتر است. البته باید این نکته را متذکر شد که به نسبت جمعیت ایرانیان کلیمی که زمان جنگ حدود ۲۰ تا ۲۵ هزار نفر بود، تعداد رزمندگان و

شهیدایمان کم نیست.

پیشتر یکی از رهبران دینی کلیمیان ایران اعلام کرده بود، کمک‌های مالی کلیمی‌ها به جبهه‌های دفاع مقدس بیشترین رقم در بین سایر اقلیت‌های دینی بوده است، چند و چون این کمک‌ها چه بود و به چه نحوی کلیمی‌ها توانستند ارقام زیادی به جبهه‌های دفاع مقدس کمک کنند؟

کلیمیان در چند مرحله کمک‌های‌شان را به جبهه ارسال می‌کردند. کمک‌های مالی و نقدی به صورت مستقیم به حساب‌ها ریخته می‌شد. کمک‌های غیرنقدی که شامل اجناس و اقلام می‌شد به صورت کامیون‌های متعدد به طرف جبهه می‌رفتند و اقلام را تحویل می‌دادند. اینکه میزان مبالغ کمک‌های نقدی و مالی چقدر بوده باید آمارش در آورده شود. از طرق مختلف این کمک‌ها انجام می‌شد. خیلی از کنیسه‌های مادر محل به صورت نقدی کمک جمع می‌کردند. انجمن کلیمیان با وجود اینکه در آن زمان مشکلات مالی زیادی داشت، ولی مبالغ قابل توجهی جمع می‌کرد و این مبالغ را یا خودش به طور مستقیم به مسئولان تحویل می‌داد یا با تهیه اقلام و اجناس به طرف جبهه روانه می‌کرد.

می‌توان گفت افرادی که در جنگ شرکت نمی‌کردند، باز جنگ برایشان اولویت بود

چله پایداری| ویژه چهلمین سالگرد دفاع مقدس
|شهریور ۱۳۹۹| روزنامه جوان |

سردار شهید اکبر زجاجی

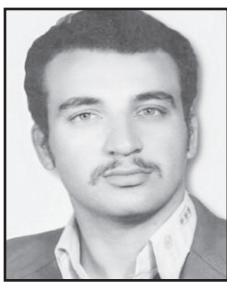


متولد ۱۳۳۸ در کاشان، تحصیلکرده در رشته نساجی، هم‌رم‌ شهید مصطفی چمران در سوسنگرد، مسئول اطلاعات و عملیات تیپ ۲۷ در عملیات فتح‌المبین، فرمانده گردان در عملیات رمضان، جانشین معاون عملیاتی و قائم‌مقام لشکر ۲۷ محمدرسلول‌الله (ص). شهادت ۲۱ اسفند ۱۳۶۲ در عملیات خیبر جزیره مجنون.

سخن شهید: ولایت فقیه و ولایت فرد نیست؛ جریان است. جریانی به درازی همه تاریخ و به امتداد بعثت همه انبیای الهی.

شهید کلیمی حمید نهاوندی

شهادت روز ۲۲ بهمن ماه ۵۷



حمید نهاوندی در سال ۱۳۳۴ چشم به جهان گشود. شهید نهاوندی از همان سنین کودکی و نوجوانی علاقه‌مند به حضور در ارتش بود و هر چه سنش بیشتر می‌شد بر علاقه‌اش افزوده می‌شد، اما او بر سر هدفش یک مانع بزرگ داشت و آن تفاوت‌های عقیدتی ارتش شاهنشاهی با عقاید انقلابی او بود. او که در سنین نوجوانی واقعه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ را دیده بود، از همان اول بیشتر در جریان مبارزه و فعالیت‌های انقلابی قرار گرفته بود. او با بالا رفتن سن و آشنایی با افراد انقلابی بیشتر درگیر فعالیت‌های سیاسی و مبارزه علیه حکومت شاه شد. هر چه تظاهرات مردمی علیه شاه بیشتر می‌شد، بر فعالیت‌ها و جوش و خروش حمید نیز افزوده می‌شد.

با وجود اینکه شهید نهاوندی وارد ارتش شده بود و از درجه‌داران نیروی دریایی به شمار می‌رفت، با این حال همچنان مخالفت‌هایش با حکومت و شاه پابرجا بود. همین موضوع، دشمنی‌های زیادی را با این جوان انقلابی عاشق میهن به وجود آورده بود. سال‌های دهه ۵۰ با دوران جوانی شهید نهاوندی مصادف بود و او بیشتر در جریان اتفاقات و حوادث قرار داشت.

شهید نهاوندی در سال ۱۳۵۷، جوانی ۲۳ ساله بود که تمام هدفش رفتن شاه و پیروزی انقلاب اسلامی بود. وی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، مقارن با پیروزی انقلاب اسلامی در خیابان عشرت‌آباد تهران طی تظاهرات به درجه رفیع شهادت نائل آمد.

خواهر شهید درباره عشق و علاقه برادرش به کشورش ایران می‌گوید: «برادرم عاشق میهن و کشورش بود و خود را جزئی از این مملکت، آب و خاک و ملت می‌دانست و ما امروز به همراه همه اقلیت‌های ارامنه، زرتشتیان، آشوریان، مسیحیان و کلیمیان برای بزرگداشت همه شهیدان در این مکان گرد هم آمده‌ایم. ما شهید خود را در راه آب و خاک وطن خود بدون هیچ چشمداشتی نثار کردیم و امروز به راحتی در این کشور زندگی می‌کنیم و برابری، برادری و صمیمیت بین ادیان را به وضوح می‌بینیم و از جمهوری اسلامی ایران به خاطر احترام به تمام ادیان تشکر می‌کنیم. ■

مراقب بودند به خاطر آنکه نیروهای امنیتی مجروحان را دستگیر نکنند، سریع به آنها خدماتی ارائه می‌کردند و تا حدی که مجروحان بتوانند ترخیص بشوند، آنها را از در پستی بیمارستان فراری می‌دادند. در دوران جنگ هم این خدمات‌دهی وجود داشت. بیمارستان دکتر سپهر آمادگی خودش را جهت کمک به مجروحان جنگ اعلام کرد و در یک برهه‌ای از زمان مجروحان در این بیمارستان بستری می‌شدند. این کمک‌ها تا پایان جنگ ادامه داشت. متأسفانه این روزها بیمارستان دکتر سپهر دچار مشکلات مالی شده و چند روزی است به صورت موقت بسته شده است. بیمارستان دکتر سپهر یک بیمارستان خیریه است و در نقطه‌ای از تهران واقع شده که اصلاً کلیمی و یهودی آنجا وجود ندارد و جمعیت ساکن آنجا مسلمان هستند. بیش از ۹۹ درصد از مراجعان بیمارستان برادران و خواهران مسلمان هموطن ما هستند که بضاعت مالی ندارند و ۹۹ درصد پرسنلش نیز مسلمان هستند. متأسفانه به خاطر مشکلات مالی که برایمان پیش آمده در تأمین منابع مالی بیمارستان مشکل پیدا کرده و فعلاً به صورت موقت تعطیل شده است. چندین سال است که دولت مقدار زیادی از کسری بودجه بیمارستان را تأمین می‌کند و امسال هم امیدوار هستیم با حمایت دولت فعالیت‌های بیمارستان از سر گرفته شود.

چرا خدمات و کمک‌های جامعه کلیمیان در ادوار مختلف تاریخی کمتر گفته شده و مردم کمتر از نقش جامعه کلیمی در دوران دفاع مقدس آگاهی دارند؟

به خاطر اینکه تعداد جامعه کلیمی در ایران کم است و به همین کم بودن خیلی در چشم نیستند.

تعامل جامعه کلیمیان با دولت‌های مختلف به چه صورت بوده است؟

جامعه کلیمیان همواره ارتباط خوبی با دولت‌ها داشته است. جامعه کلیمی اصلاً موضع‌گیری سیاسی نمی‌کند. آن چیزی که برای ما مهم است، منویات مقام معظم رهبری است. دولت‌ها می‌آیند و می‌روند و هر کدام تفکرات خاص خودشان را دارند. البته ما همیشه با دولت‌های مختلف تعامل خیلی خوبی داشته‌ایم و دولت‌ها هم همیشه با ما ارتباط خوبی داشته‌اند. آن چیزی که برای ما خیلی مهم است فقط تفکرات و اهداف مقام معظم رهبری است.

کتاب و کار پژوهشی در زمینه نقش کلیمی‌ها در دفاع مقدس منتشر شده است؟

مشاور رئیس‌جمهور یک کتاب در مورد اقلیت‌ها و ادیان در دست انتشار قرار دارد و فکر کنم به زودی منتشر شود. غیر از این متأسفانه کتاب دیگری منتشر نشده و در این زمینه کم کار بوده‌ایم.

اگر از آن دوران خاطره‌ای در ذهن تان به جامانده برایمان بگویید.

در دوران دفاع مقدس اگر دشمن بعضی موشکی را به سمت شهرها و جبهه‌های مان شلیک می‌کرد و هیچ‌گاه در نظر نمی‌گرفت که این موشک به یک کلیمی می‌خورد یا یک مسلمان یا یک مسیحی. موشک پایین می‌آمد و تعدادی از هموطنان مان را شهید و مجروح می‌کرد. دشمن هدفش ضربه زدن به ایران بود و اقلیت‌های دینی و اقوام برایش مهم نبود. در موشک‌باران‌های شهرها و جبهه‌های جنگ جامعه کلیمی جدا از جامعه ایران نبود و در کنار دیگر ادیان قرار داشت. همه ما ایرانی هستیم و جانمان را برای کشورمان می‌دهیم. همیشه جامعه کلیمی دودشودش هموطنان مسلمان خودش به ایران کمک کرده و همیشه و در همه زمان‌ها ایران را دوست داشته و قلبش برای این آب و خاک تنیده است. همه ما باید دست به دست هم دهیم تا ایران را آبادتر از گذشته کنیم. ■

سخت نمی‌گرفته و اوضاع جامعه کلیمی بهتر شده است. از صمیم قلب می‌گویم پذیرش و نگرش جامعه ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی نسبت به جامعه اقلیت‌های دینی از جمله جامعه کلیمی خیلی بهتر از قبل از انقلاب شده است. یعنی مردم ایران بهتر ما را درک می‌کنند و نگرششان نسبت به جامعه اقلیت‌های دینی خیلی بهتر شده است. الان محل کارم جنوب تهران و در میدان راه‌آهن است. این منطقه به لحاظ مذهبی متعصب است، ولی از همان روز اول که من به اینجا آمده‌ام و ۳۰ سال از آن روز می‌گذرد، اعلام کردم که کلیمی هستم و از همان نخستین روز تعامل خیلی خوبی با مردم منطقه داشته‌ام. هم من آنها را دوست دارم و هم آنها ما را دوست داشته‌اند. مهم این است که همه با هم هموطن هستیم و باید یک زندگی مسالمت‌آمیز داشته باشیم. شاید فقط اوایل انقلاب اسلامی تندروی‌هایی وجود داشت که در نهایت حضرت امام (ره) جلوی این تندروی‌ها را گرفت، شاید چند ماه اول انقلاب افرادی که در ابتدای امر مسئول بودند، نگرششان نسبت به جامعه ما منفی بود، ولی پس از حمایت‌های حضرت امام این مسئله هم برطرف شد و هر روز این موضوع در حال برطرف شدن است.

آمار خاصی از آزادگان، جانبازان کلیمی در دفاع مقدس موجود است؟

آماري از تعداد رزمندگان و مجروحان ندارم و تا آنجایی که می‌دانم یک آزاده و سه جانباز داریم. آمار شهدا را هم که قبلاً عرض کردم. دکتر قهرمانی معروف‌ترین جانباز کلیمی است که الان در کردستان حضور دارد و رئیس

واژ این طریق به جبهه‌ها و رزمندگان کمک می‌کردند؟

دقیقاً آن زمان همینطور بود. در دوران دفاع مقدس همه مردم ایران دست به دست هم دادند، از فقیر و غنی همه به جبهه کمک کردند. کسی که می‌توانست به جبهه می‌رفت و کسی که نمی‌توانست پشت جبهه کمک می‌کرد. نه تنها سربازان کلیمی در جنگ شرکت کردند بلکه بسیاری از پزشکان کلیمی برای درمان مجروحین در جبهه حضور داشتند. پزشکان کلیمی از اول تا آخر جنگ در جبهه فعالیت داشتند. غیرممکن است در دوره‌ای پزشکان کلیمی در جبهه حضور نداشته باشند و جبهه از حضور این پزشکان خالی باشد.

از اقشار مختلف جامعه کلیمیان در جنگ حضور داشتند؟

بله، حضور پررنگی هم داشتند. حتی پس از جنگ و در دوران سازندگی جامعه کلیمی کمک‌های زیاد و مؤثری داشت. مهندسان، پزشکان و کسبه کلیمی در دوران بعد از جنگ خدمت‌های زیادی به جامعه و کشور کردند.

موارد دیگری از تعامل جامعه کلیمی با مسلمانان را در دوران دفاع مقدس و پس از آن به یاد دارید؟

ما در طول دوران حضورمان در ایران فراز و فرودهای زیادی داشتیم. تفکر یک پادشاه این بوده که با اقلیت دینی نه تنها کلیمیان بلکه تمام اقلیت‌ها رابطه خوبی نداشته باشد و متأسفانه مشکلات زیادی برایمان به وجود آمده است. در یک دوره دیگر یک پادشاه خیلی



یادبود شهدای کلیمی

انجمن کلیمی‌های کرمانشاه است که ۷۰ درصد جانبازی دارد و جزو شهدای زنده به حساب می‌آید. شهرام زرینی از شهدای دفاع مقدس در کرمانشاه به شهادت رسید، فریبرز موریم در عملیات والفجر به شهادت رسید، اسحاق تیزایی در کردستان شهید شد. شهید تیزایی در آبان ۱۳۵۷ قبل از پیروزی انقلاب شهید شد. شهید حمید نهاوندی هم درست روز ۲۲ بهمن ۵۷ روز پیروزی انقلاب به شهادت رسید که همراه شهید تیزایی از نخستین شهدای انقلاب به شمار می‌روند.

بیمارستان خیبر به دکتر سپهر چه خدماتی به مجروحین جنگ ارائه می‌داد؟

بیمارستان دکتر سپهر از زمان انقلاب کمک‌های بسیاری به مردم ایران کرده است. مجروحانی که در زمان مبارزه با حکومت شاه تیر می‌خوردند و مجروح می‌شدند را به این بیمارستان می‌آوردند و تحت مداوا قرار می‌دادند. به ویژه در میدان شهدا که آن واقعه تلخ پیش آمد بسیاری از مجروحان راه بیمارستان سپهر منتقل کردند. کادر درمانی بیمارستان

د

نه تنها سربازان کلیمی در جنگ شرکت کردند بلکه بسیاری از پزشکان کلیمی برای درمان مجروحین در جبهه حضور داشتند. پزشکان کلیمی از اول تا آخر جنگ در جبهه فعالیت داشتند. غیرممکن است در دوره‌ای پزشکان کلیمی در جبهه حضور نداشته باشند



متولد ۱۳۳۸ در تهران، رتبه چهارم کنکور سراسری رشته تجربی در سال ۱۳۵۶، از مسئولان واحد اطلاعات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، مسئول اطلاعات و عملیات سپاه در سوسنگرد و دزفول، فرمانده لشکر علی بن ابیطالب (ع)، شهادت ۲۳ آبان ۱۳۶۳ در سردشت.
سخن شهید: در زمان غیبت کبری به کسی «منتظر» گفته می‌شود و کسی می‌تواند زندگی کند که منتظر باشد، منتظر شهادت...



خون ارامنه و هموطنان مسلمان درهم آمیخته است

در دفاع مقدس یک بسیج عمومی در جامعه ارامنه برای کمک و تقویت جبهه‌ها شکل گرفته بود

محمدرضا محمدی

«ما بدین وسیله صدای خود و کلیسای ارامنه، شورای خلیفه‌گری و ارامنه ایران را با صدای رهبران سیاسی و نظامی کشور و ملت شریف و دلاور ایران درهم آمیخته و از هم کیشان ارامنه خود می‌خواهیم با همه وسایل ممکن به جبهه‌ها و عملیات پشتیبانی کمک نمایند تا با استقبال از فراخوان فرماندهی جنگ و با نیروهای متحد، دشمن متجاوز از مرزهای ایران بیرون رانده شود.» مدت زیادی از شروع جنگ تحمیلی نگذشته بود که ارامنه با صدور بیانیه‌ای، همراهی و همدلی خود با هموطنان ایرانی‌شان به جهت مقابله با دشمن متجاوز یعنی را اعلام کردند.

چشمگیر بود که روزنامه انگلیسی زبان تهران تایمز طی گزارشی که در تیرماه ۱۳۶۶ منتشر کرد، میزان این کمک‌ها را تا آن زمان (هفتمین سال جنگ) میلیون‌ها تومان وجه نقد برآورد کرد که در کنار تخصیص مقدار هنگفتی از اجناس و تجهیزات و اعزام متخصصان ارمنی به عنوان نیروی انسانی به جبهه‌ها، جلوه‌هایی از همراهی ارامنه با هم‌میهنان مسلمان خود را به نمایش می‌گذاشت.

در همان بحبوحه دفاع مقدس خبرنگارانی از چند نشریه خارجی نظیر فرانس پرس، رسانه‌های آلمان غربی، ترکیه، لبنان و... به ایران آمدند تا در خصوص نقش ارامنه در دفاع مقدس تحقیق کنند. وقتی خبرنگاران خارجی از میزان کمک‌های ارامنه به جبهه‌ها مطلع و متعجب می‌شدند، سؤال اصلی آنها این بود که «ارمنه با چه هدف و انگیزه‌هایی اینطور بی‌شائبه به کشوری کمک می‌کنند که در رأس آن یک رهبر مذهبی اسلامی حضور دارد و عمده مردمانش با شعار اسلام‌خواهی با دشمن متجاوز می‌جنگند؟»

در مسئله «جنگ تحمیلی» هستند و می‌خواهند مثل گذشته در کنار هموطنان مسلمان‌شان از کشور خود دفاع کنند.

■ کلیسا همانند مسجد

در سال‌های جنگ همانطور که مساجد محل جمع‌آوری کمک‌های مردمی جهت ارسال به جبهه‌ها بود، دفاتر کلیساها و چند انجمن ارمنی نیز به عنوان محل جمع‌آوری کمک‌های هموطنان ارمنی تعیین شده بودند. کمپوت، منبع آب، مواد غذایی جامد، کنسرو، داروی گیاهی، لوازم بهداشتی، پنبه، دارو، مواد شوینده، آب لیمو، آیمپوه، مواد شوینده، ملحفه و... از جمله اقلامی بودند که ستاد ارامنه برای کمک‌رسانی به جبهه‌ها آنها را به هم‌کیشان خود اهدا کرده بود. در کنار این اقلام که هر فرد می‌توانست شخصا اقدام به تهیه آنها کند، شورای خلیفه‌گری ارامنه در چندین نوبت اقلام و کالاهای سنگین مثل یخچال، تراکتور، آمبولانس و... را تهیه و به جبهه‌ها ارسال کرد.

کمک‌های ارامنه به جبهه‌های جنگ به اندازه‌ای

تاریخ چندین هزار ساله این مرز و بوم، آوردگاه دیگری را یافته بود تا همدلی و همراهی اقوام، مذاهب و ادیان مختلف ایرانی را این بار در دفاع مقدس به بوته آزمایش بگذارد و در این مجال، ارامنه به عنوان یکی از قدیمی‌ترین اقوام ایرانی، نقش و حضور پررنگی در پیشبرد جنگ داشتند.

■ ستاد کمک‌رسانی ارامنه

در همان اولین ماه‌های شروع جنگ تحمیلی ستاد کمک‌رسانی «شورای خلیفه‌گری ارامنه تهران» تشکیل شد. این شورا که چون پل ارتباطی بین جامعه ارامنه و مسئولان وقت عمل می‌کرد، توانست به بسیج امکانات و توانایی‌های ارامنه ایران اقدام و آنها را برای حضور عملی در جنگ یا ارسال کمک و پشتیبانی از جبهه‌ها ترغیب و تشویق کند. در ترکیب این ستاد، از نماینده‌های نشریات ارمنی (روزنامه آلیک) گرفته تا نماینده انجمن زنان ارامنه، نماینده باشگاه‌های فرهنگی و ورزشی، صنعتگران و... دیده می‌شد و نشان می‌داد جامعه ارامنه ایران، واقف به نقش تاریخی خودشان



در سال‌های جنگ
همانطور که مساجد محل
جمع‌آوری کمک‌های
مردمی جهت ارسال
به جبهه‌ها بود، دفاتر
کلیساها و چند انجمن
ارمنی نیز به عنوان محل
جمع‌آوری کمک‌های
هموطنان ارمنی تعیین
شده بودند

سردار شهید مجید زین الدین



متولد ۱۳۴۳ در تهران، از نیروهای شاخص اطلاعات و عملیات سپاه، فرمانده یکی از تیپ‌های لشکر ۱۷ علی‌ابن‌ابی‌طالب(ع)، شهادت در ۲۳ آبان ماه ۱۳۶۳ همراه برادرش مهدی زین‌الدین.
سخن پدر شهید: مجید ۱۵ ساله بود که آقامهدی او را با خودش به جبهه برد. از فعالیت‌های آقامهدی زیاد شنیده می‌شد، اما از مجید نه. انگار که در ابرها زندگی می‌کرد که هیچ اسمی از او نیست.

اعزام صنعتگران ارمنی به جبهه

در تاریخ معاصر ایران، صنعتگران ارمنی نقش حائز اهمیتی داشته و دارند. شمشیرسازی و اسلحه‌سازی، از جمله محصولات صنعتی بود که از دوران صفویه، ارمنه در ساخت آنها سرآمد بودند. با شروع جنگ تحمیلی بعضی‌ها علیه ایران، در کنار سربازان ارمنی، اولین گروه از ارمنه‌ای که به صورت داوطلبانه به جبهه‌های جنگ رفتند، صنعتگران بودند. حضور آنها در همان اولین روزهای شروع جنگ به قدری ملموس بود که مقام معظم رهبری نیز به حضورشان اشاره کرده‌اند. ایشان در دیدار جمعی از ارمنه گفته‌اند که وقتی همراه شهید چمران با اذن حضرت امام به جبهه جنوب می‌روند، به محض پیاده شدن از هواپیما در فرودگاه اهواز، با گروهی از جوانان صنعتگر ارمنی روبه‌رو می‌شوند که با ظاهر و روحیه بسیجی به صورت داوطلبانه در مناطق جنگی حضور یافته بودند.

در کتاب «جنگ تحمیلی ۸ ساله و ارمنه ایران» آمده است: «در هنگام اعزام هر گروه از صنعتگران ارمنی به جبهه مراسم ویژه دینی و تشریفات خداحافظی انجام می‌گرفت. هر گروه پیش از اعزام، در مراسم مذهبی شرکت می‌کرد و نخست در کلیسای سرکیس مقدس مطابق آیین کلیسای رسولی ارمنی از دعای خیر پدران کلیسا بهره‌مند می‌شد. سپس اشخاص اعزامی به جبهه، به بنای یادبود قتل عام ارمنه، نخستین قتل عام سده بیستم که در محوطه خلیفه گری برپا بود، نزدیک می‌شدند و با ادای سوگند به روح شهدای این قتل عام و با الهام از ایشان خود را برای اعزام به جبهه آماده می‌کردند.»

از تعمیر تانک تا ساخت بیمارستان

هر چه از دفاع مقدس می‌گذشت، حضور صنعتگران ارمنی در مناطق عملیاتی منسجم‌تر و پررنگ‌تر می‌شد. چنانچه در آغاز سومین سال جنگ تحمیلی، ۹ گروه از صنعتگران ارمنی که هر گروه شامل ۱۱ الی ۲۲ نفر می‌شدند، به مناطق عملیاتی رفتند و در خطوط پشتیبانی، اقدام به تعمیر و نگهداری اتومبیل‌ها و ادوات جنگی، ساخت بیمارستان‌های صحرایی، سردخانه‌ها و... کردند. هر گروه به طور میانگین ۲۵ روز در مناطق عملیاتی می‌ماند و سپس جایش را به گروه دیگر می‌داد. این صنعتگران توانستند در یک مقطع زمانی حدود ۶۰۰ خودروی سبک و سنگین را تعمیر کنند و پنج باب بیمارستان و پنج سردخانه با گنجایش ۱۲ متر مکعب بسازند.

تعمیر تانک‌ها و خودروهای زرهی، از دیگر خدمات ارزشمند ارمنه به جبهه‌های جنگ بود که با توجه به تحریم‌های ظالمانه کشورمان در طول دفاع مقدس، این هنر صنعتگران ارمنی تأثیر قابل توجهی در بالا بردن توان واحدهای زرهی کشورمان داشت. از حیث ساخت بیمارستان‌های صحرایی هم ارمنه حرف‌های بسیاری برای گفتن داشتند. تبحر صنعتگران ارمنی باعث می‌شد تادر برخی مواقع، خود رزمندگان به ارمنه مراجعه کنند و از آنها برای ساخت بیمارستان‌های صحرایی کمک بگیرند. چنانچه در یک مورد، افسر گروه مهندسی ارتش به شورای خلیفه گری ارمنه مراجعه می‌کند و از آنها می‌خواهد در ساخت چند دستگاه بیمارستان صحرایی به یکی از پادگان‌های ارتش کمک کند. ارمنه نیز با حمایت از پیشنهاد این افسر ارتشی، پنج بیمارستان صحرایی را با ساخت پنج کانتینر در مدت تنها یک ماه و نیم آماده کرده و آن را تحویل نیروهای نظامی می‌دهند.

وارتان والفجر ۸

«وارتان هواگیمیان» یکی از صنعتگران ارمنی بود که سابقه حضور چندین ماهه در اغلب مناطق عملیاتی

دفاع مقدس را در پرونده خود داشت. وی که یک مکانیک ماهر و استادکار فنی بود، از آبادان گرفته تا ارومیه در بسیاری از مناطق جنگی چون مهران، سومار، جزیره مجنون، هورالهور، شلمچه و غیره حضور یافت و در عملیات والفجر ۸ توانست با نمونه‌سازی ماهرانه خود، بولدوزرها را مجهز به بیل مکانیکی و ضد آب کند.

هواگیمیان همچنین در یک عملیات دیگر با سرپرستی یک تیم ۱۰ نفره از متخصصان توانست با مهارتی مثال‌زدنی، ماشین‌آلات سنگین راهسازی را مجهز به وسایلی کند که قابل استفاده در اعماق آب باشند. این عمل توسط خود هواگیمیان آزمایش شد. استفاده از این ماشین‌آلات در شرایط تحریمی کشورمان باعث شد تا از خروج مقدار زیادی ارز از کشور جلوگیری شود. «آلبرت محمودیان» از همکاران هواگیمیان بود که در یکی از عملیات‌های بزرگ به شدت مجروح شد و تا شهادت پیش رفت.

«گقام هاروطونیان» و «وارتان بوغوسیان» هم از دیگر صنعتگران شناخته‌شده ارمنی در دفاع مقدس هستند که حضور تأثیرگذاری در جبهه‌ها داشتند. هاروطونیان

زبان یونانی وارد زبان ارمنی شده و از گذشته‌های دور در نامگذاری فرزندان پسر به کار رفته است. امروزه نیز نام مارتیروس و نام خانوادگی مارتیروسیان در میان ارمنیان فراوان است.

معادل دیگر واژه شهید در زبان ارمنی «ناهاتاک» است که از دو جز «ناه» و «ناخ» به معنی پیش و نخست و «تاک» به معنی دو و تک ترکیب شده و با رابط الف به هم پیوسته است. بنابراین ناهاتاک در لغت به معنی پیش‌تاز و پیشاهنگ است. در فرهنگ‌های ارمنی معانی دیگر این واژه عبارتند از: سرباز خط مقدم، قهرمان، دلیر و بی‌پاک و در مفاهیم دینی به معنی شهید و شاهد آمده و آن کسی است که برای دفاع از دین و ایمان قربانی می‌شود، کسی که برای آرمانی، جان خود را ایثار می‌کند. با چنین باورهایی، جوانان ارمنی نیز دوشادوش سایر رزمندگان به جبهه‌های جنگ می‌رفتند و با علم بر اینکه خوششان در راه مقدسی ریخته می‌شود، به جانبازی می‌پرداختند.

قطعه شهدای ارمنی

آمارهای رسمی حکایت از این نکته دارند که بیش از ۸۰ نفر از هموطنان مسیحی‌مان در طول دفاع مقدس



تصویری از صنعتگران و رزمندگان اعزامی ارمنی به جبهه‌های جنگ

به شهادت رسیده‌اند. (حدود ۸۸ نفر) ۷۴ یا ۷۶ نفر از این تعداد را ارمنه تشکیل می‌دهند. اغلب این شهدا (۴۴ نفر) سربازانی بودند که در خطوط مقدم جبهه و در درگیری مستقیم با دشمن به شهادت رسیدند. (چهار نفر از این سربازان شهید جزو شهدای مفقودالاثَر هستند) ۳۰ الی ۳۲ نفر نیز از ارمنه‌ای هستند که در بمباران شهرها و سایر حوادث به فیض شهادت نائل آمده‌اند. ۱۰۷ ارمنی به مقام جانبازی رسیدند و ۳۵ نفر نیز از آزادگان کشورمان به شمار می‌روند. اکنون در قبرستان ارمنیان تهران، قطعه و ویژه‌ای به شهیدان جنگ تحمیلی اختصاص یافته است.

ارمنی‌ام ایرانی‌ام

ارمنه صرفاً حضور عددی و آماری در جبهه‌ها نداشتند، بلکه همراهی و همدلی آنها با ملت ایران، صحنه‌های زیبایی خلق کرد که در حافظه رزمندگان دوران دفاع مقدس ماندگار شده است. در کتاب «پایی که جاماند» به قلم سیدناصر حسینی‌پور، نویسنده و راوی این کتاب در خصوص یکی از اسرای ارمنی می‌خوانیم: «بعد از ظهر عراقی‌ها آمدند سراغ داووتیانس رفتند و با او هم صحبت شدند. نگهبان ارمنی (عراقی) نیز همراهشان بود. در جده‌دار عراقی که از بقیه ارشدتر بود، به داووتیانس

گفت: تو که ارمنی هستی، چرا برای خمینی می‌جنگی؟ داووتیانس گفت: درسته که من ارمنی‌ام اما ایرانی‌ام. سربازم و باید خدمت خودم را در ارتش بگذرانم. چهره در جده‌دار و دیگر نگهبان‌های عراقی در هم رفت... دلشان می‌خواست او در صحبت‌هایش اظهار پشیمانی کند و نسبت به ایران و امام پایبند نباشد.» حسینی‌پور در همین کتاب می‌آورد که داووتیانس، این آزاده ارمنی، که کنار یک پیرمرد مسلمان بیشترین کمک‌ها را به او که مجروح شده بود ارائه می‌دهد. همچنین داووتیانس در شریاطی که هیچ‌آبی در اختیار اسرای ایرانی قرار نمی‌گرفت، از طریق ارتباط‌گیری با یکی از نگهبانان ارمنی عراقی، از او پارچ آبی می‌گیرد، ولی بدون اینکه خودش بنوشد، آن را در اختیار سایر اسرا قرار می‌دهد. داووتیانس با محبت، فداکار و دلسوز بود. خودش پارچ آب را مقابل دهان مجروحان می‌گرفت تا هر کدام چند جرعه بنوشند.

در کتاب گزارش یک بازجویی و در ذیل خاطرات یک اسیر عراقی نیز آمده است که می‌گفت: «پیش از اسارت‌م در عملیاتی همراه سرلشکر ماهر عبدالرشید فرمانده سپاه هفتم عراق بودم. دیدیم یک در جده‌دار دارد یک اسیر ایرانی را به شدت کتک می‌زند و دست‌بردار نیست. ماهر عبدالرشید خطاب به در جده‌دار گفت: چرا این اسیر بیچاره را این همه کتک می‌زنی؟ در جده‌دار در جواب گفت: قربان این اسیر به خمینی فحش نمی‌دهد. ماهر عبدالرشید گفت: اگر فحش نمی‌دهد، اینقدر زدن ندارد. در جده‌دار گفت: قربان من از این موضوع عصبانی‌ام که این اسیر ارمنی است و به خمینی فحش نمی‌دهد!»

وصیتنامه یک شهید ارمنی

شهید «گایگک طومانیان» از سربازان ارمنی بود که ماه‌ها در جبهه‌های جنگ تحمیلی حضور یافت و عاقبت شربت شهادت را با افتخار سرکشید. او در بخشی از وصیتنامه‌اش خطاب به والدینش می‌نویسد: «من اگر چه خوشحالم، اما از اینکه نتوانستم برای شما مفید باشم غمگینم و امیدوارم به بزرگی شما مرا ببخشید. به خواهرانم بگویید که آنها را دوست دارم و تاابد دوستشان خواهم داشت، سعی کنید تا آنجا که می‌توانید به خدا ایمان داشته باشید و همه چیز را در وجود خدا خلاصه کنید و مانند دخترهای این دوره و زمانه نباشید. مخصوصاً حالا که برادر بزرگ‌تری بالای سر ندارید... نوشته‌هایم را با شعری پایان می‌دهم که امیدوارم شما را تسکین دهد: به یاد داشته باشید که در این سنگر می‌میرم/ به هیچ کس از مرگ من چیزی نگویند/ نمی‌خواهم مادرم احتضار سنگینم را ببیند/ نمی‌خواهم پدرم چشمان باز را ببیند» گایگک طومانیان پنجم مردامه ۱۳۶۶ در مریوان به شهادت رسید.

شعری در وصف حماسه آفرینی رزمندگان ارمنی

برای ایران
و دلیران ارمنی می‌جنگیدند
آنان یک تن بودند و هدف یکی
آن چه نیرویی است که بتواند خرد کند
افتخار سرنگون‌ناپذیر تلاش آنان را
آتش از چشمان آنان بیرون می‌جهید
چندین شب بود که خوابیده بودند
دشمن با پوزه‌ای خون‌آلود آمده بود...
نبرد بی‌امان بود و نه تسلیم
و این خرمن نجات بخش رشادت بود
و آنان بردند که در برابر دشمن
بی‌تزلزل ماندند
و مسلک را چونان سپری استوار
به ارمان آوردند: برای سرزمین ایران

سردار شهید حاج کاظم رستگار



متولد ۱۳۳۹ در شهرری، از اعضای اولیه کمیته و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، مسئول واحد عملیات در یادگان توحید، فرمانده گردان در تیپ ۲۷ محمدرسول الله(ص)، اعزام به سوریه، از مؤسسان تیپ ۱۰ سیدالشهدا(ع)، فرمانده تیپ ۱۰ سیدالشهدا(ع)، شهادت ۲۵ اسفندماه ۱۳۶۳ عملیات بدر.
سخن شهید: من را هم را آگاهانه انتخاب کردم و اگر وقتم را شبانه روز در اختیار این انقلاب گذاشتم، چون خود را بدهکار انقلاب و اسلام می دانم.

آرمان شریف

دفاع مقدس همه ادیان و اقشار را در کنار هم قرار داد تا همه زیر یک پرچم از تمامیت ارضی ایران مقابل دشمن متجاوز دفاع کنند. مسلمان و مسیحی و کلیبی و زر تشتی همه قلب شان برای ایران می تپید و از جان شان برای کشورشان مایه می گذاشتند. در این میان، هموطنان مسیحی بیشترین شهید را در میان اقلیت ها تقدیم کردند که در ادامه نگاهی به زندگی چند شهید مسیحی دفاع مقدس می اندازیم. واهیک باغداسیان، زوریک مرادیان و وهانج رشیدپور از شهدای ارمنی و روبرت لازار از شهدای آشوری دفاع مقدس بودند.

سیمون برادر شهید «واهیک باغداساریان»

«واهیک باغداساریان» یکی از شهدای اقلیت است که ۱۸ ماه در خط مقدم مشغول دفاع از میهن بود و اسفند ۱۳۶۲ بر اثر رفتن روی مین به شهادت رسید. برادر شهید، سیمون باغداساریان بزرگترین فرزند خانواده، خاطرات زیادی از شهید واهیک دارد که در ادامه سفره دلش را برایمان می گشاید و از برادر شهیدش می گوید.

فشار اقتصادی

واهیک متولد سال ۴۰ در تهران بود. تازیر دیپلم درس خواند و سپس فشارهای اقتصادی روی خانواده باعث شد از درس بماند. من کارگاه سیم پیچی الکتروموتور داشتم و واهیک سه، چهار سال در کنار درس خواندن پیش من کار می کرد. بعد از چند سال که برای خودش اوستا شد دیگر در سش را رها کرد و هر چه گفتیم درست را ادامه بده می گفت نگران چیزی نباشید. دیگر میل سابق را به درس خواندن نداشت. دیگر آن اشتیاق را برای گرفتن دیپلم نداشت و تمام فکر و ذکرش کار کردن شده بود. می گفت حالا کمی کار می کنم و روبه راه می شوم بعد دوباره درس خواندن را ادامه می دهم. بنابراین ترک تحصیل کرد و برای کار پیشم آمد و به صورت ثابت مشغول به کار شد.

نان حلال

خودم تا الان که اینجا نشسته ام یک لقمه حرام وارد زندگی ام نشده است. ما که به دین مسیح اعتقاد داریم اصلاً نمی توانیم مال شخص دیگری را در جیب خودمان بگذاریم. خانواده هایی که در فشار اقتصادی بزرگ شده اند بیشتر روی روزی حلال تأکید دارند. همین خانواده ها با اینکه در فشار زندگی می کردند ولی هوای همسایه شان را هم داشتند و همسایه ها هم هوای شان را داشتند. اینطور نبوده که بگویند اینها بارشان را بسته بودند و به دیگران فکر نمی کردند. ما در بطن مشکلات شکل گرفتیم. ما ایمان و اعتقاد زیادی به این اصل داریم و همه چیز از همین حلال و حرام می آید.

رفتن به جبهه

واهیک بعد از ترک تحصیلش یکی دوباری گفت من



مادر شهید روبرت لازار

گفت و گو با خانواده ۴ شهید مسیحی دفاع مقدس

قلب شهدای مسیحی مالا مال از ایمان بود

پوشیدند و رفتند، دیدم واهیک نرفته و در کارگاه ایستاده است. گفتم چیه واهیک جان. گفت تصمیم گرفته ام به سربازی بروم. وقتی سرم را بلند کردم نگاهش کنم دیدم من این آدم را دیگر نمی شناسم. این دیگر آن بچه ای نیست که چیزی بگویم رنگ و رویش عوض شود، سکوت کند و بعد بگوید هر چه شما بگویید. نگاهی به او انداختم دیدم از من و از وضعیت فعلی که آنجا زندگی می کند خیلی دور شده است. دیگر نتوانستم چیزی بگویم، گفتم برو خدا به همراهت. رفت خودش را معرفی کرد و راهی سربازی شد. در خدمت هم خیلی فعال بود. در کردستان، مریوان، پنجوین و... در خط مقدم حضور داشت.

۱۸ ماه خط مقدم بود. خدا خواست واهیک آنجا شهید شود. یک بار وقتی از خط مقدم برمی گشت و از کردستان به اهواز و دارخوین می رفت ماشینش روی مین ضدتانک می رود. اسفند سال ۶۲ خودروی حامل واهیک بر اثر عبور از روی مین های ضدتانک موجود در منطقه منفجر شد و واهیک و چند تن از همزمانش به شهادت رسیدند و خون شان در هم آمیخت.

مادر شهید «روبرت لازار»

شهید روبرت لازار از شهدای آشوری دفاع مقدس

است. این شهید والا مقام بعد از پذیرش قطعنامه در میمک مفقود شد و پس از نزدیک به ۹ سال پیکرش به کشور بازگشت. مادر شهید «بلندینا خمویان» از روزهای رفتن پسرش به جبهه و سال ها بی خبری می گوید.

رزق حلال

روبرت فرزند آخرم بود که سال ۱۳۴۵ به دنیا آمد. ته تغاری ام از همه بچه هایم زیباتر بود. مهربان، شجاع، باخلاق و دوست داشتنی. هر چه از این پسر بگویم کم گفته ام. ما آشوری ها ایرانی الاصل هستیم. (بخشی در بین النهرین زندگی می کنند و بخشی در ایران) ما هزاران سال است که در این سرزمین زندگی می کنیم و خودمان را ایرانی می دانیم. بنابراین نمی توانیم در مورد وقایع و تاریخ این سرزمین بی تفاوت باشیم. ما هم مثل همه ایرانی ها در انقلاب و جنگ و مسائل دیگر حساس هستیم و سعی می کنیم به اندازه خودمان نقش ایفا کنیم. قبل از اینکه شماها در این سرزمین باشید ما آشوری ها اینجا بودیم. خیلی ها این سؤال را می پرسند که اصلاً جنگ تحمیلی به ما چه ربطی داشت. من می گویم اگر جنگ به هموطنان مسلمان مربوط است، ما هم که قدمت حضورمان در این کشور بسیار بیشتر است نمی توانیم نسبت به مسائلی چون انقلاب و جنگ بی تفاوت باشیم.

غیرت پسر

پسرم هم خیلی غیرتی بود. نمی توانست در مورد جنگ بی تفاوت باشد. راستش وقتی تصمیم گرفت به سربازی برود، من یک بار مخالفت کردم. خب مادر هستم و دلم طاقت نمی آورد در دانهام به جای خطر ناکی مثل جبهه برود. گفتم نرو، بگذار اوضاع آرام تر شود، اما قبول نکرد. گفت مادر جان مخالفت نکن. اگر من و ما نرویم پس چه کسی برود. وقتی دیدم تصمیمش جدی است، دیگر حرفی نزد. دیدم پسر رفت و به لشکر ۸۴ خرم آباد تقسیم شد. ۱۸ ماه تمام در مناطق عملیاتی بود. عاقبت هم بعد از پذیرش قطعنامه در میمک مفقود شد. هشت، نه سالی مفقود بود و ما هم منتظر برگشتش، اما بعد از این مدت گفتند پیکرش را به همراه هزار شهید دیگر آورده اند. پسر بزرگم هم در جنگ به منطقه پنجوین اعزام شده بود. پسرای من مثل همه فرزندان ایران هستند که در جنگ شرکت کردند. این جوان ها هیچ فرقی با هم ندارند همه ایرانی هستند و برای کشورشان جنگیدند. در واقع ما فقط از سرزمین مان دفاع کردیم، و گر نه با کسی جنگ نداشتیم. آنها به ما حمله کردند و این همه جوان پرپر شدند.

بازگشت به میهن

پسرم یکی، دو سال آخر جنگ جبهه بود. آن موقع ها هم بمباران و موشکباران تهران زیاد شده بود. ما خیلی می ترسیدیم مبادا بمبی چیزی به خانه مان اصابت کند. وقتی روبرت از جبهه برمی گشت و از نگرانی ام می گفتم، می خندید و می گفت مادر جان من آنجا حسابی آموزش دیده ام و به شما آمادگی دفاعی یاد می دهم. نگران نباشید هیچ اتفاقی نمی افتد. روبرت من دیگر برای خودش یک پارزمنده شده بود از بس که در جبهه مانده بود.

روبرت هشت یا نه سال مفقود شد. بعد از اینکه ایران

سردار شهید علیرضا موحد دانش



د

متولد ۱۳۳۷ در تهران، از اعضای اولین کمیته و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، از فاتحان قله بازی دراز، فرمانده گردان در تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص)، اعزام به سوریه، مؤسس و اولین فرمانده تیپ ۱۰ سیدالشهدا (ع)، شهادت ۱۳ مرداد ۱۳۶۲ عملیات والفجر ۲ در منطقه حاج عمران.
سخن شهید: پروردگارا تو شاهدی که ما برای رضای تومی جنگیم و برای رضای توست که از شهرمان و از پدر و مادر و وابستگی هایمان به دنیا بریده ایم.

قطعه نامه را پذیرفت، عراق مجدداً به ما حمله کرد. روبرت آن موقع در گیلانغرب، مهران و میمک بود. اوایل ما از سرنوشتش هیچ اطلاعی نداشتیم تا اینکه زنگ زدند گفتند بباید به یادگانی که در لویزان است. رفتیم و آنجا گفتند احتمالاً در حمله دشمن روبرت اسیر شده است. طوری از اسارتش گفتند که گویی مطمئن بودند. من هم از آن زمان چشم به راه ماندم تا پسرم برگردد. گذشت تا اینکه هشت یا نه سال بعد خبر دادند پیکرش تفحص شده است. بعدها یکی از همزمانش که در منطقه کنار روبرت بود به ما خبر داد که موقع حمله دشمن خط می شکند و فقط او و روبرت در خط مقدم می مانند. روبرت تیربارچی بود و همزمانش بیسیمچی. روبرت مقابل دشمن می ایستد تا اینکه مجروح می شود. دوستش هم گلوله می خورد. همزمانش می گفت که دیدم روبرت گلوله خورد، اما خبر نداشتم مجروح شده یا به شهادت رسیده است. بعدها که من را به اردوگاه بعقوبه بردند، سراغش را گرفتم و گفتم آن جوانی که کنار من اسیر شد، کجاست؟ کسی خبری از او نداشت و عراقی ها هم

خواهر زوریک مرادیان

شهید زوریک مرادیان از اولین شهدای ارمنه دفاع مقدس است. شهید مرادیان یکی از جوان ترین شهدای ارمنی دفاع مقدس نیز شناخته می شود که در ۱۹ سالگی رخت زیبای شهادت را به تن کرد و آسمانی شد. خواهر شهید ویژگی های اخلاقی و شخصیتی برادرش را بر ایمان بازگو می کند و از علاقه شهید جهت رفتن به جبهه می گوید.

تک پسر خانواده

ما یک خانواده معمولی با پنج فرزند بودیم. زوریک تک پسر خانواده بود که هفتم تیر ۱۳۳۹ متولد شد. من دو سال با شهید تفاوت سنی داشتم. الان ساکن مجیدیه و منطقه ۸ تهران هستیم. اما آن موقع که زوریک به شهادت رسید منزل مان حشمتیه خواجه نظام بود. برادر یک دانش آموز بسیار زرنگ و باهوش بود. تازه می خواست در سال ۱۳۵۷ که انقلاب پیروز شد دیپلمش را بگیرد. با آنکه پسرعموهایش بعد از دیلم به خارج از کشور رفتند، اما زوریک نپذیرفت و در ایران ماند. برادرم تر جیح داد به خدمت

می آمدند و می رفتند. پدرم وقتی آمد و این صحنه شلوغی کوچه و حمله زوریک را جلوی در دید، همان لحظه سکنه کرد و این سکنه باعث شد که ۱۶ سال روی ویلچر زندگی کند و بعد مرحوم شد.

شهید حاضر

شاید این حرف هایی که می زنم برایتان عجیب باشد ولی من احساس می کنم که زوریک به اشکال مختلف به ما سر می زند. چندین سال پیش خانه ما حیاط داشت. با چشم خود دیدم که یک طوطی آمد و روی درخت سیب حیاط مان نشست. معمولاً پرنده ها آدم ها را ببینند پر می زنند و می روند ولی این پرنده ماند. یک جوری هایی حسمم به من می گفت که این زوریک است که بعد از شهادتش به دیدار ما آمده است. حتی در موقع عروسی من در کلیسا که کشیش داشت مراسم را اجرا می کرد چند کیوتر داخل آمدند و شروع به بال زدن کردند که همه متوجه شدند. کشیش به ما گفت: شما جوانی در بین خودتان داشتید که فوت شده است، باید بگویم این روح برادرت است که آمده به شما تبریک بگوید.

باید چهار ماه هم دوره احتیاط را تمام کند. وهانج دوره احتیاطش را هم تمام کرده بود. در واقع فقط ۲۰ روز به پایان خدمتش مانده بود که به منطقه برگشت. خودمان را برای اتمام خدمتش آماده می کردیم که خبر رسید ناپدید شده است.

روزهای بی خبری

بار آخر که وهانج می رفت، فقط ۲۰ روز به پایان خدمتش مانده بود. زمزمه پایان جنگ هم همان موقع ها شنیده می شد، بنابراین منتظر بودیم هر آن از راه برسد و بعد از ۲۸ ماه خدمت، رخت سربازی را از تنش خارج کند. اما مدتی که گذشت و خبری از او نشد، نگرانی به جان مان افتاد. برادرش ناچار شد به منطقه جنگی برود و دنبال وهانج برگردد. یکی از همزمان وهانج همراه برادرش بود و گویا به او گفته بودند که شهید شده است و چون خبر موثق نیست، نمی خواهند فعلاً به خانواده چیزی بگویند. دوستش وقتی این موضوع را شنید گفته بود: فکر نمی کنم اینجا خبری از وهانج بگیریم. بهتر است به تهران برگردیم تا ببینیم چه پیش می آید. همان موقع



مادر شهید وهانج رشید پور



شهید واهیک باغداساریان



مادر شهید زوریک مرادیان

برادرش می فهمد خبرهایی است و نمی خواهند بگویند. به تهران که برگشتیم، کمی بعد رسماً خبر دادند که وهانج شهید شده است و پیکرش به زودی به خانه برمی گردد.

وطن دوستی

پیکر پسرم حدود دو ماه بعد از شهادتش به خانه آمد. پیکرش که آمد مرحوم پدرش وهانج را دید. می گفت ترکشی در سر و در پا، بهانه پرواز وهانج را فراهم کرده بود. ما خانواده شهید شده بودیم و هموطنان مسلمانان، چون می دیدند ما ارمنی ها هم مثل آنها در جنگ شرکت کرده و شهید داده ایم، احترام مضاعفی برای ما قائل شدند. در واقع شهدایی چون وهانج بهترین گواه بر همبستگی اقلیت های دینی با هموطنان ایرانی شان هستند.

شهید یک وطن دوست به تمام معنا بود. عرق زیادی به ایران داشت. سال ۶۵ وقتی می خواست جبهه برود، اوج جنگ بود. گفتم نرو، صبر کن جنگ تمام شود. در پاسخ گفت اگر من نروم آن یکی نرود، پس چه کسی باید با دشمن بجنگد وهانج یک ایرانی غیور بود. نمی توانست در مورد جنگ بی تفاوت باشد. از لشکر ۷۷ خراسان عازم منطقه عملیاتی فکه شد. دو سال تمام خدمتش در خط مقدم بود. چهار ماه هم باید دوره احتیاطش را طی می کرد که آن را هم در جبهه گذراند. آخرین بار وقتی به خانه آمد، باید چند روزی به منطقه می رفت تا مرخصی پایان دوره اش را بدهند. شاید ۱۵ یا ۲۰ روز به اتمام خدمتش مانده بود که شهید شد. ■

وارسینیک داوودیان مادر شهید وهانج رشید پور بابودی

وقتی وهانج رشید پور بابودی برای آخرین بار به جبهه می رفت، چند روز به اتمام جنگ باقی مانده بود. بعد از دو سال خدمت سربازی و گذراندن چهار ماه دوره احتیاط، وهانج به منطقه باز می گشت تا جنگ و خدمتش را با هم تمام کند. اما فکه مشهد او شد. آنجا در آخرین روزهای تیر ماه سال ۱۳۶۷ زمانی که بعضی ها تک سنگین شان را اجرا کردند، وهانج و همقطاران مسلمانان آنقدر جنگیدند تا خونشان در هم آمیخت و رمل های فکه را رنگین کرد. مادر شهید، هنوز با یاد فرزندش زندگی می کند و خاطراتش برایش تازه است.

سرو بلند

دو دختر دارم و دو پسر. الان یکی از دخترهایم خارج از کشور است و من با پسر بزرگم زندگی می کنم. وهانج ته تغاری ام بود. شهید رشید پور از پاسورهای توانمند تیم والیبال آرات بود. آرزو داشتم برایش زن بگیرم و از دواجش را ببینم، اما قسمتش چیز دیگری بود. آنقدر قد بلند بود که دستم به سرش نمی رسید. پسرم توی ماشین های معمولی جانی می شد. برادرش یک اتومبیل داشت که وهانج می گفت وقتی داخلش می نشینم باید پاهایم را جمع کنم. می خواهم یک اتومبیل بزرگ بخرم و با آن شما را همه جا ببرم. آنقدر به تو خوبی کنم که خودت بگویی دیگر بس است.

پسرم دو سال جبهه بود. خدمتش تمام شد و گفتند

سربازی برود. پدرمان با وجود تک پسر بودن زوریک فرقی بین او و ما قائل نمی شد. همه را به یک چشم نگاه می کرد. پدر تابع قانون بود. می گفت زوریک وقت سربازی اش است و باید انجام وظیفه کند.

زوریک پیش از شروع جنگ به خدمت رفته بود. موقعی که آنها را از آموزش به پیرانشهر منتقل می کردند تازه جنگ شروع شده بود و ارتش در حالت آماده باش بود. آن موقع به زوریک مرخصی نمی دادند. موقعی که با قطار به پیرانشهر می رفتند به ما اطلاع دادند که در ایستگاه می توانید زوریک را ببینید. پدر و مادرم برای او غذا برده بودند تا موقع توقف قطار از آن بخورد ولی زوریک قبول نکرد و گفت این همه سرباز اینجا هستند و نمی توانم این غذا را بخورم در حالی که سربازان دیگر گرسنه هستند. چند ماه از خدمت سربازی زوریک در منطقه پیرانشهر گذشته بود که ۱۹ مهر ۵۹ در سن ۱۹ سالگی به شهادت رسید و در قطعه شهدای ارمنه دفن شد.

سکنه پدر

یک روز من و مادرم برای خرید بیرون رفته بودیم که دیدیم سربازی دنبال آدرس می گردد. مادرم رفت جلو و گفت: آدرس چه کسی را می خواهید. سرباز جواب داد: «مرادیان» که مادرم گفت: من مادرش هستم. سرباز گفت: پسران مجروح شده و در بیمارستان ارتش بستری است اما بعد فهمیدیم زوریک به شهادت رسیده است. در شهادت زوریک همه همسایه ها در غم ما شریک بودند. پدرم راننده تریلی بود و آن موقع در خانه نبود. مردم برای تسلیت

که جواب درست و حسابی به ما نمی دادند. به هرحال روبرت در همان ماجرای مجروحیتش به شهادت رسیده بود.

مقاومت جانانه

روبرت یک جوان ایرانی غیرتمند بود. مثل همه جوان های این سرزمین. او هم دوست نداشت یک وجب از کشورش به دست بیگانگان بیفتد. من دوست دارم مردم کشورمان و خصوصاً جوان ها بدانند که اقلیت ها هم مثل آنها دل شان در گرو این سرزمین است. از فرمانده روبرت نقل شده که «یک روز به نیروهایم گفتم: بروید به روبرت بگویید بیش از چند روز به پایان خدمتش باقی نمانده و لازم نیست اینجا بماند و می تواند به پشت خط بازگردد. اما وی نپذیرفت و گفت تا آخرین روزی که اینجا هستم، این مسلسل مال من است و نمی گذارم تبه به دست عراقی ها بیفتد. همین کار را هم کرد و بالاخره شهید شد.» روبرت در لحظات شهادت به بیسیمچی واحدشان که کنارش بود گفته بود تا آخرین قطره خونم مقاومت می کنم. همزمانش به خاطر شجاعتش به او شیر جبهه لقب داده بودند. یک بار در کرمانشاه برای خانواده شهید کنفرانسی گذاشتند. آنجا من گفتم بلد نیستم خوب فارسی حرف بزنم. گفتند اشکال ندارد. وقتی حرف زدم از همه هم بهتر حرف زد. گفتم مسلمان و مسیحی باید دست در دست هم بدهیم و ایران را بسازیم. گفتم اسلحه بدهید بروم بجنگم. الان هم همین را می گویم.

سردار شهید محمود کاوه



متولد ۱۳۴۰ در مشهد، تحصیل در حوزه علمیه، از اعضای اولیه سپاه مشهد، حضور در غائله کردستان و فرماندهی گروه‌های ویژه، از مؤسسان تیپ ویژه شهدا، فرمانده لشکر ویژه شهدا، حضور در جبهه‌های غرب و جنوب. شهادت یازدهم شهریورماه ۱۳۶۵ عملیات کربلای ۲.

سخن شهید: اگر امروز به انقلاب ما خدشه وارد شود بدانید که به مسلمان‌های جهان خدشه وارد شده است و اگر به انقلاب ما رونق داده شود آنها پیروز شده‌اند.

مادر شهید فرهاد خادم بر مزار فرزندش



گفت‌وگو با مادر شهید «فرهاد خادم» از شهدای زرتشتی دفاع مقدس

می‌گفت با اشغال ایران دیگر زنده نخواهم ماند

شهید «فرهاد خادم» از شهدای زرتشتی دفاع مقدس در سن ۲۴ سالگی و در تاریخ یکم اسفندماه ۱۳۶۰ هنگام عملیات فتح المبین در خط مقدم جبهه تنگه چاب‌به شهادت رسید. شهید خادم از مهندسان دانشگاه صنعتی شریف بود و حین ساختن پلی برای رزمندگان به درجه رفیع شهادت نائل آمد. زندگی شهید خادم الگویی کامل برای مسئولیت‌پذیری، وطن‌دوستی و کمک به دیگران است. زندگی این شهید بزرگوار سرمنشأ اتفاقات خیر کوچک و بزرگ زیادی بوده است. با گذشت سال‌ها از جنگ تحمیلی دشمنان به ملت ایران، هنوز داغ جوانی رعنا بر دل مادر شهید «تاج گوهر خداداد کوچکی» سنگینی می‌کند. این مادر شهید در گفت‌وگو با ما از ایثار و شجاعت و از کارهای خیریه پسرش می‌گوید که در ادامه می‌خوانید.

احمد محمد تبریزی

را نشاندم و گفتم مامان جان من مجبورم سرکار بروم و باید بعضی مسئولیت‌ها را قبول کنی. گفتم خواهرت را به تو می‌سپارم و مسئولیت رفتنش به مدرسه با تو است. من همین را به فرهاد گفتم و او تا آخرین روز همراه خواهرش بود. آن موقع فرهاد هنوز دبیرستان هم نمی‌رفت و در آن سن قبول کرد که کلید تمام زندگی را دست یک بچه ۱۳ ساله بدهم و بعد دیدم چطور احساس مسئولیت می‌کند. زمانی که دخترم کنکور می‌داد فرهاد تمام مدت، پشت در جلسه برگزاری آزمون می‌نشست تا خواهرش بیرون بیاید. اگر خواهرش نمی‌خواست فرهاد هم نمی‌خواست. احساس می‌کرد کسی است که باید مسئولیتش را به نحو احسن انجام دهد. من فرهاد را از دست دادم احساس می‌دیدم. زمانی که فرهاد را از دست دادم احساس کردم چقدر پشتم خالی شده است.

گویا شهید خادم در کارهای خیریه و کمک به مردم خیلی فعال بودند؟

من الان مددکار جامعه زرتشتی‌ها هستم و ۳۶ سال است که مددکارم. این مددکاری را فرهاد با دوستاش در کانون دانشجویان پایه‌گذاری کرد. ما کانونی به نام کانون دانشجویان زرتشتی داریم که به بچه‌هایی که در دانشگاه قبول می‌شوند، کمک می‌کند. به بچه‌ها

مانده بود. تعریف می‌کرد ما اول فکر کردیم فرهاد از سر شیطانی این کار را می‌کند، به همین خاطر مدیر دعوائش می‌کند که چرا آب را هدر می‌دهی و از فرهاد می‌خواهد دلیل این کارش را توضیح دهد. پسر هم می‌گوید می‌خواستم ببینم این آب چطور از شیر بیرون می‌آید. فرهاد انسان عمیقی بود و سطحی نبود. هر چیزی را با خردش می‌سنجید. پیامبر من خدا را خرد مقدس می‌نامد. فرهاد از وقتی که دینش را شناخت پیامبرش را دوست داشت. شاید کتاب اوستا را زیاد نمی‌خواند ولی تمام مسائلی را که به پیامبرش زرتشت مربوط می‌شد و به او کمک می‌کرد بیشتر به عمق مطالب پی‌برد، می‌خواند.

پس مسیر زندگی‌اش را با آگاهی و خرد انتخاب کرد؟

مطمئنم فرهاد راهش را با خردش انتخاب کرده بود. تصمیمش یک تصمیم سطحی نبود که بگوید حالا بروم، ببینم چه می‌شود. درباره رفتنش خیلی با هم بحث داشتیم و من مخالف رفتنش بودم. فرهاد مسئولیت‌پذیری عجیبی داشت. خیلی احساس بزرگی می‌کرد. یک دوره پدرش ورشکستگی کاری پیدا کرده بود و من مجبور شدم سرکار بروم. نمی‌دانستم برای دخترم که مدرسه می‌رود چه کار کنم. یک روز فرهاد

آقا فرهاد در چه سالی متولد شدند و فرزند چندمتان بودند؟

ما سه فرزند داشتیم که فرهاد اولین فرزندمان بود. فرهاد در خرداد ۱۳۳۶ به دنیا آمد. خدا بعد از فرهاد دو دختر به من داد که فاصله سنی یکی از خواهرهایش با فرهاد زیاد نبود و به همین خاطر خیلی با هم دوست بودند. فرهاد از همان کودکی بچه شلوغ ولی فهمیده‌ای بود. خیلی دوست داشت از مسائل سر در بیاورد. چهار یا پنج ساله بود که یکی از بستگان برایش هواپیمای اسباب‌بازی کادو آورد. آن زمان هواپیمای اسباب‌بازی خیلی برای بچه‌ها تازگی داشت. ما دیدیم این بچه کادویش را گرفت و غیب شد. خانه‌مان حیاط بزرگی داشت. هر چه دنبال فرهاد گشتیم او را پیدا نکردیم. زمانی که پیدایش کردیم دیدیم زیر درختی نشسته و هواپیمایش را با سنگ خرد کرده است. من دعوائش کردم و گفتم چرا این کار را کردی؟ گفت می‌خواستم ببینم داخلش چی هست. خیلی کنجکاو بود. مسائل را به راحتی قبول نمی‌کرد. هر چه بزرگ‌تر می‌شد این ویژگی در او بیشتر خودش را نشان می‌داد. یک بار دیگر کلاس اول یا دوم بود که مدیرش با من صحبت می‌کرد و می‌گفت فرهاد شیر آب را باز کرده و به آب خیره

د

مطمئنم فرهاد
راهش را با خردش
انتخاب کرده بود.
تصمیمش
یک تصمیم سطحی نبود
که بگوید
حالا بروم، ببینم
چه می‌شود

چله پایداری|ویژه چهلمین سالگرد دفاع مقدس
|شهریور ۱۳۹۹|روزنامه جوان|

سردار شهید محسن قاجاریان



متولد ۱۳۴۱ نیشابور، جهاد در اولین روزهای دفاع مقدس، فرمانده گردان در لشکر ۲۱ امام رضا(ع) در خلال دفاع مقدس، فرمانده تیپ ۲۱ امام رضا(ع)، حضور در جبهه دفاع از حرم. شهادت ۱۴ بهمن ۱۳۹۴ سوره یه.

سخن شهید: انسان در اثر خصوصیات نفسانی و هوای درونی که دارد معمولاً اسیر لغزش‌ها و انحراف‌هایی از صراط مستقیم می‌گردد. برای رهایی از این لغزش‌ها باید نفس اماره را مورد مواخذه قرار بدهیم.

به طور رایگان آموزش می‌دهند و آنها را آماده ورود به دانشگاه می‌کنند. آن زمان فرهاد و دوستانش متوجه چنین نیازی شدند. در کنار این به نیازمندان نیز کمک می‌کردند. فرهاد و دوستانش در کمیته مددکاری که بعدها نامش شورای مددکاری شد در تمام شهرستان‌های چرخیدند و کمک‌ها را جمع‌آوری می‌کردند. پتو جمع می‌کردند و جلوی در خانه‌ها می‌رفتند و پول جمع می‌کردند، به خصوص فرهاد از هم‌کیشان و زرتشتی‌ها برای کمک‌های خیریه پول جمع می‌کرد. فکر نمی‌کردند کالایی را که خریده‌اند فقط باید به جامعه زرتشتی بدهند، ابتدا چنین فکری نمی‌کردند. اجناس را بار کامیون می‌کردند و به در خانه‌ها یا هتل‌هایی که جنگ‌زده‌ها در آن حضور داشتند می‌بردند. به شهرستان‌ها هم برای کمک می‌رفتند. مردم ما و جامعه زرتشتی‌ها خیلی به این کمک‌ها نیاز داشتند. این بچه‌های جوان به روستاهای یزد، کرمان و بندرعباس می‌رفتند و کمک می‌کردند. گاهی بیماری را به تهران می‌آوردند و ما وارد خانه‌مان نگه می‌داشتیم تا پزشکی پیدا شود و بالای سرش بیاید. خیلی مددکاری‌اش وسعت داشت و ما هم درگیر کارهایش می‌شدیم. خانه‌مان پایه مددکاری شد و من هم مددکار جامعه زرتشتی شدم و دوست ندارم این موضوع از پا بیفتد. فرهاد به من می‌گفت: مادر فرق نمی‌کند کمک‌ها به چه کسی می‌رسد، تو کمک‌ت رایکن

و به این فکر نکن چه کسانی هستند که این کمک‌ها را می‌گیرند. می‌گفت، فقط حقیقت را بشنو. خیلی کارها را فرهاد در کانون دانشجویان انجام داد و دوستانش بعد از ۳۶ سال که از شهادتش می‌گذرد به هیچ‌وجه فراموشش نمی‌کنند. هنوز روز تولد یا روز شهادتش به من زنگ می‌زنند. یک روز را در آرامگاه که به داخل رفته صدای گریه شنیدم. کم‌کم جلو رفتم دیدم این گریه‌ها از سر خاک فرهاد است. دوستانش سر مزار فرهاد اشک می‌ریختند و با او درد دل می‌کردند. دوستش می‌گفت هر زمانی که دلم بگیرد سر خاک فرهاد می‌آیم و با او درد دل می‌کنم. کسانی که فرهاد را می‌شناختند، می‌گویند او واقعاً نمونه بود. اگر به دوستانش بگویند حقیقت را درباره فرهاد بگویند، خواهند گفت که چه انسانی بود.

کارهای خیریه شهید فقط در قالب مددکاری بود؟

خیر، به هر شکلی می‌خواست به نیازمندان کمک کند. آن زمان غذای دانشگاه صنعتی شریف ۲۵ زار بود. دو نفر از دوستان مسلمانش هزینه تأمین پول غذا را نداشتند. بدون اینکه چیزی به من بگویند می‌گفت مامان کمی بیشتر به من پول می‌دهی تا در دانشگاه غذای بیشتری بخورم. حالا نگو فرهاد غذای خودش را که نمی‌خورد هیچ، یک غذای دیگر هم برای آن دوستانش می‌گیرد. یک روز قابلمه یکی از دوستانش



در ماشین مانده بود و به من گفت مادر بیا این قابلمه را جلوی در خانه‌شان بدهیم. وقتی در خانه رسیدیم من همینطوری بی‌اراده گریه می‌کردم. یک دخمه با اتاقی کوچک بود که آن دانشجویان خانواده‌اش در آن زندگی می‌کرد. به من می‌گفت می‌بینی مامان! در اینجا آدم زندگی می‌کند. می‌گفت خوب می‌شود مامان، کسی وارد مملکت می‌شود که همه اینها را درست می‌کند. از اول انگار این بچه مددکار به دنیا آمده بود. یکی از حسن‌های بزرگش همین بود.

شما چرا موافق جبهه رفتن نبودید؟

من نمی‌خواستم به جبهه بروم. برای اینکه یک پسر داشتم و آن هم پشتیبان من و زندگی‌ام بود. من می‌گفتم نمی‌گذارم بروی و به خاطر همین با هم بحث داشتیم. می‌گفت مادر تو از آرش برابری گفتی، تو آرش را مثال زدی که برای خاک وطن تکه تکه شد. الان که نمی‌گذاری بروم، پس چرا اینها را برابری گفتی. می‌گفتم

مادر آن داستان بود، می‌گفت نه اینها حقیقت است. دوست نداشتم با ناراحتی به جبهه بروم. چند پروژه عظیم در کرمان قبول شد و نرفت. می‌گفت: مامان باید سربازی بروم و وقتی که برگشتم سر همه این کارها می‌روم. در گوت زبانی آلمانی می‌خواند و از آلمان برایش دعوتنامه آمده بود ولی اعتنایی به هیچ کدام نداشت و فقط می‌گفت باید به سربازی بروم. یک روز حرف خیلی جالبی به من زد. گفت: مادر اگر ایران را بگیرند من دیگر زنده نیستم و نمی‌توانم زندگی کنم. آنجا بود که من دیگر چیزی نفهمیدم. وقتی دیدم این بچه مصر است و می‌خواهد برای دفاع برود و چنین ایده‌ای دارد، گفتم من نباید افسرده و ناامید شوم. در اتاقم گریه‌هایم را کردم و خیلی با خودم خلوت کردم. یکی روز پرسید مادر چرا آرام شدی؟ گفتم حرف‌هایی که زدی درست است و از آنها نیستی که ننگ را تحمل کنی. من هم نمی‌توانم جلوی تو را بگیرم و هر کاری که به نظرت درست است انجام بده. گفت مامان این درست‌ترین تصمیم است و من هم دیگر قبول کردم.

از نگاه آقا فرهاد شهادت چگونه تعریف شده بود و ایشان شهادت را چگونه می‌دید؟

فرهاد انتخابش از روی خرد بود. او سرمشقش آرش بود. از شهرستان‌های مختلف بچه‌هایی را که شاگرد اول بودند ولی وضع مالی‌شان خوب نبود، می‌آورد و به اردو می‌برد. یک ذره به مادیات فکر نمی‌کرد. فرهاد معدلش ۱۹/۵ بود. تمام دانشگاه‌های معتبر می‌توانست بروند و خودش دانشگاه صنعتی شریف را انتخاب کرد.

از زرتشتی‌های دیگر در جنگ حضور داشتند؟

زرتشتی‌ها در دفاع مقدس حضور فعالی داشتند. ما ۱۲ شهید زرتشتی داریم. یکی از شهیدان افسر بود و در ناو کار می‌کرد. در یزد شهید آذرباد را داریم که بسیار جانانه جنگید و شهید شد. حضور زرتشتی‌ها خیلی پررنگ بود. من آگاه شده بودم که فرهاد برای منی‌ماند. فرهاد یک بار برای آزمایشی رفت و بعد به لشکر ۸۸ منتقل شد و از همان جا به جبهه رفت و در جبهه دزفول حضور داشت. در دزفول به این معروف شد که با هفت دانشجوی دانشگاه شریف به جبهه رفته است. با همزمانش پل تنگه چرابه را درست کردند. می‌گفتند فرهاد این کار را انجام داده است. این پل معروفی است که رزمندگان برای فتح المبین روی آن رفتند و در آزادی خرمشهر از این پل شناور استفاده کردند. فرهاد آنجا هم رفته بود، آرام ننشسته بود. وقتی که ساخت پل تمام شده بود و در حال افتتاح پل بودند، فرهاد را از نزدیک زده بودند. بعداً نام پل را به نام دانشجویان شریف گذاشتند. از طرف راهبان نور بارها به من گفته‌اند که به ایمن منطقه بروم ولی من طاقت ندارم و نمی‌توانم آنجا را ببینم.

آقا فرهاد با دوستان مسلمانش در جبهه ارتباط خوبی داشت؟

آن زمان همه باهم بودند و اصلاً دین برای رزمندگان مطرح نبود. در دفاع مقدس همه باهم برای ایران جنگیدند. الان همه را به خودی و غیر خودی تقسیم می‌کنند ولی من بارها گفته‌ام آن زمان که دین مطرح نبود پس چرا الان مردم را از هم جدا می‌کنید. مردم می‌گفتند «چو ایران نباشد تن من مباد» و همه برای یک هدف به جبهه می‌رفتند.

با شنیدن خبر شهادت آقا فرهاد چه بر شما گذشت؟

فرهاد ۲۲ بهمن به مرخصی آمد. ایمن بار آمده بود تا

حرف‌هایی را به من بگوید. در تالار وحدت جشنی به مناسبت ۲۲ بهمن گرفته بودند که ما هم رفتیم. فرهاد آنجا به من گفت، مادر اگر آمدند و گفتند فرهاد شهید شده شما باور نکن. چون در جبهه آنقدر فرهاد و آنقدر خادم هست که خدا می‌داند. می‌گفت یک وقت چنین خبری را شنیدی دیوانه‌بازی در نیابوری که خوب نیست. بعد چند روز با هم خداحافظی کردیم و فرهاد راهی شد. برای اولین بار اشک پدرش را دیدم. وقتی فرهاد رفت دیدم پدرش کنار در حال ایستاده و اشک از پهنای صورتش پایین می‌آید. من ناراحت شدم و گفتم پشت سر مسافر گریه نکن که خدا را خوش نمی‌آید. روزی که خبر شهادت بچه‌ام را دادند من خانه نبودم. دختر ۱۱ ساله‌ام با مادر بزرگ فرهاد در خانه بود. سه سرباز یا پاسدار در خانه می‌آیند و زنگ می‌زنند. دخترم جلوی در می‌رود و از او می‌پرسند پدر و مادر در خانه نیستند و او هم می‌گوید نه فقط مادر بزرگم است. به دخترم می‌گویند مادر و پدرت اگر آمدند بگو فرهاد شهید شده. من خیلی از این نحوه خبررسانی گلایه کردم. این بچه از پله‌ها بالا می‌آید و به خواهر بزرگش زنگ می‌زند و می‌گوید پاشو بیا خانه. خواهرش در دانشگاه بوده و سریع خودش را به خانه می‌رساند. دختر بزرگم متوجه اتفاقی که افتاده می‌شود. فقط نمی‌داند چطور به من بگوید. خدا برای هیچ مادری چنین لحظه‌ای را نیاورد. وقتی بعد از ۳۶ سال هنوز آن لحظات را مرور می‌کنم بدنم می‌لرزد. من وارد خانه شدم و دیدم دختر کوچکم یک کتاب جلوی صورتش گرفته و راه می‌رود و مثلاً درس می‌خواند. در همین حین صدای گریه‌ها به من از طبقه پایین می‌شنیدم. تمام بستگان طبقه پایین جمع شده بودند ولی به من خبر نداده بودند. بعد دختر بزرگم به من می‌گوید مادر بنشین باهات کار دارم. می‌گوید مامان الان فرهاد اینجاست و اگر تو خودت را اذیت کنی فرهاد ناراحت می‌شود. من مانده بودم چه می‌گوید. حرف‌های فرهاد در ذهنم می‌آمد که گفته بود فرهاد در جبهه زیاد است و شاید خبر شهادت را اشتباه بدهند. من با سکوت فقط حرف‌هایش را گوش می‌کردم. هنوز هم بعد از سال‌ها نمی‌دانم که چرا یک دفعه جیغ بلندی کشیدم. دخترم می‌گوید مادر اگر آن جیغ را نمی‌کشیدی و نمی‌دویدی، دیوانه می‌شدی. همینطور در عالم خودم بودم و نمی‌فهمیدم تمام فامیل به طبقه بالا آمده‌اند. من آنها را می‌دیدم اما حس حرف زدن با کسی را نداشتم. خانه پر از جمعیت شد و من نمی‌فهمیدم. یک سال هیچ چیزی نمی‌فهمیدم. قرص می‌خوردم و می‌خواهیدم و از دنیا هیچ چیزی نمی‌فهمیدم. فرهاد تمام زندگی و پشت و پناهم بود. بعد از مدتی بچه‌های کانون دانشگاه خواستند من جای فرهاد بروم و آن زمان این برایم بهترین کار بود. خواستند من جای فرهاد باشم. یک سال بعد رفتم و جای فرهاد مددکار و معتمد شدم و با مردم و سالمندانی که فرهاد می‌دید ملاقات کردم. نمی‌دانم چطور شروع کردم و در بین مردم ماندم ولی این حضور هنوز هم ادامه دارد.

حضور آقا فرهاد را در زندگی تان احساس می‌کنید؟

به خیلی از دوستانم گفته‌ام اگر روزی فکر کنم فرهاد مرده من هم می‌میرم. بعد از بیش از ۳۵ سال همچنان حضور فرهاد را حس می‌کنم. بعضی اوقات کاری را که می‌خواهم شروع کنم، می‌بینم کار خودش درست می‌شود. گاهی کارها ناخواسته پیش می‌رود. کتاب زندگی فرهاد ناخواسته نوشته شد. گاهی فکر می‌کنم خدایا من این کتاب را نوشتم، آخر مگر من نویسنده هستم. ■

سردار شهید حسین همدانی



متولد سال ۱۳۲۹ در آبادان، از مؤسسان سپاه همدان، از مؤسسان لشکر ۲۷ محمدرسول الله(ص)، نخستین فرمانده لشکر ۳۲ انصارالحسین(ع)، فرمانده لشکر ۱۶ قدس گیلان، فرمانده سپاه تهران بزرگ، فرمانده نیروهای مستشاری ایران در سوریه. شهادت ۱۶ مهر ۱۳۹۶ حومه حلب.

سخن شهید: امام و شهدا سردمدار این مقاومت و ایستادگی بودند و باور داشتند که سرانجام کار ما پیروزی است، چون خداوند به ما وعده داده و وعده خداوند حق است.

د

روزمندگان دفاع مقدس، بیروزمندانه روی تانک غنیمتی دشمن متجاوزا ایستاده اند



عبرت های تاریخی اشغال ایران در جنگ جهانی دوم

«از سکوت تا خروش» رفتار متضاد یک ملت در ۲ جنگ

علیرضا محمدی

در بین جنگ های تاریخ معاصر کشورمان، اشغال ایران در جنگ جهانی دوم و حمله عراق بعثی به کشورمان، دو کشمکش عمده هستند که از لحاظ زمانی (نسبت به دیگر جنگ ها) به یکدیگر نزدیک هستند، البته بین سال های ۱۳۵۲ و ۱۳۵۳ درگیری های مرزی بین ایران و عراق رخ داد، اما نه این جنگ محدود و نه اعزام قوای ایران به عمان برای جنگ با شورشیان ظفار، هیچ کدام فراگیری و گسترش اشغال ایران در خلال جنگ جهانی دوم در شهریور سال ۱۳۲۰ و حمله بعثی ها به ایران در شهریور ۱۳۵۹ را انداشتند. مقایسه این دو جنگ، درسی عبرت آموز را گوشزد می کند که در این مجال مروری بر آن خواهیم داشت.

داستان یک فروپاشی

«شهریورماه ۱۳۲۰» یادآور روزهای گرمی است که با شکست خفت بار ارتش مدرن رضاخان، داغی ابدی بر پیشانی تاریخ ایران نهاد. آن روزها دیدن سربازی در بهار بالباس های مندرس، پوتین های پاره و رنگ و رخساری که خبر از فشار گرسنگی می داد، تصویر آشنایی برای بسیاری از ایرانیان بود.

فروپاشی ارتش رضاخان در برابر قوای روس و انگلیس به قدری سریع بود که تنها سه روز پس از شروع حمله متفقین، در بامداد ششم شهریورماه ۱۳۲۰، سفرای روس و انگلیس، خبر ترک مخاصمه ارتش ایران را به کشورهای متبوع شان اعلام کردند. در شمال و شرق کشور، ارتش سرخ که به گواهی تاریخ حدود ۶۰ درصد آنها را زنان تشکیل می دادند، در عرض چند روز به حوالی تهران رسیدند. در جنوب و غرب

نیز انگلیسی ها بعد از نابودی ناوگان ایران، به سرعت پیشروی کردند و در شهر قزوین به سربازان روس ملحق شدند. صفحات تاریخ ایران آن روزها شاهد وقایع تأسفک انگیزی بود. پوتین سربازان روس و انگلیس نه تنها خاک ایرانیان را که غرورشان را نیز خدشه دار می کرد اما کسی از رفتن شاه مخلوع ناراحت نبود. رضاخان همان کسی بود که حتی پیش از رسیدن به سلطنت، در سرکوب بی رحمانه اقوام مختلف ایران ید طولایی داشت و ارتش به اصطلاح مدرنش، تنها در سرکوب مردم عادی و عشایر، آن هم با حیل و نیرنگ و فریب، تبحر داشت.

۲۹ سال بعد

قوای بریتانیا که سربازان سیه چرده هندی در بین شان نمود خاصی داشتند، در غرب و بخش هایی از جنوب کشور مسیری را می پیمودند که ۲۹ سال بعد واحدهای زرهی ارتش عراق نیز سعی کردند آن را طی کنند. عبور از مرز خسروی، تسلط بر گردنه باتاق و سپس سرازیر شدن به سوی کرمانشاه، راهی بود که انگلیسی ها با کمترین تلفات و هزینه پیمودند. در جنوب نیز واحدهایی از تفنگداران دریایی بریتانیا به ارون درود زدند و سر از پالایشگاه عظیم آبادان در آوردند اما برای عراقی ها طایف کردن این مسیر، بسیار هزینه بر و پرتلفات بود!

شاید زمانی که صدام لاف تصرف یک هفته ای تهران را می زد، شهریور سال ۲۰ الگوی خودش قرار داده بود. شاید باور داشت که می تواند مانند آن واقعه و روزهای داغش، به سرعت ایران را به شکست بکشاند. او بر این باور بود که ارتش ایران پس از انقلاب دچار ضعف شده و سپاه پاسداران نیز در کردستان زمینگیر شده است اما در برآوردش یک نکته اساسی را از قلم انداخته بود: انقلاب اسلامی متکی بر مردمی بود که آن را به پیروزی رسانده بودند؛ مردمی که در

۲ هزار و ۵۰۰ سال حکومت پادشاهی، تنها توده هایی ناچیز به شمار می آمدند، اکنون از نظامی دفاع می کردند که آن را متعلق به خود می دانستند، حتی ارتش ایران که ۳۹ سال قبل با عنوان ارتش شاهنشاهی شکستی خفت بار را از قوای روس و انگلیس خورده بود، وقتی که همراه با امام و انقلاب شد، مردمی ترین ارتشی را رقم زد که ایران و شاید جهان تا آن موقع به خود دیده بود.

ارتش مردمی

عجیب بود بدنه ارتشی که رضاشاه بنانهاد و پهلوی دوم سعی می کرد از نیروهایش دین زدایی کند، چند ماه قبل از پیروزی انقلاب با فرمان امام پادگان ها را ترک کردند و بعد از پیروزی انقلاب، باز به فرمان امام دوباره (داوطلبانه) به خدمت برگشتند و در این مسیر، از حضور در هیچ آوردگاهی شانه خالی نمی کردند. در هر کجا که نیاز بود، ارتش ایران اسلامی ورود می کرد و به رغم قرار با اعدام فرماندهان ارشدش، با کمترین امکانات و تسلیحات، خالصانه خدمت می کرد.

امیر سرلشکر حسین حسینی سعادتی در روایتی از روزهای اول انقلاب و قوت گیری مجدد ارتش با تلاش فرماندهان انقلابی اش می گوید: با پیروزی انقلاب، ستاد ارتش منحل شد. بی نظمی پیش آمد و بسیاری از یگان ها از داشتن فرمانده محروم بودند، حتی مدتی کمیته ها برای ما تعیین تکلیف می کردند! بعد شهید قری اولین رئیس ستاد مشترک ارتش شد و ستاد موقتی را در همین محل کنونی ستاد ارتش تشکیل داد. چون قری چند سالی از ارتش دور بود و خیلی ها را نمی شناخت، سرهنگ فروزان نقش محوری ایفا کرد و مشاوره های خوبی به شهید قری داد. انتخاب فرماندهان ارتش ماجراهای جالبی دارد، مثلاً وقتی شهید فلاحی را برای تصدی فرماندهی نیروی زمینی به شهید قری پیشنهاد می دهند، ایشان با فلاحی مصاحبه ای

انجام می دهد و نامش را می پرسد. فلاحی می گوید: «ولی هستم». قری هم می گوید: «هم من ولی هستم و هم تو، فکر می کنم بتوانیم با هم همکاری خوبی داشته باشیم» یا یک شب که بحث روی انتخاب فرمانده لشکر ۶۴ ارومیه بود تا دیر وقت این بحث به جایی نمی رسید. شهید قری می خواست به خانه برود که روی پله ها فروزان می گوید یک سرهنگ ظهیر نژاد نامی است که چنین خصوصیتی دارد و خودش هم سابقه خدمت در این لشکر را دارد. قری از همان پله به دفترش برمی گردد و نیمه شب با ظهیر نژاد تماس می گیرند که به ستاد ارتش بیاید. ایشان می آید و سپهبد قری می گوید شما فرمانده لشکر ۶۴ شدید و باید همین الان به سمت ارومیه حرکت کنید. ظهیر نژاد می گوید الان که آمادگی ندارم، کار شخصی دارم، حداقل اجازه بدهید آنها را انجام بدهم بعد بروم. قری می گوید نه همین امشب باید حرکت کنید. ظهیر نژاد می گوید، دخترم در خانه تنهاست. قری با راننده خودش تماس می گیرد و می گوید برو منزل ما همسرم را بردار و بروید دنبال دختر آقای ظهیر نژاد ایشان را ببرید خانه ما تا خیالشان راحت شود. ظهیر نژاد را همان شب می فرستند ارومیه و ایشان آنجا کم کم نظم را برقرار می کند و جلوی ضد انقلاب را که داشت در آذربایجان غربی نفوذ می کرد می گیرد.»

همین ارتش انقلابی که مردمی ترین ارتش تاریخ ایران بود، در روزهای نخست حمله غافلگیرکننده بعثی ها، با کمترین امکانات عملیات تأخیری مقابل دشمن ایجاد می کند و اجازه نمی دهد خطرات تلخ پیشروی سریع قوای انگلیس در جنوب و غرب کشور دوباره تکرار شود. اگر انگلیسی ها ۳۹ سال قبل توانستند ظرف یک روز شهرهایی مثل خرمشهر و آبادان را اشغال کنند، اینبار دشمن متجاوز بعثی تنها در خرمشهر که کمتر از ۱۵ کیلومتر راه زمینی با مرز داشت، ۳۴ روز در جاز و حتی با محاصره یک ساله آبادان، هرگز

چله پایداری | ویژه چهلمین سالگرد دفاع مقدس
| شهریور ۱۳۹۹ | روزنامه جوان |

شهید علیرضانوری



متولد ۱۳۳۱ ساری، از مؤسسين کمیته انقلاب اسلامی در راه آهن، مسئول سپاه پاسداران راه آهن، فرمانده گردان شهید علم الهدی، جانشین فرمانده تیپ عمار لشکر ۲۷ محمد رسول الله، رئیس ستاد و قائم مقام فرماندهی لشکر ۲۷ محمد رسول الله، مسئول قرارگاه رمضان در جنوب. شهادت ۹ بهمن ۶۵ کربلای ۵. پدر دودختر و یک پسر.

سخن شهید: عزیزانم! یار هم باشید و بامستکبران و ابرجنایتکاران شرق و غرب بجنگید.

■ سکوت و خروش

نتوانستند آنچرا را به تصرف در آورند. در مسیر پاسداری از مرزهای ایران، ارتش در کنار پاسدارهای جوان و همین طور نیروهای داوطلب مردمی که ستون اصلی مقاومت در برابر بیگانه بودند، دوشادوش هم جنگیدند و همین مردمی بودن جنگ، باعث شکست دشمن شد.

نکته جالب در مقایسه اشغال ایران در جنگ جهانی دوم با دفاع مقدس، حضور افرادی است که هر دو جنگ را به یاد دارند. فاصله جنگ تحمیلی با حمله متفقین ۳۹ سال بود. اگر فرض بگیریم که یک جوان ۱۸ ساله در جنگ جهانی دوم می توانست مقابل متفقین بجنگد، در شروع جنگ تحمیلی همین نوجوان ۵۹ سال داشت و همچنان می توانست اسلحه به دست بگیرد.

خانواده یازع از اهالی آبادان نمونه ای از ایرانیانی هستند که در جنگ تحمیلی هشت ساله تمام قد در برابر یورش ارتش بعث عراق ایستادگی کردند. حاج حمید یازع پدر این خانواده هنگام یورش ارتش انگلیس، ۱۵ سال داشت، اما به گفته خودش چون دل خوشی از حکومت رضاشاه نداشت، حتی فکر مقابله با ارتش متجاوز را نمی کند. ۳۹ سال بعد وقتی که حاج حمید به سن ۵۴ سالگی می رسد، دوباره با تجاوز ارتش دیگری روبه رو می شود اما این بار نه تنها خود او بلکه همه فرزندان پسر و حتی همسر و دخترانش وارد معرکه نبرد می شوند و آنقدر می جنگند تا اینکه یکی از فرزندان این خانواده به شهادت می رسد، دیگری اسیر می شود و سه تن دیگر نیز جانباز می شوند.

مکی یازع فرزند حاج حمید از خاطرات جنگ جهانی دوم پدرش اینگونه روایت می کند: «پدرم برایمان تعریف کرده که وقتی متفقین به ایران حمله کردند و شروع شد، یک کشتی انگلیسی به بهانه حمل نفت به عراق از اروندرود خودش را به نزدیکی پالایشگاه آبادان می رساند، نگو سربازان هندی درون بشکه های نفت پنهان شده بودند. آنها به سرعت وارد شهر شدند و راستش کسی هم مقابل شان مقاومت نکرد، چون نه مردم از رژیم رضاشاه دل خوشی داشتند و نه آنها مردم را به حساب می آوردند که بخواهند اسلحه به آنها بدهند و مردم را ترغیب به مقاومت کنند.»

یازع در ادامه می گوید: «چند سرباز در پالایشگاه بودند که یکی از آنها به طرف انگلیسی ها تیراندازی کرد ولی یک درجه دار دشمن از پشت او را هدف قرار داد و به این ترتیب

ظرف چند دقیقه آبادان به اشغال دشمن درآمد. مردم شهر دل خوشی از حکومت نداشتند و کاری نکردند. حس میهن دوستی در همه ما بود، ولی خود حکومت مرکزی به ما اعتماد نداشت! آنها به هیچ وجه ما را آماده نکردند و تکیه اصلی شان به سربازان ارتش بود! ارتشی که زود از هم پاشید و در نبود پشتیبانی ملت، انگلیسی ها به آسانی از آبادان گذشتند و خود را به نواحی مرکزی کشور رساندند.»

آبادان در دوره رضاخان در عرض چند ساعت تصرف شد اما همین شهر که از سوی اروندرود تنها ۲۰۰ متر با عراق فاصله دارد، یک سال تمام در برابر محاصره همه جانبه بعضی ها مقاومت کرد.

■ گیلانغرب ایستاد

در تاریخ آمده است که وقتی انگلیسی ها به ایران حمله می کنند، در غرب کشور از محور قصر شیرین خود را به کرمانشاه می رسانند، تصویر عبور تانک های آنها از خیابان های کرمانشاه، یکی از تصاویر مشهور اشغال ایران در جنگ جهانی دوم به شمار می آید. عراق نیز سعی خودش را کرد تا از همین محور به عمق ایران نفوذ کند. ارتش عراق در این محور اشغال شهر مهران، اشغال تنگه کنجانچم و اشغال شهرهای سومار، نفت شهر، قصر شیرین، گیلانغرب و سرپل ذهاب را بر نامهریزی کرده بود. همچنین پیشروی به سوی گردنه پاتاق در ۱۳۰ کیلومتری غرب کرمانشاه و در ۲۰ کیلومتری شرق سرپل ذهاب و نیز گردنه قلاجه در شرق گیلانغرب را در نظر داشت. هر چند آنها توانستند به قصر شیرین و نیمی از سرپل ذهاب دست پیدا کنند، اما بعد عبور از گردنه پاتاق زمینگیر شدند. بعضی ها حتی نتوانستند شهر کوچک و مرزی گیلانغرب را به تصرف در آورند.

خانواده اسماعیلی یکی از خانواده های اصیل گیلانغربی است که پدر این خانواده همانند حاج حمید یازع در دوران هجوم ارتش انگلیس نوجوان بود. فرحناز اسماعیلی دختر مرحوم اسماعیلی می گوید: «پدرم تعریف می کرد که وقتی انگلیسی ها کرمانشاه را تصرف کردند، اصلاً شهر گیلانغرب را به حساب نمی آوردند. ما ندیدیم که ارتشی ها مقاومتی در برابر آنها انجام بدهند. مردم خودشان را درگیر نکردند، چون اصلاً به حساب نمی آمدند. ما نمی خواستیم خودمان را فدای حکومتی بکنیم که هیچ سلاحی در اختیارمان قرار نمی داد. رضاخان پشتش به ارتشش گرم بود و مردم را نمی دید. ما

هم به وقتش او را ندیدیم و با خفت و خواری از ایران بیرونش کردند.» مرحوم اسماعیلی در دوران جنگ تحمیلی با آنکه پنجاه و چند سال از عمرش گذشته بود، هرگز شهرش را ترک نکرد. او خانواده اش را مانند بسیاری از خانواده های گیلانغربی به کوه های اطراف شهر برد و آنجا پناه شان داد. چندین ماه زن و بچه ها در کوه و کمر چادر زدند و مردها برای مقابله با دشمن به خط مقدم رفتند. گیلانغربی ها آنقدر جنگیدند تا اینکه شهرشان را حفظ کردند. دشمن خون های بسیاری ریخت و خود نیز تلفات زیادی داد اما شهر تسلیم نشد. در این آوردگاه سخت و تاریخی، حتی خانم ها هم کمر همت بستند و وارد میدان نبرد شدند.

فرنگیس حیدر پور یک دختر ۱۸ ساله ساکن یکی از روستاهای اطراف گیلانغرب بود که با تبر یک سرباز عراقی را کشته و دیگری را به اسارت در آورد. به قول یکی از کارشناسان تاریخی، امثال فرنگیس ها در دوره رضاشاه هم



**شهریور سال ۲۰
سرنوشت جنگ در همان
اولین ساعات حمله
متفقین روشن شده بود.
ارتش رضاخان که از بطن
مردم به دور بود و حتی
مورد غضب توده ها قرار
داشت، هیچ رفتار
شرافتمندانه ای در مقابله
با دشمن نشان نداد و
ظرف ۴۸ ساعت
ترک مخاصمه را پذیرفت**



شهریور ۳۰ تانک ها و زره پوش های انگلیسی روی خاک زخم خورده ایران رژه می روند

بودند اما آنها در آن مقطع انگیزه ای برای مقابله متجاوزی نداشتند که شرضاشاه را از سرشان باز کرده بود!

■ از تخته قاپو تا گمجن

در شهریورماه ۱۳۲۰ حتی عشایر نیز خاموش بودند. آنها که در تاریخ ایران به سلحشوری و مقاومت در برابر بیگانه شهرت داشتند، با سیاست «تخته قاپو» یا همان یکجانشینی رضاخان به شدت سرکوب شده بودند و نیرویی نداشتند که بخواهند در برابر دشمن مقاومت کنند. در حالی که همین عشایر در دوران دفاع مقدس، حضور پررنگی در جبهه های جنگ داشتند. «گمجن» نام گروه های جنگ های نامنظم عشایری بود که از همان ابتدای جنگ تحمیلی تشکیل شدند و در خلال دفاع مقدس، گسترده گی زیادی یافتند. اصطلاح «گمجن اسیر بیاورد» در خلال دفاع مقدس بسیار تکرار می شد. به گفته یکی از رزمندگان دفاع مقدس «در منطقه عملیاتی غرب کشور، هر گاه نیاز به کسب اطلاعات از دشمن بود، قرارگاه غرب ابلاغ می کرد که گمجن اسیر بیاورد. افراد این گروه ها قادر بودند در مناطق کوهستانی مسافت زیادی را طی کنند و در قلب خطوط دشمن نفوذ کرده و کسب خبر کنند و از دشمن اسیر بگیرند. استعداد این گروه ها بین ۱۵ تا ۹ نفر متغیر بود و محل استقرار آنها در قرارگاه تاکتیکی گمجن بود.»

در واقع عشایر آمادگی رزمی را در شیوه زندگی خود داشته و دارند. فرزندان عشایر رزمنده زاده می شوند و در طول زندگی خود کار با سلاح به عنوان ابزاری جهت دفاع از خود را به خوبی می آموزند ولی این استعداد جنگی شگرف در خلال جنگ جهانی دوم به دلیل بدبینی رضاشاه نسبت به عشایر و سرکوب وحشیانه آنها، کارایی خود را از دست داده بود. در حالی که پس از پیروزی انقلاب، حضرت امام در همان اولین ماه های شروع دفاع مقدس، فرمان تسلیح و تجهیز و آموزش عشایر را به ستاد مشترک ارتش ابلاغ کردند و این ستاد نیز اقدام به آموزش وسیع عشایر کرد که تشکیل گمجن ها از برکات همین فرمان و تصمیم حضرت امام بود. عشایر نیروهای مخلص بودند که در طول دفاع مقدس، سرداران رشیدی چون: امامقلی عزیزی، رضا رحمتی زاده، علی غیوری زاده، محمدعلی شاهمرادی، احمد سلیمانی، قاسم مدنی و... را تقدیم کردند. سردار شهید شاهمرادی جانشین لشکر قمر بنی هاشم (ع) بود و از شهید مدنی هم به عنوان مدافع جسور پل سبله در خلال عملیات طریق القدس یاد می شود.

■ عبرت تاریخی

شهریور سال ۲۰ سرنوشت جنگ در همان اولین ساعات حمله متفقین روشن شده بود. ارتش رضاخان که از بطن مردم به دور بود و حتی مورد غضب توده ها قرار داشت، هیچ رفتار شرافتمندانه ای در مقابله با دشمن نشان نداد و ظرف ۴۸ ساعت، ترک مخاصمه را پذیرفت. از سوی دیگر عدم رهبری مقتدر که مورد قبول مردم و ارتش باشد نیز باعث ضربه خوردن به جبهه ایران شد. مردم ایران نه تنها از اشغال کشورشان ناراحت نبودند که از رفتن رضاشاه استقبال می کردند. استعفای شاه پهلوی روز ۲۵ شهریورماه، کمتر از یک ماه از اشغال ایران در کاخ مرمر امضا شد و او برای همیشه در میان شادی مردم از ایران رفت. در حالی که همین مردم، کمتر از چهار دهه بعد رفتار کاملاً متضادی در برابر متجاوزان بعضی نشان دادند. پذیرش رهبری حضرت امام و تبعیت از فرمان ایشان به عنوان رهبری که بر قلب ها حکم می راند، اعتماد مردم به نظام اسلامی که خودشان چند ماه قبل طی یک انقلاب تاریخی آن را به پیروزی رسانده بودند، باعث شد تا فوج گروه های مردمی در قالب بسیج به کمک نیروی نظامی چون ارتش و سپاه بشتابند که آنها نیز پیوندهای عمیقی با امام و مردم داشتند و دوشادوش هم از کیان کشور و باورهای شان دفاع کردند. ■



**سردار شهید
حسن طهرانی مقدم**



ملقب به پدر صنعت موشکی ایران، متولد ۶ آبان ۱۳۳۸ تهران، دانش آموخته رشته مهندسی صنایع از دانشگاه صنعتی خواجه نصیرالدین طوسی، از مؤسسان توپخانه سپاه، مأمور راهاندازی و سازماندهی یگان موشکی سپاه، فرمانده موشکی نیروی هوایی سپاه، مشاور فرمانده کل سپاه در امور موشکی و رئیس سازمان خودکفایی سپاه. شهادت ۲۱ آبان ۱۳۹۰ در انفجار پادگان مدرس.
سخن شهید: تازمانی که مادر موضع قدرت قرار نگیریم، دشمنان ما را تحقیر می کنند.



دفاع مقدس و دیگر جنگ های ایران در مقام قیاس
در گفت و گو با علی اکبر رنجبر کرمانی، پژوهشگر تاریخ معاصر

جنگ تحمیلی نورانی ترین مقطع تاریخ چند هزار ساله ایران است

اروند رود را رضاخان به نخست وزیر وقت عراق هدیه داد!



بارها خواننده یا شنیده ایم که گفته می شود ایران در ۲۰۰ سال گذشته در هر جنگی که شرکت کرده، بخشی از خاکش را از دست داده است. ماجرای این ۲۰۰ سال از چه زمانی آغاز می شود و چطور کشور کهن ایران پس از سال ها ناکامی در مواجهه با دشمنان بیگانه، در جنگ تحمیلی، هشت سال تمام مقابل متجاوزانی ایستادگی می کند که از سوی ابر قدرت های شرق و غرب حمایت می شد؟ پاسخ این سؤال و نگاهی به تاریخ دو سده اخیر کشورمان را در گفت و گو با علی اکبر رنجبر کرمانی، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران مورد بررسی قرار داده ایم. رنجبر کرمانی که عضو گروه تاریخ دائرة المعارف بزرگ اسلامی و هیئت علمی و ویراستار مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی است، تاکنون مقالات بسیاری پیرامون تاریخ معاصر کشورمان منتشر کرده است که کتاب مسی به رنگ شفق، ترجمه کتاب شهر یور ۱۳۲۰ (اسرار حمله متفقین به ایران)، تألیف گاهشمار رویدادهای تاریخ معاصر خاورمیانه و ترجمه و ویراستاری دائرة المعارف هفت جلدی یهود؛ یهودیت و صهیونیسم و مقالات متعدد در حوزه تاریخ و تمدن اسلامی در دائرة المعارف بزرگ اسلامی و دانشنامه جهان اسلام از شاخص ترین آنهاست. ماحصل این گفت و گو را پیش رو دارید.

همان ۲۰۰ سال که شما گفتید، باید کمی به تاریخ عقب ماندگی ایران از قافله تمدن و نوسازی اشاره کنیم. عقب ماندگی پدیده ای دفعی و ناگهانی نیست که یک تاریخ مشخص داشته باشد. ایران از اواخر دوره صفویه رو به افول گذاشت، اما چون یک کشور قوی و دارای تمدن دیرینه ای بود، دو قرن طول کشید تا این عقب ماندگی خودش را نشان بدهد. علت اصلی شکست در جنگ با روس، عقب ماندگی ایران بود که قاجاریه وارث آن بودند نه باعث آن. در همین

میلادی و در نتیجه به وضوح معلوم می شود که جنگ های ایران و روس مدنظر است. این جنگ ها در زمان فتحعلی شاه قاجار رخ داد. از سال ۱۸۰۴ شروع شد و در سال ۱۸۲۸ با انعقاد عهدنامه ترکمنچای بین طرفین پایان یافت. بین ایران و روسیه از مدت ها قبل جنگ و درگیری بود. در زمان آقا محمد خان قاجار نبردهای شدیدی میان دو طرف رخ داد و آقا محمد خان قاجار توانست سپاه روس را شکست دهد و گرجستان را باز پس بگیرد، اما در خصوص

غلامحسین بهبودی

بارها به این جمله برخورد کرده ایم که طی ۲۰۰ سال اخیر ایران در هر جنگی که شرکت کرده، بخشی از خاکش را از دست داده است. ماجرای این ۲۰۰ سال از چه دوره ای شروع می شود؟
اینکه می گویند ۲۰۰ سال اخیر؛ می شود سال ۱۸۲۰

چله پایداری ویژه چهلمین سالگرد دفاع مقدس
| شهریور ۱۳۹۹ | روزنامه جوان |

سردار شهید حسن شفیع زاده



متولد ۲۸ مرداد ۱۳۳۶ تبریز، مسئول عملیات سپاه تبریز، رئیس ستاد تیپ کربلا، معاون تیپ المهدی (عج) در عملیات فتح المبین، از بنیانگذاران یگان توپخانه سپاه و قرارگاه خاتم الانبیا (ص)، شهادت ۸ اردیبهشت ۱۳۶۶ در عملیات کربلای ۱۰ منطقه ماووت. سخن شهید: خدایا من به جبهه نبرد حق علیه باطل آمده‌ام تا جان خود را بفروشم. امیدوارم خریدار جهان من تو باشی، نه کس دیگر.

جنگ‌های ایران و روس عقب‌ماندگی آشکار شد. سال ۱۸۰۴ با حمله قوای روسیه به فرماندهی ژنرال سیسیانوف به قفقاز و تصرف شهر ایرانی گنجه، جنگ آغاز شد. نیروهای ایران به فرماندهی سپهسالار عباس میرزا قاجار به مقابله با آنها شتافتند. دور اول جنگ‌های ایران و روس در سال ۱۸۱۳ با امضای عهدنامه گلستان و جدا شدن قفقاز، گنجه قره‌باغ، شیروان، باکو، گرجستان، داغستان و... به پایان رسید. در این فاصله ارتش ایران یکی، دو بار هم توانست روسیه را شکست بدهد. چنانچه سیسیانوف فرمانده روس‌ها در همین دوره از جنگ‌ها شکست خورد و کشته شد. به هر حال الان دقیقاً ۲۰۷ سال از امضای عهدنامه گلستان می‌گذرد. طی عهدنامه گلستان چیزی در حدود ۲۲۰ هزار کیلومتر مربع از خاک ایران از دست رفت. سواحل ایران در دریای سیاه از دست رفت. از خط ساحلی ایران در دریای مازندران مقدار زیادی کاسته شد؛ بیش از هزار و ۳۰۰ کیلومتر. دور دوم جنگ‌ها با پیش‌دستی ایران شروع شد، اما باز هم نتیجه مطلوبی عاید کشورمان نشد.

در فاصله جنگ‌های اول و دوم ایران و روس، یک جنگ هم با عثمانی داشتیم که در آن ایران پیروز میدان بود. همانطور که شما هم اشاره کردید، در دور دوم جنگ‌های ایران و روسیه با حمله سپاه ایران به فرماندهی عباس میرزا به قوای روس در مناطق اشغالی در سال ۱۸۲۶ آغاز شد. در آغاز جنگ، سپاه ایران همه مناطق از دست رفته به جز گرجستان و سواحل دریای سیاه را پس گرفت. باکو، دربند، شوش، داغستان، ایروان و تالش، در همین جنگ توانایی ارتش مدرن تازه تأسیس ایران به منصفه ظهور رسید. هم در جنگ قبلی و هم در این جنگ سپاه ایران دلیرانه عمل کرد و عباس میرزا از نظر فرماندهی خوش درخشید. امروز پهلوی چی‌ها تبلیغ می‌کنند که ارتش نوین ایران را رضاشاه درست کرد. دروغ بزرگ است. ارتش نوین ایران را عباس میرزا قاجار درست کرد، اما به هر حال پیروزی‌های اولیه ایران در دور دوم جنگ‌های ایران و روس تداوم نیافت. تزار روسیه، ژنرال شکست خورده یرملوف را برکنار کرد و به جای او ژنرال معروف پاسکویچ را مأمور تصدی جنگ با ایران کرد. رقابت‌های داخلی میان سیاستمداران و

دولتمردان ایرانی و خیانت بعضی از مخالفان عباس میرزا و تعلق و شاید خیانت اصف‌الدوله صدراعظم ایران باعث شد سپاه ایران بدون پشتیبان و تدارکات بماند و در نهایت با چند حمله متوالی، پاسکویچ مناطق از دست رفته را دوباره گرفت. سپاه روس تا عمق خاک ایران یعنی تا دهخوارقان پیش رفت. عباس میرزا مجبور شد در بدترین شرایط تقاضای صلح کند. با وساطت وزیر مختار انگلیس در قریه ترکمنچای نمایندگان دولت روس و ایران قرارداد معروف ترکمنچای را امضا کردند و ایران برای همیشه از مناطق اشغالی‌اش دست برداشت. این قرارداد بسیار تلخ بود، اما چاره‌ای نبود. سپاه روس در راه تهران بود. شکست پشت شکست. در حقیقت ترکمنچای قرارداد دلیلی مغلوبانه بود نه خائنه.

آیا دولت وقت ایران توانست از پتانسیل مردمی در جنگ بهره‌برد و توده مردم را علیه متجاوز بسیج کند؟

در باره بسیج مردمی در آن زمان باید بگوییم که نبود وسایل ارتباط جمعی باعث می‌شد بسیاری از مردم در نقاط دور دست از آنچه در کشور اتفاق می‌افتاد باخبر نشوند. اگر هم می‌شدند روابط اجتماعی به گونه‌ای نبود که مردم عادی بخواهند در سیاست دخالت کنند. البته در جنگ‌های ایران و روس چون بخش‌هایی از دارالاسلام از دست رفته و به دست کفار افتاده بود، علمای دینی و مراجع تقلید شیعه اعلام جهاد کردند و گفتند هر کسی در جنگ با روس کشته شود «شهید» است و حتی برای راحتی خیال دولت، فتح‌علی‌شاه را فرمانده کل قوا (از نظر شرعی) اعلام کردند که راحت مردم و سربازان زیر فرماندهی او بجنگند و در درستی جنگ شک نکنند، اما به هر حال نتیجه همان شد که در تاریخ به ثبت رسیده است.

شاید خیلی از مردم ندانند که در دوران پهلوی اول هم بخشی از خاک کشورمان به ترکیه واگذار شد. ماجرای این واگذاری چه بود؟

بر اثر ناآگاهی و تاریخ‌نگاری پهلوی‌پسند، پس از برافتادن قاجاریه و برای جلب‌نظر پهلوی‌ها، خیلی‌ها شروع به تبلیغاتی علیه قاجاریه کردند که شاهان قاجار چنین و چنان بودند و بی‌عرضه و عیاش بودند و ظالم

و مال مردم‌خور بودند. این تبلیغات منفی اغراق‌آمیز درباره قاجاریه برای لاپوشانی دست‌نشاندهی و جنایات رضاشاه پهلوی بود. قضاوت درباره رفتار و عملکرد شاهان قاجار فرصت فراخی را می‌طلبد. رضاشاه درباره مرزهای ایران بدترین عملکرد را داشت. در اختلافات مرزی و آبی بین ایران و افغانستان، رضاشاه حاکمیتش را به ترکیه داد و ترکیه هم هر چه امتیاز بود به افغانستان داد و به ضرر ایران شد. با خود ترکیه هم رضاشاه اختلافات مرزی را به ضرر ایران و به نفع ترکیه حل‌وفصل کرد. به این صورت که در سال ۱۳۰۶ رضاشاه محمدعلی فروغی را به عنوان سفیر به ترکیه فرستاد. مأموریت اصلی فروغی حل‌وفصل اختلافات مرزی بود. او نتوانست تمام اختلافات را حل کند. در زمستان سال ۱۳۱۰ رشدی آراز بیک وزیر خارجه ترکیه به ایران آمد و با شخص رضاشاه مذاکره کرد و در این مذاکرات قرار شد ایران بخشی از خاک خود را بدهد و در مقابل ترکیه نیز بخشی از خاک خود را به ایران بدهد؛ یعنی طرفین با مبادله بخش‌هایی از سرزمین خود اختلافات مرزی را حل کنند. ایران قسمتی از مناطق کوهستانی ناحیه قطور را از ترک‌ها گرفت و در مقابل ترک‌ها ناحیه

دور اول جنگ‌های ایران و روس در سال ۱۸۱۳ با امضای عهدنامه گلستان و جدا شدن قفقاز، گنجه قره‌باغ، شیروان، باکو، گرجستان، داغستان و... به پایان رسید

بسیار مهم قره‌سو در شمال غربی کشور در تلاقی رود ارس را گرفتند و موقعیت خود را در منطقه حساس نخجوان که تاریحاً متعلق به ایران بود، تحکیم بخشیدند. در این مبادله چیزی بیش از ۳ هزار کیلومتر مربع از خاک ایران از دست رفت.

مگر موضوع اروندرود از زمان پهلوی دوم مطرح نشد؟

خیانت رضاشاه در قضیه اروندرود را خیلی‌ها نمی‌دانند. خواهش من این است که به این موضوع خوب پرداخته بشود تا خصوصاً نسل جوان ذهنیت بهتری درباره خیانت‌های پهلوی داشته باشد. احمدمهدی (از رجال دوره پهلوی) در خصوص مسئله اروندرود می‌گوید: من رئیس بحریه ایران بودم. حالا به این مانع بر خودریم که وقتی کشتی ما می‌خوهد وارد بندر ایرانی بشود، باید صبر کند نماینده بندر بصره بیاید در کشتی ما، پول بدهیم به آنها که بیاییم به بندر خودمان. فکرش را کنید در شط‌العرب ما نمی‌توانیم کشتی بیاوریم. پرچم آنها را هم محض احترام بزینم، پرچم عراق را. البته کاری بود که رضاشاه کرد... اینطور کرده بود. نوری سعید (نخست‌وزیر عراق) به تهران آمد. نخست‌وزیر وقت قرارداد ی تهیه کرد. اختلافات ما از زمان امیرکبیر بود، با عثمانی‌ها و بعد هم با وارث‌شان که عراق باشد. از زمان عثمانی‌ها ما بر سر شط‌العرب با ترک‌ها اختلاف داشتیم. بعد سرحدات ایران و عثمانی. من اقدامات امیرکبیر را خوانده‌ام. آن موقع نخست‌وزیر نبود. نماینده ایران بود. برای مذاکره با ترک‌ها مأمور بود. مرد بسیار لایقی بود. خیلی تلاش کرد. آدم لذت می‌برد یادداشت‌ها را بخواند. گزارش‌ها را بخواند... نوری سعید قرارداد دادی که برای شط‌العرب می‌بندند، اسم شط‌العرب را الان عرض می‌کنم، می‌آید التماس می‌کند به رضاشاه که قربان شما سواحل از شط‌العرب تا چابهار را دارید تا سرحد هندوستان ما فقط همین شط‌العرب را داریم. این را تصدق بفرمایید و شط‌العرب را به ما بدهید. شاه تحت‌تأثیر قرار می‌گیرد. مداد قرمز برمی‌دارد، عوض اینکه وسط شط باشد، می‌رود تا ساحل ایران. نوری سعید می‌افتد پای شاه را می‌بوسد... (مصاحبه احمد مهدی با پروژه تاریخ شفاهی ایران در دانشگاه هاروارد نوار پنجم).

جنگ جهانی دوم و اشغال ایران مقطعی تاریک در تاریخ معاصر کشورمان است. چرا ارتش رضاخان که آن همه رویش تبلیغ می‌شد، نتوانست مقابل متفقین ایستادگی حداقلی داشته باشد؟ ضعف ارتش ایران نبود اراده برای مقابله با متجاوزان بود یا توانایی این کار را نداشت؟

در جنگ جهانی دوم ارتش بسیار نیرومند دوا بر قدرت به ایران که یک کشور بسیار ضعیف بود، حمله کردند. ماجرای ورود قوای متفقین به ایران داستانش برمی‌گردد به جایگاه ژنرال استراتژیک ایران که در آن زمان تنها راه رساندن کمک به اتحاد شوروی سابق بود و اگر ایران نبود سرنوشت جنگ چیز دیگری بود. رضاشاه و مجموعه رجال ایران در آن دوران نتوانستند ارزیابی درستی از شرایط داشته باشند. خواهی نخواهی ایران باید اشغال می‌شد. (از نظر متفقین) اگر رجال آگاه و خردمندی در ایران بودند، می‌توانستند مسئله را بهتر حل کنند. نمی‌توان ایراد گرفت که چرا ارتش ایران با قوای متفقین نجنگید. آن ارتش اساساً توان جنگ با قوای دوا بر قدرت را نداشت. علاوه بر آن اساساً ارتش رضاشاهی برای



در عهدنامه گلستان حدود ۲۲۰ هزار کیلومتر مربع از خاک ایران از دست رفت

سردار شهید محمد بروجردی



معروف به مسیح کردستان، متولد سال ۱۳۳۳ شهرستان بروجر، عضو تیم ۱۲ نفره مؤسس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، فرمانده سپاه در غرب کشور، فرمانده قرارگاه حمزه سیدالشهدا(ع)، فرمانده و بنیانگذار نیروی پیشمرگان کرد مسلمان در کردستان. شهادت: اول خرداد سال ۱۳۶۲ در مسیر جاده مهلباد-نقده.

سخن شهید: مبارزه با جریان‌هایی که سعی در به انحراف کشیدن انقلاب از خط اصیل و مکتبی آن دارند به مراتب حساس تر و سخت تر از مبارزه با رژیم صدام و امریکا است.

جنگ با متجاوزان خارجی ساخته نشده بود، بلکه برای سرکوب مخالفان داخلی طراحی و ساماندهی شده بود. می‌شود ایراد گرفت که درست است ارتش ایران نمی‌توانست بجنکد، اما تشخیص جنگ و صلح با رجا و سیاستون یک کشور است و ارتش در هر حال وظیفه‌اش جانبازی و سربازی است. ارتش ایران در آن زمان انگیزه‌ای نداشت که جانبازی کند و رفتار شرافتمندانه‌ای از خودش نشان دهد. فرماندهان آن ارتش افسران ظالم و بی‌سواد و فاسدی مثل خود رضاشاه بودند. بیشترشان همپالگی‌های او در دوران قزاقی بودند. ارتش نوین رضاشاهی که این همه دربارهاش تبلیغ می‌شود، حتی در سرکوب عشایر هم موفق نبود و از عشایر شکست مفتضحانه‌ای خورده بود و فرماندهان با دوز و کلک و حقه‌بازی رهبران عشایر را فریب می‌دادند. به هر حال ارتش رضاشاه در شهریور سال ۲۰ نه توان مقابله نظامی با متجاوز را داشت و نه انگیزه و رفتار سربازی و شرافتمندانه. غیر از آنکه تشکیلاتی پوشالی بود، پشتوانه مردمی هم نداشت.

اتفاقاً سؤال بعدی ما این است که چرا مردم ایران در زمان اشغال کشورشان، آطور که باید مقابل متجاوزان ایستادگی نکردند؟

زمانی که نیروهای متفقین به ایران آمدند و انگلیسی‌ها رضاشاه را برکنار کردند، چون رضاشاه بسیار منفور بود و دولت و رژیمش از سیاه‌ترین رژیم‌های تاریخ ایران بود، مردم ایران خوشحال بودند و مسئله اشغال خاک کشور به دست قوای بیگانه دیگر برایشان اهمیتی نداشت! خیلی عجیب است؛ نیروهای بیگانه ریخته‌اند خاک کشور را اشغال کرده‌اند. سربازهای اینها معلوم نیست چه رفتاری با مردم و جان و مال و نوامیس مردم کشور داشته باشند، اما مردم به جای اینکه نگران این چیزها باشند، خوشحال هم هستند که رضاشاه رفت! خبرنگار امریکایی که در آن مقطع در ایران حضور داشت، می‌نویسد مردم ایران نیروهای متفقین را منجی خود می‌دانند. این از مردم که هیچ انگیزه‌ای نداشتند. علاوه بر آن یک نیروی مردمی ضد خارجی در ایران بود که آن را هم رضاشاه از بین برده بود. آن نیروی عشایر بود. اگر رضاشاه عشایر را سرکوب نکرده بود، همان عشایر سنجابی و کلهر در غرب کشور و عشایر عرب خوزستان حساسی برای نیروهای انگلیسی در دسر ساز می‌شدند. کمالینکه همین‌ها در جنگ جهانی اول حساسی با انگلیسی‌ها جنگیدند. در جنگ جهانی دوم خیلی از کشورها خاک‌شان به وسیله نیروهای متجاوز خارجی اشغال شد و مردم آن کشور نهضت مقاومت تشکیل دادند و با بیگانگان وارد نبرد و در نهایت پیروز شدند. در یکی دو کشور پادشاه‌شان نیز که فرار کرده بودند با نیروهای مقاومت همکاری داشتند و دولت در تبعید تشکیل شده بود. تنها در ایران بود که با کمال تأسف، پادشاه ایران را نیروهای انگلیسی برکنار و از ایران هم تبعید کردند و هیچ کسی از مردم ایران نپرسید شما چه کاره هستید که پادشاه ما را برکنار کرده‌اید و تبعید می‌کنید. چرا؟ چون مردم ایران به همان ترتیبی که گفتیم از سقوط رژیم رضاشاه بی‌نهایت خوشحال بودند، آنقدر خوشحال که ورود بیگانه به خاک کشورشان را فراموش کرده بودند.

جنگ تحمیلی هشت ساله چه وجه تمایزی با دیگر جنگ‌های تاریخ معاصر کشورمان دارد؟

مهم‌ترین ویژگی هشت سال دفاع مقدس «مردمی»

بودن آن است. در دوران دفاع مقدس «مردم» چه در خط مقدم رزمی و چه در پشت جبهه‌ها و در پشتیبانی، در تمام مراحل نبرد، نقش اول را داشتند. این هشت سال که تقریباً تمام دنیا بر ضد ما بود و همه رقم از صدام حسین حمایت می‌کرد، مردم ایران هشت سال حماسه آفریدند که نورانی‌ترین مقطع تاریخ چند هزار ساله ایران است. در اینجا لازم است این نکته بسیار مهم و کمتر گفته و پرداخته شده را یادآوری کنم؛ زمانی که صدام به ایران حمله کرد، ایران در آشوب‌های پس از انقلاب بود. دنیای غرب و شرق هم نظام برآمده از دین و نظام مستقل غیروابسته به شرق و غرب را نمی‌خواست. ایران فاقد یک نیروی نظامی حاضر و آماده بود. سپاه چندان توسعه نیافته بود. ارتش ایران با توجه به مسائل انقلاب دچار نابسامانی شدید شده بود. همه اینها باعث شده بود



از انقلاب آن همه به هم ریخته بود و هیچ چیزش سر جای خودش نبود، این حماسه را آفرید؟ به نظر من علاوه بر عنصر توانایی و دانش نظامی و سلاح، مهم‌ترین عنصر ارتش ایران مردمی بودن آن بود. ارتش ایران از روز ۲۲ بهمن ۵۷ که به جبهه مردم پیوست، ملی‌ترین و مردمی‌ترین ارتش جهان بوده است. این ارتش، ارتش شاهنشاهی نبود که در دوران رضاشاه و در زمان حمله متفقین حتی یک رفتار غیرتمندانه و شرافتمندانه از خود نشان نداد. این ارتش، ارتش مردم ایران بود که همان به هم ریخته و نابسامانش، جلوی یکی از قوی‌ترین ارتش‌های منطقه غرب آسیا ایستاد و در اثر همان ایستادگی، مردم و نظام فرصت پیدا کردند پیروزی‌های بعدی را پایه‌ریزی کنند.

در پایان دفاع مقدس ما حتی یک وجب از خاکمان را از دست ندادیم، از مقایسه قطعه‌نامه ۵۹۸ با قطعه‌نامه‌هایی که در جنگ‌های دو سده اخیر کشورمان به امضا رسیدند، چه نکاتی برداشت می‌شود؟

در باره قطعه‌نامه ۵۹۸ و مقایسه‌اش با دیگر موارد مشابه چندین جلد کتاب می‌شود نوشت. اجازه بدهید پاسخ به این سؤال را با یک گزاره متناقض شروع کنم؛ قطعه‌نامه ۵۹۸ یک پیروزی بزرگ برای ایران و در عین حال یک ورق پاره بود! فرق ۵۹۸ با

ترکمنچای بسیار زیاد است. ترکمنچای حاصل یک شکست بزرگ ایران از یک قدرت بزرگ آن دوران بود. ترکمنچای قراردادی مغلوبانه بود، نه خائنانانه، حاصل توافق یک دولت غالب و فاتح با یک دولت مغلوب و شکست خورده بود، اما ۵۹۸ را به اصطلاح یک سازمان جهانی صادر کرده بود. سازمان جهانی که مسئولیت و وظیفه‌اش مثلاً حفظ صلح و جلوگیری از تجاوز است. سازمان ملل متحد! دروغ بزرگ! یکی از کثیف‌ترین پدیده‌های تاریخ بشر همین سازمان ملل است. وقتی صدام جنایتکار به ایران حمله کرد، سازمان ملل هرگز قطعه‌نامه‌ای صادر نکرد که در آن متجاوز معرفی شود و بگوید که نیروهای متجاوز باید به پشت مرزهای بین‌المللی برگردند، بلکه برعکس قطعه‌نامه‌ای صادر کرد که در حقیقت جایزه‌ای برای صدام حسین بود و به او و حامیان در عربستان سعودی، کویت، قطر و امارات حالی کرد که کار بسیار خوبی کردند و منتظر پادشاه‌های بعدی هم باشند! اگر سازمان ملل واقعا حافظ صلح جهانی بود، می‌توانست قطعه‌نامه ۵۹۸ را که ۲۹ تیر ۶۶ صادر کرد، همان را با همان محتوا در اول مهر ۵۹ صادر کند و نگذارد جنگ هشت سال طول بکشد. مهم‌ترین عامل ادامه جنگ سازمان ملل بود. آن سازمان هم ابزار دست غرب بوده و است. ایران با ارتشش، با سپاهش، با مردمش و با بسیجش، هشت سال جنگید. هشت سال در برابر دنیا ایستاد و در تمام این مدت سازمان ملل چشمش کور و گوشش کر بود. تا ایران به پیروزی دست یافت و موجودیت رژیم بعثی جدا به خطر افتاد، آنگاه سازمان ملل یادش افتاد که نیروهای طرفین باید به پشت مرزهای بین‌المللی عقب‌نشینی کنند. قطعه‌نامه ۵۹۸ از این جهت پیروزی ایران بود که در اثر پیروزی‌های نظامی ایران صادر شد. یعنی پیروزی ایران بود و صدام ملعون که قرارداد الجزایر را در انتظار عموم و با قدرت پاره کرده بود، حالا باید طبق قطعه‌نامه آن را می‌پذیرفت، اما همین ۵۹۸ مثل بقیه قطعه‌نامه‌های سازمان ملل پشتوانه نداشت. اتفاقاً بعد از ۵۹۸ بود که صدام دوباره به ایران حمله کرد و بخش وسیعی از خاک ایران را دوباره اشغال کرد و مزدوران قرقه رجوی را به ایران گسیل کرد. اگر رشادت و سرعت عمل و قدرت نیروهای نظامی ایران نبود، معلوم نبود چه پیش می‌آمد. هیچ یک از قطعه‌نامه‌های سازمان ملل پشتوانه نداشتند. طبق قطعه‌نامه سازمان ملل الان باید ۷۰ سال باشد که کشور مستقل فلسطین حداقل در نیمی از خاک فلسطین (۴۸ درصد) تشکیل شده باشد، اما کو؟ در این مدت فلسطینی‌ها فقط به مرور زمان همان را هم که داشته‌اند، از دست داده‌اند. البته به کمک سازمان ملل!

۵۹۸ هم اگر قدرت نظامی ایران نبود، مثل بقیه قطعه‌نامه‌های سازمان ملل فقط فرصتی برای تجدید قوای عراق بعثی می‌شد. مفاد ۵۹۸ و نیز آزادی اسرا و نیز اجرای قرارداد یاد شده الجزایر زمانی اتفاق افتاد که صدام به کویت حمله کرد و مجبور شد خیال خودش را از طرف مرزهای شرقی‌اش راحت کند. این هم نکته ظریفی است که کمتر به آن توجه شده است. همان ۵۹۸ هم بعد از حمله صدام به کویت اجرا شد. به هر حال وقتی ۵۹۸ صادر شد. نیروی نظامی ایران توانست ضامن اجرای آن باشد. حالا هم اگر ایران این توان نظامی را نداشت و این آرایش استراتژیک هوشمندانه را نگرفته بود و این موشک‌ها را نداشت و این عمق استراتژیک از ساحل مدیترانه تا دریای سرخ و باب‌المندب را نداشت، معلوم نبود امریکا، اروپا، اسرائیل و اعراب با ایران چه می‌کردند. ■